



و دفاع جانانه او از خرمیه شیبغ
در مواجهه با فرقه‌های شیخیه و مانده



حکایت‌های شهباز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهید ثالث و دفاع جانانه او از حریم تشیع در مواجهه با فرقه های شیخیه و بابیه

نویسنده:

علی اکبر مهدی پور

ناشر چاپی:

رسالت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	شهید نالت و دفاع جانانه او از حریم تشیع در مواجهه با فرقه های شیخیه و بابیه
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	گلوازه شهید
۱۵	اشاره
۱۹	برتر از شهید
۲۲	عالمان شهید
۲۶	سر سلسله ی عالمان شهید
۲۷	شهید اول
۲۷	اشاره
۲۹	حوزه علمیه ی جزین
۳۰	کینه های بدر و حنین
۳۲	در عرصه ی تألیف
۳۲	در عرصه ی ادب
۳۳	در عرصه ی سیاست
۳۴	در عرصه ی شبهه زدایی
۳۷	شهید ثانی
۳۷	اشاره
۴۰	سبب شهادت
۴۳	محل شهادت
۴۴	مزار زین الدین ولی
۴۵	تاریخ شهادت
۴۶	کیفیت شهادت

۴۷	گستره حوزه علمیه ی جباع
۴۸	در عرصه ی تألیف
۵۰	بر کرسی تدریس
۵۳	شهید ثالث
۵۳	اشاره
۵۳	زادگاه شهید
۵۴	گلوآژه بزغان
۵۵	خاندان شهید ثالث
۵۸	برادران شهید
۵۹	ملا محمّد صالح برغانی
۵۹	اشاره
۶۰	روی در روی فتحعلی شاه
۶۱	در سرزمین وحی
۶۲	در ضیافت شاه حلب
۶۳	بازگشت به میهن
۶۴	روی در روی شیخ احمد احسائی
۶۵	آثار ماندگار مرحوم برغانی
۶۷	در عرصه ی تألیف
۷۰	در حریم یار
۷۲	ملا محمّد علی برغانی
۷۲	اشاره
۷۴	تألیفات
۷۵	فرجام کار
۷۶	شهید ثالث
۷۶	اشاره
۷۷	مطلع نور

نبرد بی‌امان با انحرافات زمان ۸۰

اشاره ۸۰

۱. حرکت تبشیری ۸۰

۲. فرقه‌ی وهابی ۸۱

۳. فرقه‌ی شیخیه ۸۳

۴. فرقه‌ی بابیه ۸۵

۵. در جبهه‌ی جنگ ۸۵

۶. در جبهه‌ی خانقاه ۸۶

۷. در جبهه‌ی مبارزه با نفس ۸۷

۸. در محراب عبادت ۸۸

چند نکته : ۸۹

اجساد جاویدان ۹۶

اشاره ۹۶

پیکرهایی که هرگز نمی‌پوسد ۹۷

پیکر پاک شهید ثالث چگونه پدیدار شد ؟ ۱۰۱

آثار ماندگار شهید ثالث ۱۰۴

اشاره ۱۰۴

۱. در عرصه‌ی تألیف ۱۰۴

۲. در عرصه‌ی تأسیسات ۱۰۵

۳. در عرصه‌ی تدریس ۱۰۶

اساتید و مشایخ ۱۰۶

نگاهی به اردوگاه دو فرقه‌ی گمراه ۱۰۸

اشاره ۱۰۸

م_دخ_ل ۱۰۹

۱. فرقه‌ی شیخیه ۱۱۰

اشاره ۱۱۰

- ۱۱۲ بیوگرافی شیخ احمد احسائی
- ۱۱۵ ولادت و نسب
- ۱۱۷ نردبان ترقی
- ۱۱۸ بر بال خیال
- ۱۲۰ ادعای وصل و هوس عصمت
- ۱۲۳ به سوی عتبات
- ۱۲۵ به سوی وطن
- ۱۲۶ ثناخوان سلاطین
- ۱۲۸ از تحذیر تا تکفیر
- ۱۲۹ حکم به کفر احسائی و پیروان او
- ۱۳۰ جایگاه احسائی در نظر سبزواری
- ۱۳۱ پایان مأموریت
- ۱۳۴ هور قلیا
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۶ هور قلیا از کجا آمده است ؟
- ۱۳۸ هور قلیا چیست ؟
- ۱۴۲ رکن رابع
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۳ رکن رابع چیست ؟
- ۱۴۶ از انسان کامل تا رکن رابع
- ۱۵۰ ادعای نیابت خاص
- ۱۵۲ از نایب خاص تا واحد ناطق
- ۱۵۳ سلمان زمان و ناطق دوران
- ۱۵۴ جایگاه ناطق واحد
- ۱۵۵ وحدت در عین کثرت
- ۱۵۷ یک بام و دو هوا

- ۱۵۸ آیا شیخ احمد از رکن رابع سخن گفته ؟
- ۱۶۴ تفویض و غلو
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۵ علت مادی اشیاء
- ۱۶۶ زنده می کند و می میراند
- ۱۶۷ علم حضوری
- ۱۶۹ تصویرگر
- ۱۶۹ در اشکال مختلف
- ۱۷۱ الله و رحمان !
- ۱۷۱ معلم پیامبر !
- ۱۷۱ به اذن او
- ۱۷۲ عالم اشباح
- ۱۷۳ آخرین سخن
- ۱۷۴ ۲ . فرقه ی بایته
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۶ باب کیست؟
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۹ سرآغاز و سرانجام دعوت باب
- ۱۸۳ باب در صحرای حجاز
- ۱۸۶ باب در اصفهان
- ۱۸۷ معتمد الدوله کیست؟
- ۱۹۱ باب در تبریز
- ۱۹۱ صحنه تماشایی
- ۱۹۴ چگونگی توبه باب و توبه نامه او
- ۱۹۵ متن توبه نامه باب خطاب به ولیعهد _ ناصرالدین _ میرزا:
- ۱۹۶ جواب توبه نامه

۱۹۷	پایان کار باب
۱۹۷	نبوت از نظر باب
۱۹۸	نمونه ای از سخنان باب
۲۰۱	خاتمیت
۲۰۷	قائم یا مهدی موعود
۲۰۸	آیا باب مهدی موعود هم هست؟! -
۲۱۴	پیوند تنگاتنگ دو فرقه -
۲۱۴	اشاره
۲۱۸	همزه وصل
۲۲۰	سرسپرده
۲۲۰	اوج فتنه گری
۲۳۰	آثار چاپ شده ی مؤلف
۲۳۶	درباره مرکز

شهید ثالث و دفاع جانانه او از حریم تشیع در مواجهه با فرقه های شیخیه و بابیه

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور: شهید ثالث و دفاع جانانه او از حریم تشیع در مواجهه با فرقه های شیخیه و بابیه / علی اکبر مهدی پور.

مشخصات نشر: قم: رسالت، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

شابک: ۳۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۳۸-۴۴-۴

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: برغانی، محمدتقی بن محمد، -۱۲۶۴ق.

موضوع: مجتهدان و علما -- ایران

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی کنگره: BP۵۵/۳/ب ۳۸ م ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۴۶۱۸۹

ص: ۱

اشاره

در میان واژگانی که در اسلام قداست دارند ، گلوآزه « شهید » قداست خاصی دارد .

کسی که در عرف اسلامی این واژه را می شنود احساس می کند که هاله ای از نور این کلمه را فرا گرفته است .

هر کس به گونه ای به درجه ی شهادت نایل آید که اسلام بر اساس معیارهای خاصّ خود او را شهید بشناسد ، به یکی از راقی ترین و عالی ترین درجاتی که یک انسان در سیر صعودی خود ممکن است به آن دست یابد نایل شده است .

در اسلام هنگامی که می خواهند مقام کسی را بالا ببرند می گویند : مقام فلان شخص برابر با مقام شهید است ، مثلاً کسی که در راه کسب دانش بمیرد می گویند : شهید از دنیا رفته است ، یا اگر کسی برای اداره زندگی خانواده اش به رنج و مشقّت تن بدهد می گویند : پاداش شهید را دارد ، یا اگر کسی در حال انتظار ظهور حضرت ولیّ عصر (ارواحنا فداه) از دنیا برود جایگاه شهید را دارد .

همه ی کسانی که به نوعی به جهان بشریت خدمت کرده اند ، بر بشریت حق دارند ولی هیچ کس به اندازه حق شهدا بر بشریت حق ندارد ، زیرا شهدا شمع محفل جهان بشریت اند ، آنها چون شمع می سوزند و خاکستر می شوند و محیط زندگی انسان ها را روشن نگه می دارند ، تا هر گروهی در پرتو نور شهیدان راه خود را بیوید .

همان گونه که چرخ زندگی مادی انسان ها در پرتو نور خورشید در حرکت است ، چرخ زندگی معنوی انسان ها نیز در پرتو انوار درخشان شهدا راه تکامل را می پیماید .

شهادت دو رکن دارد :

۱ _ در راه خدا باشد .

۲ _ آگاهانه از آن استقبال کند .

شهادت از این جهت که عملی اختیاری و آگاهانه است ، و از هر گونه انگیزه خودگرایانه منزّه و مبرا است ، تحسین انگیز و افتخارآمیز است .

هر مرگی به جز مرگ شهادت گونه ، نفله شدن است ، و لذا اصحاب به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده تقاضا می کردند که دست به دعا برافراشته از درگاه باری تعالی بخواهد که خداوند برای آنها شهادت قسمت کند .

مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام می فرمود :

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ ۖ لَللَّهِ بِالسَّيْفِ أَفْضَلُ

اگر این پیکرها برای مرگ آفریده شده اند ، پس کشته شدن انسان در راه خدا با

ص: ۶

شمشیر برتر است. (۱)

پرورش یافتگان مکتب وحی هرگز نمی خواستند که بدنشان نفله شود ، بلکه ترجیح می دادند که در جبهه ی نبرد در راه خدا به والاترین ارزش برسد .

امیر بیان در یکی از خطبه های جنگ جمل می فرماید :

وَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ ، لَأَعْلَفُ ضَرْبَهُ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيْتِهِ عَلِيٍّ فِرَاشٍ ؛

سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست ، هزار ضربتِ شمشیر برای من از یک بار در بستر مردن آسان تر است. (۲)

قرآن کریم این نوع مرگ را مرگ نمی داند ، بلکه زندگی جاوید می داند و آثار حیات را بر آن مترتب می سازد ، آنجا که می فرماید :

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

آنان را که در راه خدا کشته شدند ، مرده نشمار بلکه آنها زندگانند و در نزد پروردگارشان روزی خوارند. (۳)

قرآن نه تنها شهدا را مرده نمی شمارد ، بلکه تغذیه را که از آثار

ص: ۷

۱-۱ . شرح دیوان الامام علی بن ابی طالب ، ص ۱۱۷ ، تحقیق دکتر رحاب خضر عکاوی ، چاپ پنجم ، دارالفکر العربی ، بیروت ، ۲۰۰۳ م .

۲-۲ . علامه مجلسی ، بحارالأنوار ، ج ۳۲ ، ص ۱۸۹ ، چاپ ارشاد ، تهران .

۳-۳ . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ .

موجودات زنده است بر آنها مترتب می سازد .

مرگ آگانه که از ارکان شهادت است در اسلام به صورت قانونمند درآمده و در فقه اسلامی بابتی را به نام « جهاد » به خود اختصاص داده ، که احکام و شرایط خاص خودش را دارد .

سخن در باب جهاد بسیار فراوان است ، به فرازی از بزرگ شهید انسانیت بسنده می کنیم :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى ؛

جهاد دری از درهای بهشت است ، خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است و آن جامه تقوا است .(۱)

هر کسی لیاقت شهادت در راه خدا را ندارد ، جامه شهید جامه تقوا می باشد و لذا در فقه اسلامی باید لباس مرده را درآورند ، بدن را غسل دهند ، سپس با جامه پاکی او را کفن کنند ، ولی شهادت در راه خدا به جسم و روح و جامه ی شهید قداست می دهد ، روحش در اعلی علین به پرواز درمی آید ، بدنش نیازی به شست و شو ندارد پاک و پاکیزه است ، حتی جامه اش قداست دارد ، نیازی به تعویض ندارد ، با همان جامه ی خونین که مدال افتخار و نشان پاک باختگی او است ، به خاک سپرده می شود .

امام باقر علیه السلام در این رابطه می فرماید :

ص: ۸

مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ إِلَهٍ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛

هیچ قطره ای در نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود محبوب تر نیست. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک بیان جامع تر می فرماید:

فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛

بالاتر از هر کار نیکویی، کار نیکویی هست، تا هنگامی که انسان در راه خدا کشته شود، چون در راه خدای عزوجل کشته شد، دیگر بالاتر از آن کار نیکی نیست. (۲)

کار شهید تزریق خون در پیکر اجتماع است، خون شهید تباه نمی شود، هر قطره اش به صدها و هزارها تن خون تبدیل می شود و در پیکر اجتماع وارد می شود، مخصوصاً آن اجتماعی که دچار کم خونی شده است.

برتر از شهید

تنها واژه ای که با گلوآژه شهید برابری می کند و در ترازوی عدل الهی بر واژه شهید برتری دارد، واژه زیبای «عالم» است.

ص: ۹

۱-۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴، چاپ اسلامی، تهران ۱۳۴۷ ش.

۲-۲. همان، ص ۱۰.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه ی مقایسه ی خون شهید با مرگب عالم می فرماید :

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ ، فَيُرْحَجُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ ؛

چون روز قیامت فرا رسد مداد (مرگب) علما با خون شهدا سنجیده می شود ، مرگب علما بر خون شهدا برتری می یابد . (۱)

همین بیان از رئیس مذهب امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است . (۲)

امیر بیان در یکی از خطبه های خود می فرماید :

وَالْعَالِمُ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؛

پادشاه عالم از روزه داری که شب ها را به تهجد پرداخته روزها در راه خدا پیکار کند بزرگ تر است . (۳)

آری این علمای ربّانی هستند که روح شهادت طلبی را در جامعه تزریق می کنند و افراد مستعدّ را برای جهاد در راه خدا تربیت می کنند و آنها با تزریق خون در پیکر جامعه ، اجتماع خود را از کم خونی نجات می دهند .

و لذا بسیار طبیعی است که جایگاه عالم بالاتر از شهید و مرگب علما برتر از خون شهدا باشد .

ص: ۱۰

۱-۱ . علامه مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۱۶ .

۲-۲ . همان ، ج ۷ ، ص ۲۲۶ .

۳-۳ . کلینی ، اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۳۷ ، دار الأضواء ، بیروت ، ۱۴۰۵ ق .

البته این مقایسه در مورد شهیدان والا مقامی است که به مرتبه ی بلندی از دانش و فضیلت راه نیافته باشند ، اما شهیدانی که علاوه بر مقام شهادت ، در عرصه علم و فضیلت نیز تلاش کرده به مقام والایی رسیده باشند آنها جایگاه والاتری دارند .

عالمان شیعه ذاتاً مجاهد هستند ، زیرا آنها مرزدارِ کشور ایمان و مرزبان میهن دین هستند ، آنها شب و روز در مرزهای عقیده و ایمان به وظیفه ی مرزبانی مشغول هستند و از مرز عقیده نگهبانی می کنند .

امام هادی علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت می کنند که فرموده اند :

عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِاللَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفَارِيَّتَهُ ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا ، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ .

أَلَا- فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهِدَ الرُّومَ وَالتُّرْكَ وَالْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ ، لِإِنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجِبِّينَا ، وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أُنْدَانِهِمْ ؛

علمای شیعیان ما در مرزی مرزبانی می کنند که شیطان و گماشتگان او در پشت آن مستقر شده اند ، آنان شیاطین را اجازه نمی دهند که در مرز رخنه ایجاد کنند و بر ضعفای شیعیان ما تهاجم کنند .

آنها نمی گذارند که شیطان و پیروان ناصبی اش بر شیعیان ما سیطره پیدا کنند .

آگاه باشید که هر کدام از شیعیان ما این منصب مرزبانی را بر عهده

بگیرد از مجاهدانی که در جبهه های روم ، ترک و خزر پیکار می کنند ، هزار هزار مرتبه برتر هستند ، زیرا آنان از مرز ایمان شیعیان ما دفاع می کنند و این ها از مرز ابدان آنان .(۱)

عالم خدمتگزاری که در دوران غیبت امام زمان علیه السلام از مرز ایمان نگهداری می کند و کشتی ایمان را از غرق شدن در گرداب شبهات و طوفان حوادث محافظت می کند ، اگر در حین انجام وظیفه از سوی کفار و منافقان مورد تهاجم قرار بگیرد و به شهادت برسد ، بر همه ی شهیدان برتری دارد ، که تعبیر : « أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَعْفَصُ لَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ » از امام هادی علیه السلام در حق آنها رسیده است .(۲)

عالمان شهید

صدها تن از عالمان فرهیخته و شخصیت های برجسته ی علمی از اصحاب رسول اکرم ، امیرمؤمنان و دیگر امامان معصوم صلوات الله عليهم اجمعین ، در جنگ های مختلف ، در جبهه های حق علیه باطل ، و به دست خلفای جور ، در طول قرون و اعصار به شهادت رسیده اند که تعداد آنها را جز خداوند منان نمی داند .

در میان هزاران تن از علمای بزرگ و محققان سترک ، که در طول غیبت کبری در سیاه چال ها در زیر شکنجه جان سپردند ، یا به جوخه ی

ص: ۱۲

۱-۱ . علامه مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۵ .

۲-۲ . همان ، ص ۶ .

اعدام سپرده شدند و یا به دسیسه ی دشمنان دین ترور شدند ، صدها فقیه ، محدث ، مؤلف ، خطیب و مجاهد دیده می شوند که اگر در مجموعه ای گردآوری شوند ، به ده ها مجلد بزرگ خواهد رسید .

علامه ی بزرگ آیه الله حاج شیخ عبدالحسین امینی ، صاحب دائره المعارف بزرگ الغدیر ، در عنفوان جوانی ، بیوگرافی کوتاهی از شماری از آنان را در کتاب ارزشمندی گردآورده ، و آن را : « شهداء الفضیله » نام نهاده است .

علامه ی امینی تعداد ۱۳۰ تن از علمای بزرگی را که از قرن چهارم تا قرن چهاردهم به دست خلفای جور به شهادت رسیده اند ، در این کتاب معرفی نموده و فرموده :

شهادت فضیلت از علمای شهید در قرن های اول ، دوم و سوم هجری در بسیاری از کتب تراجم ذکر شده و لذا ما در این کتاب از آنها نام نبردیم .^(۱)

همچنین عالمان بزرگی که در حوادث عمومی ، همانند قتل عام بسیاری از شهدا توسط فدائیان (اصحاب حسن صباح) در سال ۴۸۸ ق ؛ حادثه ی مشهد مقدس به سال ۹۹۷ ق ، دو فاجعه ی بزرگ کربلا- به سال های ۱۲۱۶ و ۱۲۵۸ ق . ، حادثه ی جزیره صالح نبی در حومه ی بحرین ، در مدرسه ی شیخ داود _ که از آن روز به کربلا شهرت یافته _ ، فاجعه ی احمدپاشا جزّار در جبل عامل ، حادثه ی خونبار مسجد زکریّا

ص: ۱۳

۱- ۱ . علامه امینی ، شهداء الفضیله ، مقدمه ، دار الشّهاب ، قم ، بی تا .

در حلب ، در عهد سلطان سلیم عثمانی و دیگر فجایع در اقطار و اکناف جهان ، به شهادت رسیده اند ، در این کتاب نیامده است . (۱)

نگارنده سطور ، محقق بزرگ ترک ، مرحوم پرفسور عبدالباقی گلپنارلی (۱۳۱۷ _ ۱۴۰۳ ق) را مشاهده می کردم که در کنار مکان مخروبه ای در نزدیکی دانشکده الهیات استانبول می ایستاد و با دیدگانی اشک بار فاتحه می خواند ، روزی از محضرشان پرسیدم اینجا چه خبر است ؟ فرمود : در عهد عثمانی تعداد چهل تن از علمای شیعه را با تبر گردن زدند ، جسدشان را به دریا انداخته ، سرهایشان را در اینجا دفن کردند . (۲)

آنها و صدها تن دانشمند فرهیخته ی عراقی که در عهد طاغوت زمان در سیاه چال های بغداد به شهادت رسیدند در این آمار نیامده است .

همه ساله در ایام عزاداری سالار شهیدان گروه صحابه به مجالس عزاداری حمله می کنند ، گلوله باران می کنند ، آتش می زنند و شخصیت های شیعی را ترور می کنند که به شمار نمی آیند .

نگارنده سطور با یک تلاش محدود توانست اسامی ۸۴۰ تن از شخصیت های برجسته ای را که در چند سال اخیر در ایام عاشورا در پاکستان توسط گروه های وابسته به وهابیان به شهادت رسیده اند را

ص: ۱۴

۱- ۱ . همان ، ص ۳۹۴ .

۲- ۲ . ر . ک : حسن امین ، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه ، ج ۲ ، ص ۴۶۳ ، دارالتعارف ، بیروت ، ۱۴۱۵ ق . چاپ پنجم ، ۱۱ جلدی .

بسیاری از مورخان با افتخار و مباهات از کشتن علمای شیعه یاد کرده اند، که یکی از آنها «حسن کهویهامی» است که در کتاب خود که به سال ۱۳۰۱ ق. آن را نوشته، فصلی را به تاراج های شیعه اختصاص داده و در آن فصل از ده تاراج مهم گزارش داده که چگونه به قصد قربت و برای اجر معنوی به مراکز شیعه تهاجم کرده، منازل شیعیان را به جرم شیعه بودن تاراج می کردند و علمای شیعه را بدون محاکمه به قتل می رساندند. (۲)

وی در بخش دیگری از کتاب خود از کارکرد وهابیان و کشتن هر عالمی که به پیامبر توسل بجوید، مولودی بخواند، یا پیامبر را با حرف «یا» ندا کند، گزارش داده است. (۳)

بخش دیگری از جنایات وهابیان در کتاب «تاریخ وهابیان» گزارش شده است. (۴)

علمای بزرگواری که به فرمان استالین در شوروی به جوخه ی اعدام سپرده شدند، در این گزارش ها نیامده است.

دانشمندان بسیاری که در سال های اخیر در عراق، افغانستان و دیگر کشورها به شهادت رسیدند را نیز اگر به آمار فوق اضافه کنیم به

ص: ۱۵

۱-۱. ر. ک: معتمدی، عزاداری سنتی شیعیان، ج ۳، ص ۳۰۲-۳۴۵، ناشر مؤلف، قم، ۱۳۸۳ ش.

۲-۲. حسن کهویهامی، تاریخ حسن، ج ۱، ص ۴۷۹-۴۹۴، چاپ سری نگر، کشمیر، ۱۹۵۴ م.

۳-۳. همان، ص ۴۳۲-۴۴۱.

۴-۴. نگارنده، تاریخ وهابیان، نشر طوفان، ۱۳۷۷ ش. تهران.

چند هزار خواهد رسید .

* * *

سر سلسله ی عالمان شهید

سر سلسله ی علمای ربّانی و شهدای نامی در طول قرون و اعصار ، بر اساس آنچه در عرف عامّه شناخته شده اند ، به قرار زیر می باشند :

۱ . شمس الدّین محمّد بن مکی (۷۳۴ _ ۷۸۶ ق) مشهور به : « شهید اول » .

۲ . زین الدّین بن علی (۹۱۱ _ ۹۶۶ ق) مشهور به : « شهید ثانی » .

۳ . محمّدتقی برغانی (۱۱۸۴ _ ۱۲۶۴ ق) مشهور به : « شهید ثالث » .

و اینک اشاره ای کوتاه به بیوگرافی اجمالی آنان .

ص: ۱۶

با توجه به اینکه قهرمان داستان ما علامه برغانی به عنوان: « شهید ثالث » شهرت یافته، لازم است اشاره ای هر چند کوتاه به شرح زندگانی شهید اول و دوم بشود.

در میان هزاران دانشمند ارزشمندی که در طول تاریخ به درجه ی رفیعہ ی شهادت رسیده اند، لقب شهید اول، دوم و سوم به این سه فقیه نامی اختصاص یافته است.

شهید اول: شمس الدین محمد بن مکی سرآمد فقهای شیعه در قرن هشتم، بلکه در طول قرون و اعصار بود، که به جرم تشیع پس از یک سال تحمل حبس و شکنجه به فتوای قاضی مالکی در حوضه القدس شام به شهادت رسید.

سید محسن امین گوید: نسبت شهید اول به « مطلب » برادر هاشم نیای پیامبر اکرم « می رسد. (۱)

ص: ۱۷

۱- ۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۹، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

شیخ حرّ عاملی او را به عنوان : عالم ، ماهر ، فقیه ، محدّث ، مدقّق ، ثبت ، متبحّر ، کامل ، جامع فنون عقلی و نقلی ، زاهد ، عابد ، پارسا ، شاعر ، ادیب ، مبتکر ، یگانه ی دهر و بی نظیر روزگار ستوده است .(۱)

وی به سال ۷۳۴ ق . در « جزین » متولد شد .

نسبش از طرف مادر به « حارث همدانی » یار باوفای امیرمؤمنان علیه السلام می رسید .(۲)

مقدمات را در زادگاه خود فرا گرفت ، در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیلات به عتبات عالیات عزیمت نمود .

در سال ۷۵۱ ق . در حلّه از « فخر المحقّقین » به دریافت اجازه نایل آمد .(۳)

در پرتو هوش سرشار و نبوغ فوق العاده اش در ۲۱ سالگی به برترین رتبه ی اجتهاد نایل آمد و از اساتید خود در کربلا : سید عمیدالدین اعرجی و برادرش سید ضیاءالدین (خواهرزادگان علامه حلی) و سید عالم الدین موسوی حائری ، اجازه نامه دریافت نمود و در همین مدّت با تدریس و فتوا در کربلا بلند آوازه گردید .

شهید در سال ۷۵۵ ق که ۲۱ بهار از عمر شریفش می گذشت ، با کوله باری از علم به زادگاه خود بازگشت ، آنگاه به سیر و سیاحت در مصر ، فلسطین ، شام ، مکه ، مدینه و بغداد پرداخت و از چهل تن از

ص: ۱۸

۱-۱ . شیخ حرّ ، أمل الآمل ، ج ۱ ، ص ۱۸۱ ، مکتبه المثنی ، بغداد ، ۱۳۸۵ ق .

۲-۲ . سید حسن صدر ، تکمله أمل الآمل ، ص ۳۶۵ ، مکتبه آیه الله مرعشی ، قم ، ۱۴۰۶ ق .

۳-۳ . شهید اول ، کتاب الأربعین ، ص ۲ ، ح ۲ ، چاپ سنگی ، تهران ۱۳۱۸ ق .

علمای عامّه اجازه دریافت نمود ، چنان که خود در اجازه نامه اش به « ابن خازن » به آن تصریح نموده است .(۱)

فخرالمحققین در سال ۷۵۶ ق . که شهید ۲۲ ساله بود ، در اجازه ای که به وی داده می نویسد :

بر من قرائت نمود مولانا ، امام ، علامه اعظم ، افضل علمای عالم ، سید فضلالی بنی آدم ، مولانا شمس الحق والدین ، محمد بن مکی ... (۲)

این تعبیرات بلند از استادی ارجمند ، که خود از شخصیت های برجسته ی جهان تشیع بود ، با توجه به سنّ وی (۶۸۲ _ ۷۷۱ ق) که در ۷۴ سالگی به شاگرد جوان ۲۲ ساله اش نوشته ، خیلی معنی دارد .

حوزه علمیه ی جزین

در سال ۴۴۸ ق . حوزه علمیه ی نجف اشرف توسط شیخ طوسی قدس سره تأسیس گردید .

پس از حمله ی مغول و فاجعه ی بغداد ، به سال ۶۵۶ ق . مهاجرت به نجف اشرف با مشکلات جدی مواجه شد ، از این رهگذر دلباختگان معارف اهل بیت به منطقه ی جبل عامل رفته ، از خرمن علمی شخصیت های برجسته ی آن سامان کسب فیض می نمودند و لذا جبل

ص: ۱۹

۱-۱ . علامه مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۹۷ ، ص ۱۹۰ .

۲-۲ . همان ، ص ۱۷۸ .

عامل مهد معارف و مرکز حوزه های جهان تشیع گردید .

بزرگ ترین حوزه علمیه ی قرن هشتم در سال ۷۷۱ ق . به دست شهید اوّل در « جزین » تأسیس گردید .(۱)

جزین زادگاه شهید و خاستگاه صدها فقیه فرهیخته در طول تاریخ می باشد .

در جزین مسجد جامع و مدرسه ی علمیه ای تأسیس شد که ۱۲ استاد مبرز در آنجا به تدریس اشتغال داشتند .(۲)

تعداد فقیهان برجسته ای که در جزین پرورش یافتند به قدری زیاد بود که در تشییع جنازه یکی از رجال جزین ۷۰ نفر مجتهد حضور داشت .(۳)

کینه های بدر و حنین

با شکوفا شدن حوزه علمیه جزین دل های دشمنان اهل بیت پر از کینه و حسد شد ، بر اثر احقاد بدر و حنین دو تن از مزدوران مرتد به نام های : تقی الدین جبلی خیمای و یوسف بن یحیی ، فتاواى خلافی به شهید نسبت دادند و طوماری تهیه کردند و آن را به امضای ۷۰ تن از مردم جبل و ۱۰۰۰ تن از دیگر مناطق رسانیده ، به نزد قاضی عباد بن جماعه بردند ، او بر اساس مذهب شافعی شهید را یک سال تمام در

ص: ۲۰

۱-۱ . علی مروّه ، تاریخ جباع ، ص ۳۲ ، دار الأندلس ، بیروت ، ۱۳۸۷ ق .

۲-۲ . ابوشقراء ، الحركات اللبّانية ، ص ۱۵۱ .

۳-۳ . علی مروّه ، تاریخ جباع ، ص ۳۳ .

یکی از قلعه های دمشق با وضع بسیار فجیعی حبس کرد ، سپس او را مجبور به توبه نمود ، که وی امتناع ورزید .(۱)

پس از یک سال تحمّل حبس و شکنجه او را به فتوای برهان الدّین مالکی به شهادت رسانیدند .

بسیار جالب توجه است که قاضی برخاست ، وضو گرفت ، دو رکعت نماز خواند ، سپس با قصد قربت فتوا به هدر بودن خون او صادر کرد .

در اثر فتوای قاضی :

__ نخست او را گردن زدند !

__ سپس به دار آویختند !

__ آنگاه پیکر مبارکش را سنگباران کردند !

__ سرانجام بدن شریفش را آتش زدند ! (۲)

این فاجعه ی دلخراش روز پنج شنبه نهم جمادی الاولی ، به سال ۷۸۶ ق . اتفاق افتاد . (۳)

احقاد بدر و حنین سابقه ای بس طولانی دارد ، گاهی در مدینه ، در کوچه های بنی هاشم خودنمایی می کند ، گاهی خیمه های آل الله را در دشت کربلا طعمه ی حریق می سازد ، گاهی شعله های آن کتابخانه ی شیخ طوسی را در کرخ بغداد می سوزاند ، هنگامی کتابخانه های جبل

ص: ۲۱

۱-۱ . اگر او توبه می کرد از نظر قاضی جرمش ثابت می شد .

۲-۲ . سید حسن صدر ، تکمله أمل الآمل ، ص ۳۷۱ .

۳-۳ . شیخ حرّ عاملی ، أمل الآمل ، ج ۱ ، ص ۱۸۲ .

عامل را طعمه ی آتش می کند و هنگامی حرم مطهر عسکریین علیهماالسلام را در سامرا نشانه می رود .

کیفیت شهادت شهید را علامه مجلسی از روی دست نویس فاضل مقداد (شاگرد شهید) و دست نوشته ی شیخ علی (فرزند شهید) به گونه ای که نقل شد ، نقل فرموده است .^(۱)

در عرصه ی تألیف

شهید در عمر کوتاه ۵۲ ساله اش با آن همه مشکلات و گرفتاری ، بیش از یکصد اثر تألیفی از خود به یادگار نهاده که از آن جمله است : اربعین ، الفیّه ، بیان ، دروس ، ذکری ، لمعه ، نفلیه و ...^(۲)

شهید روایات اهل بیت عصمت و طهارت را از بیش از یک هزار طریق از علمای شیعه و روایات عامه را از چهل محدّث اهل سنت روایت کرده است .^(۳)

در عرصه ی ادب

شهید طبعی رسا و قریحه ای گیرا داشت ، اشعار نغز و پر مغزی سروده که شماری از آنها در بایگانی حافظه ها مانده و تعدادی از آنها در

ص: ۲۲

۱-۱ . علامه ی مجلسی ، بحار الأنوار ، ج ۹۷ ، ص ۱۸۴ _ ۱۸۶ .

۲-۲ . تهرانی ، الحقایق الزّاهنه (طبقات أعلام الشّیعه _ قرن هشتم) ص ۲۰۶ ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ۱۹۷۵ م .

۳-۳ . سید حسن صدر ، تکمله أمل الآمل ، ص ۳۶۵ .

در عرصه ی سیاست

پس از تأسیس حوزه علمیه ی جزین و تعیین اساتید مبرز ، مرحوم شهید بیش تر در دمشق حضور داشت و طالبان علم را در پایتخت امویان از معارف علویان سیراب می کرد و شاگردان نمونه ای در هر رشته تربیت می کرد .

با توجه به رشته های مختلفی که شهید در آنها سرآمد بود ، دلباختگان علوم از هر منطقه ای به دمشق سرازیر شده ، در حوزه درسی شهید حضور می یافتند .

اگرچه منزل وی از سوی دولت وقت تحت مراقبت بود ، ولی سفیران کشورهای مختلف ، رجال سیاسی و مذهبی به خدمتش می رسیدند و از سرچشمه زلال معارف اهل بیت سیراب می شدند .

نفوذ روزافزون شهید در میان اقشار مختلف دولت وقت را به وحشت انداخته بود ، آنها تصوّر می کردند که شهید در صدد ایجاد حکومت شیعی از لبنان تا عراق می باشد ، زیرا می دیدند که سران اسماعیلیه ، نصیریّه ، دروز ، علویان و سایرین به محضرش می رسیدند و از ارشادهایش پیروی می کردند .

ص: ۲۳

شهید قدس سره در چندین جبهه با سردمداران کفر و نفاق به صورت مداوم می جنگید .

یکی از فتنه های بزرگ عصر شهید وجود یک عدّه غُلّات به نام « مالوشی » بود ، شیخ محمّد مالوشی از شیعیان کُرد عراق بود که افکار انحرافی داشت ، صفات الهی را به امامان معصوم نسبت می داد و در این مورد به شدّت غلّو می کرد .

شهید هنگامی که از هدایت او مأیوس شد او را تکفیر کرد .

مالوشی سپاهی از غالیان جبل را گرد آورد و آماده نبرد با طرفداران شهید شد .

شیعیان جبل با او پیکار کردند و در نواحی نبطیه او را شکست دادند .

مالوشی که شخصاً پیروانش را رهبری می کرد در این نبرد کشته شد .

پس از مالوشی خلیفه اش « تقی الدّین جبلی خِیّامی » با دوستش « شیخ یوسف بن یحیی » طوماری تهیّه کرده ، شهید را به فتاویٰ خلاف متّهم کرده ، قاضی ابن جماعه را بر علیه او شورانیدند .

خِیّامی برای این طومار ۷۰ امضاء از غالیان و بیش از ۱۰۰۰ امضا از سنّیان فراهم کرده ، آن را به ابن جماعه تسلیم نمود .

ابن جماعه از فتوا دادن به قتل شهید امتناع کرد ، قاضی برهان الدین آن را بر عهده گرفت .

در آن ایام سلطان « برقوق » در رأس حکومت و « بیدر » در رأس دولت بود. (۱)

شهید در میان فقهای بزرگی که در طول قرون و اعصار توسط سلاطین جور به قتل رسیده اند ، نخستین فقیهی بود که به « شهید » مشهور شد .

پس از شهادت « زین الدین بن علی » او به عنوان : « شهید اول » و « زین الدین » به عنوان : « شهید ثانی » مشهور شد .

ص: ۲۵

۱-۱ . شیخ حرّ عاملی ، امل الآمل ، ج ۱ ، ص ۱۸۲ .

پس از شهادت مظلومانه ی شهید اول ، حوزه علمیه ی « جزین » کم فروغ شد ، سپس در گیرهای مختلف در جبهه ی داخل و خارج در گرفت و موجب شد که جزین مرکزیت خودش را از دست بدهد ، و این دفعه حوزه دیگری در « جُباع » تأسیس گردید .

این حوزه را یکی دیگر از تبار شهیدان بنیاد نهاد ، او نیز سرانجام به خیل شهیدان پیوست و در تاریخ عنوان : « شهید ثانی » را به خود اختصاص داد .

او سرآمد فقهای شیعه ، نابغه ی زمان ، نادره دوران ، استوارترین استوانه ی فقاہت : زین الدّین ، بن علی ، بن احمد ، بن محمّد ، بن جمال الدّین ، بن تقیّ الدّین بن صالح عاملی جبعی ، مشهور به : « شهید ثانی » می باشد .^(۱)

نیاکان ششگانه اش همگی از بزرگان دانش و تقوا و از چهره های

ص: ۲۷

ماندگار تاریخ تشیع بودند و نیای ششم ایشان « شیخ صالح » از شاگردان میرز علامه ی حلی بود. (۱)

دوازده تن از نوادگان او نیز از علمای برجسته ی جهان تشیع بودند که به « سلسله الذهب » شهرت یافتند. (۲)

شهید ثانی به سال ۹۱۱ ق. در جُبع دیده به جهان گشود، مقدمات را از محضر پدر بزرگوارش فرا گرفت.

بیش از چهارده بهار از عمرش نگذشته بود که از نعمت پدر محروم شد.

به دنبال ارتحال پدر در سال ۹۲۵ ق. به « میس » رفته، در محضر شوهر خاله اش « علی بن عبدالعالی » مشهور به « محقق

کرکی » به ادامه ی تحصیل پرداخت. (۳)

وی در اواخر ۹۳۳ ق. از میس به « کَرک » رفته، از سید حسن بن سید جعفر، صاحب « المحجّه البیضاء » استفاده ها برد. (۴)

یک سال بعد به زادگاه خود بازگشت، سپس به دمشق رفته، در سال ۹۳۸ ق. به جُبع بازگشت.

چهار سال بعد به دمشق مراجعت نموده، صحیح بخاری و صحیح مسلم را در نزد « ابن طولون » خوانده، از او به دریافت

اجازه روایتی

ص: ۲۸

۱-۱. خوانساری، روضات الجنّات، ج ۳، ص ۳۵۳، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱ ق.

۲-۲. العارف الزّین، العرفان، ج ۲۷، ص ۶۳۰.

۳-۳. شیخ حرّ، أمل الآمل، ج ۱، ص ۸۸.

۴-۴. سید حسن صدر، تکمله أمل الآمل، ص ۱۸۳.

آنگاه به مصر رفته ، از شانزده تن از علمای تسنن اجازه روایتی دریافت کرد ، که اسامی آنها را محدث نوری بر شمرده است (۲).

پس از هجده ماه توقف در مصر به زیارت خانه ی خدا مشرف شد ، بعد از ادای مناسک به زادگاه خود مراجعت نمود .
با ورود ایشان به « جُبع » حوزه علمیه ی نیرومندی در آنجا تأسیس شد و علاقمندان به معارف اهل بیت از همه جا به آنجا روی آوردند .

در آن هنگام شهید ۳۳ سال داشت و به عالی ترین مراحل اجتهاد نایل آمده بود .

شهید به شدت در کتمان آن می کوشید ، ولی تأسیس حوزه علمیه و تدریس فقه استدلالی موجب شد بر سر زبان ها بیفتد و دیگر کتمان سودی نداشت (۳).

از دیگر مسافرت های پربار او سفر به استانبول بود که از او گواهی نامه ی قاضی صیدا را مطالبه کردند ، او به مدت ۱۸ روز در منزل نشست ، کتابی در مورد ده مسأله از مسائل پیچیده و مشکل رشته های مختلف علوم نوشت ، آن را به نزد قاضی استانبول فرستاد و گفت : این گواهینامه ی من است .

قاضی استانبول گواهینامه ی ارزشمندی به او داد و کرسی تدریس

ص: ۲۹

۱- ۱. سید محسن امین ، اعیان الشیعه ، ج ۷ ، ص ۱۴۸ .

۲- ۲. محدث نوری ، مستدرک وسائل - چاپ سنگی - ج ۳ ، ص ۴۲۶ .

۳- ۳. خوانساری ، روضات الجنات ، ج ۳ ، ص ۳۶۳ .

بعلبک را به او سپرد .

شهید پس از سه ماه توقّف در استانبول به عتبات عالیات مشرف شد ، عرفه را در کربلا ، غدیر را در نجف اشرف و روز مباحله را در کاظمین درک نموده ، رهسپار بعلبک شد و به مدّت ۵ سال در مدرسه ی نوری به تدریس فقه در مذاهب پنج گانه پرداخت .^(۱)

در مدّت تدریس شهید در بعلبک آوازه اش در سراسر منطقه پیچید و موجبات تحریک احقاد بدر و حنین گردید .

علمای اهل سنت طومارهایی تهیه کرده به استانبول ارسال نمودند .

سلطان سلیمان قانونی (جلوس ۹۲۶ ق) حکم دستگیری او را صادر نمود .

سبب شهادت

راز اصلی شهادت شهید ثانی همان احقاد بدر و حنین بود که در اثر توسعه ی حوزه علمیه ی جُبع و گستره نفوذ شهید در میان مذاهب پنجگانه و رجوع شیعیان منطقه در تقلید به ایشان و بر ملا شدن اجتهاد او در میان علمای بلاد و حسد علمای منطقه طومارها تهیه شده به دربار عثمانی سرازیر شد .

با توجّه به اعتقاد اکثریت اهل تسنّن به مسدود بودن باب اجتهاد ، همواره فقهای شیعه سعی می کردند که اجتهاد خود را مخفی بدارند ،

ص: ۳۰

۱- ۱ . سید محسن امین ، اعیان الشّیعه ، ج ۷ ، ص ۱۵۲ .

شهید نیز به شدت در کتمان آن می کوشید .

سید شرف الدین سمّاک در کنار حرم مولای متّقیان از شهید در مورد اجتهادش پرسید ، هنگامی که ناگزیر از ابراز آن شد ، از او تعهد خواست که به احدی نگوید ، آنگاه حقیقت امر را بر او اظهار نمود .(۱)

عامل ظاهری این حسد و کینه این بود که دو نفر به عنوان مرافعه به نزد شهید آمدند ، کسی که بر علیه او داوری شد ، خشمگین شده شکایت به نزد قاضی صیدا برد .

قاضی صیدا که « معروف » نام داشت به سلطان سلیمان قانونی نوشت :

در شامات مردی پیدا شده که مذهب جدیدی آورده ، از چهار مذهب رسمی پیروی نمی کند .

پادشاه عثمانی دستور داد او را به استانبول بفرستند تا با علمای پایتخت گفتگو کند و حقیقت مذهبش معلوم شود .(۲)

در همین مقطع به « رستم پاشا » وزیر دربار عثمانی خبر می رسد که شهید ادّعای اجتهاد می کند و جمعی از علمای شیعه به نزد او رفت و آمد می کنند و در صدد توسعه و ترویج مذهب شیعه هستند .

با توجه به جنگ عثمانی ها با صفویّه و فتوای « شیخ نوح » به هدر بودن خون شیعیان(۳) رستم پاشا نیز حکم جلب شهید را صادر می کند .(۴)

ص: ۳۱

۱-۱ . خوانساری ، روضات الجنّات ، ج ۳ ، ص ۳۶۲ .

۲-۲ . شیخ حرّ ، امل الآمل ، ج ۱ ، ص ۹۰ .

۳-۳ . ابن عابدین ، العقود الدرّیه فی تنقیح الفتاوی الحامدیّه ، ج ۱ ، ص ۱۰۲ .

۴-۴ . افندی ، ریاض العلماء ، ج ۲ ، ص ۳۸۵ .

مأمور عثمانی برای جلب شهید وارد « جُجیع » می شود ، شهید در یکی از باغ های انگورش مشغول تألیف بوده ، مردم شهر به مأمور می گویند که وی مسافرت رفته است . هنگامی که این خبر به گوش شهید می رسد او رهسپار مکه ی معظّمه می شود .

مأمور در مسیر حجّ به او می رسد و حکم را ابلاغ می کند ، شهید پیشنهاد می کند که با هم به حج مشرّف شده ، پس از ادای فریضه ی حجّ به استانبول بروند ، مأمور موافقت می کند .

پس از مناسک حجّ او را در یکی از خانه های مکه به مدّت چهل روز زندانی می کنند ، سپس او را از طریق دریا به استانبول می برند . (۱)

شیخ بهائی از پدرش نقل می کند که روزی به محضر شهید ثانی رفتم او را در حال تفکر دیدم ، پرسیدم در چه اندیشه ای فرو رفته اید ، فرمود :

گمان می کنم که من دوّمین شهید خواهم بود . (۲)

سپس توضیح داد :

دیشب در عالم رؤیا دیدم که سید مرتضی علم الهدی ضیافتی تشکیل داده ، همه ی علمای شیعه را در آن محفل جای داده است .

هنگامی که من داخل شدم ، سید مرتضی برخاست ، به من

ص: ۳۲

۱-۱ . سید حسن صدر ، تکمله امل الآمل ، ص ۲۱۶ .

۲-۲ . همان .

خوش آمد گفت ، سپس به من گفت : فلانی در کنار شیخ شهید بنشین و من در کنار شهید نشستم .

این رؤیا دلالت دارد بر اینکه من به دنبال او به شهادت می رسم .^(۱)

محل شهادت

شیخ علی نوه شهید ثانی می نویسد :

نخستین بار که شهید به استانبول رفته بود ، به مکانی رسیده بود که بعدها در آنجا به شهادت رسید ، رنگش دگرگون شده بود ، از علتش جویا شده بودند ، فرموده بود :

در این نقطه مردی بلند جایگاه کشته می شود .

چهارده سال بعد شهید در همان نقطه به شهادت رسید .^(۲) بعدها آن را به صورت مکتوب از شیخ حسین ، پدر شیخ بهایی پرسیدند ، او نوشت :

آری ، حقیقت همین طور بود و آن روز شهید این سخن را خطاب به من فرمود .^(۳)

سید نعمت الله جزایری نیز این مطلب را در کتاب « المقامات » از

ص: ۳۳

۱-۱ . همان .

۲-۲ . شیخ علی شهیدی ، الدر المنثور ، ج ۲ ، ص ۱۸۹ ، نشر مکتبه آیه الله مرعشی ، قم ، ۱۳۹۸ ق .

۳-۳ . سید حسن صدر ، تکمله امل الآمل ، ص ۲۱۷ .

روی دست نوشته ی شیخ حسین (پدر شیخ بهائی) نقل کرده است. (۱)

روی این بیان مرحوم شهید ۱۴ سال پیش از شهادتش دقیقاً محلّ شهادتش را به همراهان خود نشان داده است و این بی گمان کرامت بزرگی است .

مزار زین الدّین ولی

کرامت دیگری که از شهید ثانی قدس سره به طور متواتر نقل شده به روز شهادت او مربوط می شود .

شب بعد از شهادت شهید ثانی ، عده ای از ترکمن ها مشاهده کردند که انوار درخشانی از آسمان به سوی نقطه ای در کرانه ی دریای مرمه فرود می آید ، چون به آن نقطه نزدیک شدند ، با جسد شهید مواجه شدند و دیدند که آن انوار به این جسد مربوط است .

پس آن را در کنار دریای مرمه دفن کردند و قبه ای بر فراز آن بنیاد نهادند. (۲)

سید نعمت الله جزایری می نویسد :

مقبره شهید هم اکنون به نام « مزار زین الدّین ولی » در همان نقطه معروف است. (۳)

ص: ۳۴

۱-۱ . همان .

۲-۲ . علامه مامقانی ، تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۴۷۲ .

۳-۳ . خوانساری ، روضات الجنّات ، ج ۳ ، ص ۳۸۳ .

در ایام اقامت خود در استانبول پس از تحقیق محلّ دفن شهید را یافتیم ، این محلّ در ساحل مرمره در کنار خیابانی قرار دارد که مسیر فرودگاه استانبول است ، و دقیقاً در پشت تپه ای قرار دارد که آن سوی تپه منطقه ی « بیازید » (بایزید) و مسجد بایزید است .

پس آنچه در برخی منابع در مورد محلّ شهادت او : « قریه ی بایزید » آمده [\(۱\)](#) منظور همان محلّه ی بایزید است ، که قریه ی بایزید در استان « آغری » و در نزدیکی مرز ایران قرار دارد ، ولی محلّه ی بایزید مرتفع ترین نقطه ی استانبول ، به نام سلطان بایزید ، هشتمین پادشاه عثمانی ، پسر سلطان محمد فاتح ، نخستین پادشاهی است که در استانبول بر تخت نشست و پایتخت عثمانی را به استانبول انتقال داد و مسجد بایزید به دستور او در همین نقطه ساخته شد . [\(۲\)](#)

تاریخ شهادت

تولد شهید ثانی روز سه شنبه [\(۳\)](#) ۱۳ شوال ۹۱۱ ق . [\(۴\)](#) برابر با ۱۵۰۵ م . [\(۵\)](#) در « جُبع » اتفاق افتاد .

ص: ۳۵

-
- ۱-۱ . دایره المعارف تشیع ، ج ۱۰ ، ص ۱۵۲ .
 - ۲-۲ . شمس الدین سامی ، قاموس الاعلام ترکی ، ج ۲ ، ص ۱۲۳۲ ، چاپ استانبول ، ۱۳۰۶ ق .
 - ۳-۳ . سید محسن امین ، اعیان الشیعه ، ج ۷ ، ص ۱۴۳ .
 - ۴-۴ . شیخ علی ، الدر المنثور ، ج ۲ ، ص ۱۸۲ .
 - ۵-۵ . زر کلی ، الأعلام ، ج ۳ ، ص ۶۴ ، دارالعلم ، بیروت ، ۱۹۸۰ م .

شهادت او نیز روز جمعه (۱) در ماه رجب (۲) به سال ۹۶۶ ق. (۳) برابر ۱۵۵۹ م. (۴) در حال تلاوت قرآن (۵) در محله ی بایزید ، در ساحل دریای مرمره رخ داد .

از شیخ حسن (پسر شهید ثانی) به سال ۹۶۵ ق . نقل شده (۶) ولی سال ۹۶۶ ق . صحیح تر است و ماده تاریخی که از شیخ بهائی نقل شده (الجنّه مستقرّه واللّه) با آن تطبیق می کند .

کیفیت شهادت

یکی از دشمنان اهل بیت در استانبول از مأمور می پرسد که این شخص کیست ؟ او در پاسخ می گوید : او یکی از بزرگان علمای شیعه است که به نزد پادشاه می برم .

آن فاسق می گوید : آیا نمی ترسی که او در نزد پادشاه از تو شکایت کند و بگوید : در حق من کوتاهی کرده است و پادشاه تو را ادب کند ؟!

اینجا شیعیان زیاد هستند ، ممکن است پادشاه را بشورانند و موجبات هلاکت تو را فراهم کنند .

ص: ۳۶

-
- ۱-۱ . امین ، أعيان الشیعه ، ج ۷ ، ص ۱۵۷ .
 - ۲-۲ . کحاله ، معجم المؤلفین ، ج ۴ ، ص ۱۹۳ ، داراحیاء التراث ، بیروت ، ۱۳۷۶ ق .
 - ۳-۳ . تفرشی ، نقد الرجال ، ص ۱۴۵ ، الرسول المصطفی ، قم ، بی تا .
 - ۴-۴ . زرکلی ، الأعلام ، ج ۳ ، ص ۶۴ .
 - ۵-۵ . محدّث نوری ، مستدرک وسائل ، ج ۳ ، ص ۴۲۸ ، چاپ سنگی .
 - ۶-۶ . شیخ علی ، الدر المنثور ، ج ۲ ، ص ۱۸۹ .

مأمور تحت تأثیر سخنان او شهید را به کنار دریا برده ، سر مقدّسش را از تن جدا کرده ، سرش را به نزد پادشاه برد .(۱)

این جنایت هولناک در عهد سلطان سلیمان قانونی دهمین پادشاه عثمانی (جلوس : ۹۷۴ ق) اتفاق افتاد .(۲)

پادشاه از عملکرد او به سختی برآشفته و به پیشنهاد سید عبدالرحیم عباسی دستور داد او را گردن زدند .(۳)

سید عبدالرحیم عباسی صاحب « معاهد التنصیص » از علمای شیعه بود که در سفر قبلی شهید به سال ۹۵۲ ق . در استانبول به خدمتش رسیده بود و با عظمت علمی و قدرت فقهی او آشنا بود .(۴)

گستره حوزه علمیّه ی جباع

حوزه علمیّه ی جباع پس از آثار تألیفی ، مهم ترین اثر ماندگار شهید ثانی بود که تداوم بخش حوزه علمیّه ی جزین و بزرگترین آکادمی علمی شیعه در قرن دهم هجری بود .

برای آشنایی با عظمت این حوزه نیرومند و یادگار ماندگار این شهید ارجمند ، به گزارش زیر توجه فرمایید :

شاه اسماعیل صفوی ، بنیانگذار صفویان هنگامی که آیین تشیع را

ص: ۳۷

۱-۱ . سید حسن صدر ، تکمله امل الآمل ، ص ۲۱۵ .

۲-۲ . شمس الدین سامی ، قاموس الأعلام ترکی ، ج ۴ ، ص ۲۶۱۶ .

۳-۳ . افندی ، ریاض العلماء ، ج ۲ ، ص ۳۷۵ .

۴-۴ . محدّث قمی ، سفینه البحار ، ج ۴ ، ص ۵۲۳ ، چاپ اسوه ، قم .

در کشور ایران به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کرد ، به شماری از علمای برجسته برای اداره حوزه های علمیّه احساس نیاز کرد ، تا علاوه بر تدریس و تهذیب طلاب دینی ، برای مدارس کتاب درسی بنویسند ، در میان مردم فتوا دهند و قضاوت کنند .

از این رهگذر از حوزه علمیّه ی جباع گروهی فقیه و مجتهد دعوت کرد تا این خلاً بزرگ را پر کنند .

یکی از دانشمندان بزرگی که در آن مقطع به دعوت شاه اسماعیل به ایران مهاجرت کرد شیخ حسین عاملی (پدر شیخ بهائی) بود ، که شاگرد برجسته ی شهید ثانی و فارغ التحصیل زبردست حوزه علمیّه ی جباع بود .

شیخ حسین فرزند کوچک خود « بهاءالدین » را نیز به همراه خود به ایران آورد که بعدها به نام « شیخ بهائی » شهرت یافته ، سمت شیخ الاسلامی اصفهان را به خود اختصاص داد . (۱)

نگارنده در مورد دست آورد حوزه های علمیّه ی : « جزین » و « جباع » تحقیق گسترده ای دارد که علاقمندان را به مطالعه ی آن توصیه می کند . (۲)

در عرصه ی تألیف

شهید ثانی بی گمان آیتی از آیات پروردگار بود ، آثار ارزشمندی که

ص: ۳۸

-
- ۱-۱ . فیلیپ حتّی ، تاریخ لبنان ، ص ۴۹۸ .
 - ۲-۲ . نگارنده ، نقش جبل عامل در گسترش فرهنگ اهل بیت مجله « آینه پژوهش » سال ۱۵ ، شماره پنجم و ششم ، مسلسل ۸۹ _ ۹۰ ، ص ۱۶ _ ۳۱ ، چاپ قم ، ۱۳۸۳ ش .

از خود به یادگار نهاده با توجه به مشکلات فراوانی که دامنگیر او بود، به جز با عنایت الهی امکان پذیر نبود.

کتاب «شرح لمعه» که از کتب درسی حوزه هاست و حوزویان آن را در طول چند سال می خوانند، مرحوم شهید آن را در شش ماه و شش روز تألیف کرده است. (۱)

کتاب «مسالك» که به نظر برخی از مراجع دقیق ترین کتاب فقهی شهید می باشد، شهید آن را در طول ۹ ماه تألیف نموده است. (۲)

شهید در ادبیات، فقه، حدیث تفسیر، هیئت، هندسه، کلام و غیر آنها سرآمد زمان خود بود و در همه ی این رشته ها آثار سودمندی از خود به یادگار نهاده و نخستین عالم شیعی است که در «درایه الحدیث» کتاب نوشته است. (۳)

اولین اثر او «روض الجنان» در شرح ارشاد الازدهان علامه ی حلی و آخرین اثر او «شرح لمعه» است که در طول قرون و اعصار از کتب درسی حوزه های علمیه است. (۴)

شیخ حرّ عاملی از ۷۰ کتاب پر ارج شهید ثانی نام برده (۵) و مدرّس

ص: ۳۹

۱-۱. علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۷۳، چاپ سنگی.

۲-۲. خوانساری، روضات الجنّات، ج ۳، ص ۳۷۸.

۳-۳. آیه الله خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۲، مدینه العلم، قم، ۱۴۰۳ ق.

۴-۴. سید حسن صدر، تکمله امل الآمل، ج ۱، ص ۲۱۴.

۵-۵. شیخ حرّ عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۸۶.

خیابانی از ۸۳ اثر گرانبهای وی نام برده است. (۱)

شیخ حرّ عاملی می نویسد: کتابی به خطّ شهید ثانی دیدم که در آن بیش از یک هزار حدیث بود، شهید آنها را از کتاب «مشیخه» حسن بن محبوب برگزیده بود. (۲)

۲۰۰۰ جلد کتاب از خود به یادگار نهاد که ۲۰۰ جلد آن به خط شریف خودش بود. (۳)

بر کرسی تدریس

شهید بیشتر اوقات ناگزیر به اختفاء بود، چون هرگز از شرّ متعصّبین اهل سنّت در امان نبود و در عین حال همه ی نیازهای خود و خانواده اش را شخصاً انجام می داد، شب ها برای اهل و عیالش هیمه می آورد ...

با همه ی این گرفتاری ها وقتی در مجلس درس می نشست مانند دریا موج می زد و جواهرات گرانبهایی را به ساحل می انداخت، نکات و دقایقی اظهار می کرد که بیرون از افکار معمولی فحول بود و تألیفات منیفه اش اکابر هر عصری را رهین قلم خود کرده است. (۴)

صاحب روضات در این رابطه می نویسد:

ص: ۴۰

-
- ۱-۱. مدرس خیابانی، ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۸۰، شفق، تبریز، ۱۳۴۶ ش.
 - ۲-۲. شیخ حرّ عاملی، همان.
 - ۳-۳. سید حسن صدر، تکمله امل الآمل، ص ۲۱۵.
 - ۴-۴. مدرس خیابانی، ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۸۳.

تا به امروز که تاریخ ۱۲۶۳ ق. است، احدی از دانشمندان بزرگ را از نظر جلالت قدر، سعه صدر، عظمت شأن، بلندی جایگاه، دقت نظر، متانت در تصمیم، حسن سلیقه، استحکام رأی، نظم در تحصیل، کثرت اساتید، لطافت طبع، ظرافت روش، معنویت گفتار و تمامیت تألیفات سراغ ندارم که همانند او باشد.

او در تخلُّق به اخلاق الهی نزدیک است که تالی تلو مقام معصومین علیهم السلام باشد.

او همانند نقطه‌ی پرگار است که گردش همه‌ی علوم، فنون و فضایل به دور اوست. (۱)

این بود کوتاه سخن پیرامون شهید اول و شهید ثانی که به عنوان مدخل بر شرح حال شهید ثالث به رشته‌ی تحریر درآمد.

ص: ۴۱

پس از شهیدین در میان صدها شخصیت علمی بزرگ که به دست دشمنان دین به شهادت رسیده اند، عنوان « شهید ثالث » به شخصیت بی نظیر دوران، ابوذر زمان، اسوه تقوا و فضیلت، مجاهد نستوه، آیه الله حاج میرزا محمدتقی برغانی، که در تاریخ ۱۲۶۴ ق. در حال سجده و در حال تلاوت مناجات خمسہ عشر امام سجاد علیه السلام، به دست اشرار متشکل از دو فرقه گمراه « شیخیه » و « باییه » در محراب عبادتش به شهادت رسید، اختصاص یافت.

زادگاه شهید

شهید ثالث در خاندانی آکنده از فقه و فقاہت، علم و جہاد، از پدری مجتہد و مادری پارسا در روستای « برغان » دیده به جهان گشود.

برغان در غرب استان تهران، در ۲۸ کیلومتری شمال باختری کرج، از توابع شهرستان « ساوجبلاغ » در ۷۰ کیلومتری مرکز شهرستان، در ۲۴ کیلومتری شرق جاده اتوبان تهران - قزوین، در منطقه ای خوش آب و

هوا قرار دارد و جزو ۲۲ روستای گردشگری استان تهران می باشد .

در ساوجبلاغ آثار باستانی فراوان ، از جمله مسجد اعظم ، حسیته ی باستانی و درخت یک هزار ساله وجود دارد ، ولی آنچه موجب شده « بَرغان » در تارک روستاهای تاریخ ایران زمین جای بگیرد ، علمای اعلام ، مردان بزرگ و چهره های برجسته ی فراوانی است که از این سرزمین برخاسته ، به همه ی حوزه های علمیّه نورافشانی کرده ، بر غنای فرهنگ شیعه افزوده ، الگوی خوبی فرا راه عاشورائیان تاریخ تشیع گردیده اند .

کلوازه بَرغان

در تاریخ سرزمین ایران زمین دو نقطه به نام : « بَرغان » ثبت شده :

(۱) « بَرغان » از روستاهای « اردکان » شیراز ، در دامنه ی کوه شش پیر ، از بلوکات قشقایی فارس .(۱)

(۲) « بَرغان » زادگاه شهید ثالث در شهرستان ساوجبلاغ .

زرکلی آن را « بُرغان » به ضمّ اول ضبط کرده ،(۲) کحاله نیز از او پیروی کرده(۳) ولی بی گمان « بَرغان » به فتح اوّل و دوّم می باشد .(۴)

برخی از خاورشناسان نیز آن را « بُرقان » با قاف نوشته اند که بی گمان

ص: ۴۴

۱- ۱ . دهخدا ، لغتنامه ، حرف الف ، ص ۱۷۷۴ ؛ حرف ب ، ص ۹۰۳ .

۲- ۲ . زرکلی ، الأعلام ، ج ۶ ، ص ۶۳ و ۱۶۴ .

۳- ۳ . کحاله ، معجم المؤلفین ، ج ۹ ، ص ۱۳۴ .

۴- ۴ . خیابانی ، ریحانه الادب ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ .

اشتباه است ، آنچه مسلم است این است که سه موضع به نام : « برقان » با قاف وجود دارد :

(۱) « برقان » از دهات گرگان ، که شماری از محدّثان از آنجا برخاسته اند .(۱)

(۲) « برقان » از روستاهای « کاث » در نواحی خوارزم ، بر کرانه ی شرقی رود جیحون ، در دو منزلی « جرجانیه » از بلاد خوارزم .(۲)

(۳) « بُرقان » نام محلی در بحرین که از مراکز شیعه نشین است ، مسعود بن ابی زینب خارجی در آنجا کشته شد .(۳)

مسعود بر علیه اشعث بن عبدالله بن جارود خروج کرد ، ۱۹ سال بر یمن و بخشی از یمامه حکومت کرد ، به سال ۱۰۵ ق . بر علیه سفیان بن عمرو عقیلی _ حاکم یمن _ شورش کرد و در « بُرقان » کشته شد .(۴)

خاندان شهید ثالث

گفته می شود نسب شهید ثالث به « آل بویه » دولت مقتدر شیعی ، ایرانی تبار دیلمی ، که از سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ ق . در جنوب ایران و عراق به طور مستقل حکومت کردند ، می رسد .

مشهورترین نیای وی و اولین شخصیت شناخته شده خاندان او :

ص: ۴۵

۱-۱ . سمعانی ، الانساب ، ج ۲ ، ص ۱۵۸ ، دمج ، بیروت ، ۱۴۰۰ ق .

۲-۲ . محدّث قمی ، الکنی و الألقاب ، ج ۲ ، ص ۷۷ ، جامعه مدرّسین ، قم ۱۴۲۵ ق .

۳-۳ . یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۱ ، ص ۳۸۷ ، داراحیاء التراث ، بیروت ۱۳۹۹ ق .

۴-۴ . ابن اثیر ، الکامل ، ج ۵ ، ص ۱۱۸ ، دارصادر ، بیروت ، ۱۳۸۵ ق .

« محمد کاظم طالقانی » متوفای ۱۰۹۴ ق . می باشد ، که از فضلاء عصر خود و استاد برجسته ی مدرسه ی « نواب » در قزوین بود . (۱)

او پدر « محمد جعفر طالقانی » نیای دوّم شهید ثالث بود . (۲)

پسرش محمد جعفر طالقانی ، متوفای ۱۱۳۳ ق . از علامه مجلسی در سال ۱۰۹۵ ق . به دریافت اجازه نایل شده است . (۳)

مجلسی از او و پدرش به نیکی یاد کرده است . (۴)

مدفن او در طالقان مورد توجه خاصّ و عام می باشد .

پسرش : « محمدتقی » همنام و نیای شهید ثالث و متوفای ۱۱۶۱ ق . نیز از عالمان فرهیخته ی قزوین بود که در آستانه ی شاهزاده حسین قزوین مدفون است .

ملا محمد ملائکه ، متوفای ۱۲۰۰ ق . پدر شهید ثالث اوّلین شخص این خاندان است ، که به « برغانی » مشهور شده است .

وی علوم حوزوی را از پدرش محمدتقی طالقانی ، سید نصرالله حائری (مستشهد ۱۱۵۸ ق . در استانبول) ، شیخ اسماعیل خواجهویی (متوفای ۱۱۷۳ ق) و دیگر بزرگان آن زمان فرا گرفت .

او به جهت زهد عجیبش به « ملائکه » شهرت داشت .

او سال ها در کربلا تدریس کرد سپس به زادگاهش قزوین بازگشت

ص: ۴۶

۱-۱ . شیخ حرّ عاملی ، امل الآمل ، ج ۲ ، ص ۲۹۵ .

۲-۲ . تهرانی ، الزّوضه النضره ، طبقات أعلام الشّیعه ، قرن ۱۱ ، ص ۴۶۳ .

۳-۳ . تهرانی ، الذریعه ، ج ۱ ، ص ۱۵۰ ، اسلامیه ، تهران ، ۱۳۸۷ ق .

۴-۴ . همو ، طبقات قرن ۱۱ ، ص ۱۱۶ .

و زعامت حوزه مقتدر قزوین را بر عهده گرفت .

به هنگام درگیری شدید اخباری _ اصولی ، او با صاحب حدائق (متوفای ۱۱۸۴ ق) در مجلسی که آکنده از علمای هر دو گروه بود ، به بحث نشست و صاحب حدائق را مجاب کرد ، از آن موقع صاحب حدائق از موضع حاّد خود برگشت و یک اخباری معتدل شد .

ولی طرفداران او به خانه ی شیخ محمّد ملائکه تهاجم کردند ، او را نیافتند و لذا خانه اش را آتش زدند و همه ی کتاب های خطّی و نفیس او طعمه ی حریق شد .

رجال دولت مداخله کردند و او را ناگزیر کردند که به روستای نیاهاش « برغان » مهاجرت کند .^(۱)

او تا پایان عمر به تحقیق ، تألیف ، تدریس ، ترویج دین و تربیت طلاب پرداخت ، مسجد جامع برغان را تجدید بنا کرد و توسعه داد و خود به اقامه ی جمعه و جماعت در آن پرداخت .

او به سال ۱۲۰۰ ق . در برغان درگذشت و در آنجا مدفون شد ، قبر شریفش زیارتگاه اهالی منطقه می باشد . وی آثار تألیفی گرانبهایی از خود به یادگار نهاد ، که از آن جمله است :

۱ . تحفه الأبرار ، در تفسیر قرآن .

۲ . الدّر الثمین ، در امامت .^(۲)

ص : ۴۷

۱-۱ . حسن امین ، مستدرکات اعیان الشیعه ، ج ۲ ، ص ۲۸۶ ، دارالتعارف ، بیروت ، ۱۴۰۹ ق .

۲-۲ . دائره المعارف تشیع ، ج ۳ ، ص ۱۸۳ .

ملا محمد ملائکه (پدر شهید ثالث) سه فرزند دانشمند داشت که عبارت بودند از :

۱) ملا محمد صالح برغانی (۱۱۷۴ _ ۱۲۷۱ ق)

۲) ملا محمد علی برغانی (۱۱۷۵ _ ۱۲۶۹ ق)

۳) ملا محمد تقی برغانی (۱۱۸۴ _ ۱۲۶۴ ق)

که هر سه از رجال برجسته و شخصیت های علمی آن روز بودند که اینک با بیوگرافی فشرده آنان آشنا می شویم :

ص: ۴۸

برادر بزرگ تر شهید ثالث ، ملا محمد صالح برغانی به سال ۱۱۷۴ ق . در روستای برغان ، از روستاهای ساوجبلاغ ، در شمال باختری کرج ، در خاندان تقوا و فضیلت دیده به جهان گشود ، مقدمات را در محضر والد معظم خود ملا محمد ملائکه فرا گرفت ، از کودکی تحت تربیت پدر دانشمند خود قرار گرفت ، قرآن و نهج البلاغه را در سنین کودکی حفظ کرد ، سپس راهی قزوین شده ، سطوح عالی را در حوزه نیرومند قزوین از اساتید مبرز آموخت ، آنگاه به اصفهان رفته علوم عقلی را در نزد ملا محمد بیدآبادی متوفای ۱۱۹۷ ق . تلمذ نمود .

آنگاه به عتبات عالیات مشرف شده به حوزه درسی وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۵ ق) پیوست ، با شیوع وبا در عراق به ایران بازگشت ، مدتی از محضر پدرش استفاده کرد ، آنگاه به قم مشرف شده از خرمن علمی میرزا ابوالقاسم قمی ، صاحب قوانین (متوفای ۱۲۳۱ ق) خوشه چینی نمود .

سپس به اصفهان رفته علوم عقلی را در محضر فیلسوف معروف

زمان ملا علی نوری (متوفای ۱۲۴۶ ق) فرا گرفت .

آنگاه برای آستان بوسی امام رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شده ، مدتی در مشهد توقف نموده ، از حوزه درسی میرزا مهدی خراسانی (مستشهد ۱۲۱۷ ق) برخوردار گشته ، مجدداً به عتبات عالیات شرفیات شده ، در نجف اشرف مستقر شده ، از خرمن علمی شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ ق) خوشه ها چیده ، به حوزه کربلا منتقل شده ، از محضر صاحب ریاض (متوفای ۱۲۳۱ ق) بهره ها برده به درجه عالی اجتهاد نایل گشته ، با کوله باری از دانش و فضیلت در حدود ۱۲۲۰ ق . به ایران بازگشته ، در تهران مستقر گردید و کرسی تدریس و فتوا را به خود اختصاص داد .

روی در روی فتحعلی شاه

در ایام اقامت شیخ محمد صالح برغانی در تهران شماری از ولایات شمال ایران به اشتغال روس ها درآمد و دخالت مستقیم انگلیس در امور داخلی ایران بالا گرفت .

شیخ محمد صالح فتوای مشهور خود دایر بر اینکه : « صلح ، جنگ ، قرارداد آتش بس ، ترک مخاصمه و هر گونه مذاکره با دولت های خارجی باید به اذن فقها باشد » را صادر نمود .

صدور این فتوا شاه را با چالش های جدی مواجه نمود ، لذا از تعدادی از علمای طراز اول تهران دعوت به عمل آمد که در کاخ گلستان در حضور شاه جلسه ای تشکیل شود و پیامدهای این فتوا مورد بررسی

ص: ۵۰

قرار گیرد .

در این محفل شهید ثالث نقش فقها را در عصر غیبت بیان کرد ، یکی از درباریان با وی به جدل برخاست ، شهید از مجادله پرهیز کرد ، شیخ محمد صالح با وی درگیر شد و کار به جای حساس کشید و شاه قاجار دستور تبعید هر سه برادر (محمد صالح ، محمد تقی ، محمد علی برغانی) را به عراق صادر نمود .

در سرزمین وحی

ملا محمد صالح از عراق راهی حجاز شده ، در مکه رحل اقامت انداخت و به تدریس فقه و عقاید پرداخت .

وی هر دو رشته ی فقه شیعه و معارف اهل بیت را تحت پوشش یکی از مذاهب چهارگانه که هماهنگی با مسأله طرح شده داشت ، مطرح می کرد .

در ایام اقامتش در مکه ی معظمه به تجدید بنای زائرسرای قزوینی ها پرداخت .

این زائرسرا توسط « ابو منصور خمارتاش بن عبدالله قزوینی عمادی » متوفای حدود ۵۱۰ ق . بنیاد شده بود .

خمارتاش آثار خیریّه ی فراوانی از خود به یادگار نهاد ، که از آن جمله است :

۱ . مقصوره مسجد جامع قزوین و صحن آن که در سال ۵۰۰ ق . آن را بنیاد نهاده و به سال ۵۰۹ ق . به پایان رسیده است .

ص: ۵۱

۲. مدرسه خمارتاش در قزوین .

۳. قنات خمارتاش ، که وقف بر اهل قزوین ، ابهر ، روستای پنبه ریس و شهرستان بود .

۴. بنای خمارتاش در منی .

۵. زائرسرای خمارتاش در مکه در جوار مسجدالحرام برای سکونت حجاج قزوینی .

خمارتاش معادل ۴۰۰۰ تومان _ به پول آن روز _ به شریف مکه داد که اجازه بدهد پنجره ای از این زائرسرا به سوی مسجدالحرام باز شود ، تا حجاج قزوینی از داخل زائرسرا کعبه ی معظمه را مشاهده کنند .(۱)

ملا محمد صالح این زائرسرا را که بیش از ۷ قرن از بنیاد آن می گذشت ، تجدید بنا کرد .(۲)

در ضیافت شاه حلب

به هنگام بازگشت از مکه ی معظمه پادشاه حلب مجلس ضیافتی به افتخار او برپا می کند ، در این محفل پادشاه از او در مورد خلافت بلا فصل امیرمؤمنان علیه السلام سؤال می کند .

وی نخست از پاسخ طفره می رود ، شاه می گوید : من می دانم که شما شیعه هستید ، من این مجلس را برای آگاهی از دلایل شما بر این عقیده

ص: ۵۲

۱-۱. قزوینی ، ضیافه الاخوان ، ص ۲۳۳ ، مجمع الذخائر ، قم ، ۱۳۹۷ ق .

۲-۲. دائرة المعارف تشیع ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

برپا نموده ام .

شاه شخص مطلعی بود ، هر دلیلی که او اقامه می کند ، شاه رد می کند .

سرانجام مرحوم برغانی به ائمه ی اطهار متوسل می شود ، مشمول عنایت اهل بیت قرار می گیرد ، دلیلی اقامه می کند که شاه مجاب می شود و سکوت می کند .

فردا صبح از سوی شاه برای مرحوم برغانی و همراهان هدایائی شامل : شال ترمه ، ماهوت و شیرینی ارسال می شود و برای ایشان یک دراز گوش مصری هدیه می کند که در همان جا به چهل تومان می فروشد .^(۱)

بازگشت به میهن

برغانی به عتبات بازگشت و مدتی در نجف و کربلا به تدریس و فتوا اشتغال داشت .

استادش شیخ جعفر کاشف الغطاء عازم ایران بود ، مقرر شد که تابستان را در برغان توقّف کند ، از این رهگذر اخوان برغانی در خدمت ایشان به میهن بازگشتند و در روستای خوش آب و هوای برغان از استاد خود پذیرایی کردند .

مرحوم کاشف الغطاء که از کدورت حادّ برغانی ها با فتحعلی شاه

ص: ۵۳

۱- ۱. تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۹۵ ، انتشارات حضور ، قم ، ۱۳۸۰ ش .

آگاه بود، در نزد شاه قاجار شفاعت نمود، شاه شفاعت او را پذیرفت، مشروط بر اینکه در تهران اقامت کنند.

روی در روی شیخ احمد احسائی

از حوادث حادث دوران برغانی اختلاف شدید پیروان شیخ احمد احسائی با دیگر گروه های شیعی بود.

در آن ایام غالب شهرها به دو جناح شیخی و متشرعی تقسیم شده بود.

در سال ۱۲۳۷ ق. به دنبال مرگ دولت شاه، شیخ احمد احسائی وارد قزوین شده، مدتی در آن شهر اقامت نمود و به اختلاف شیخی - متشرعی دامن زد.

ملا محمد صالح برغانی با تعیین وقت قبلی، برای مناظره با شیخ احمد، جمعی از علمای طراز اول منطقه را به خانه ی برادرش شهید ثالث دعوت نمود.

پس از مناظره با شیخ احمد با بیان اینکه اعتقادات او بیرون از شرع مقدس می باشد و چون بر عقاید خود اصرار می ورزد، حکم به تکفیر وی نمود. (۱)

به دنبال فتنه ی شیخیه فتنه ی باب در گرفت.

ص: ۵۴

۱-۱. در مورد شیخ احمد احسائی و عقاید انحرافی اش در فصل جداگانه ای سخن خواهیم گفت.

پس از مرگ سید کاظم رشتی (متوفای ۱۲۵۹ ق) شاگرد و جانشین شیخ احمد احسائی، یکی از شاگردان رشتی، به نام علی محمد شیرازی ادعای جانشینی سید کاظم رشتی، سپس ادعای باییت حضرت ولیعصر ارواحنا فدا، سرانجام دعوی قائمیت، رسالت و الوهیت نمود.

ملا محمد صالح و برادرش شهید ثالث با نبردی بی امان به مبارزه با این فتنه پرداختند و فتوا به کفر علی محمد باب دادند، که به تفصیل در این رابطه سخن خواهیم گفت.

با سیری گذرا در سیره و سلوک مرحوم برغانی نقش برجسته‌ی ایشان در عرصه‌ی مبارزه با فرقه‌های انحرافی اخباری‌ها، صوفی‌ها، شیخی‌ها و بابی‌ها روشن می‌شود، و معلوم می‌شود که او همانند برادرش شهید ثالث همچون سربازی جانباز آماده‌ی مرزداری از کشور ایمان و مرزبانی از حریم آیین حق و مبارزه با منحرفان از هر فرقه و در هر جامه‌ای بود، روحش شاد، راهش پر رهرو باد.

آثار ماندگار مرحوم برغانی

از مرحوم برغانی گذشته از آثار علمی، تألیفات گرانبها، شاگردان و خدمات دینی، مجموعه‌ای به یادگار مانده که شامل: مسجد، مدرسه بزرگ، مدرسه‌ی کوچک و مدرسه میانی است که به دست خود آن را تأسیس کرده به مردم قدردان و حوزویان پر تلاش تقدیم نموده است.

این مجموعه که به مدرسه و مسجد صالحیه شهرت یافته، به سال ۱۲۴۸ ق. پایان یافته، نزدیک دو قرن است که شاگردان مکتب امام

صادق علیه السلام در آن تربیت شده به حوزه های علمیه مهاجرت نموده ، بر غنای علمی حوزه ها افزوده اند .

در پرتو تلاش های طاقت فرسای مؤسس و اساتید مبرزی چون کاشف الغطاء ، شهید ثالث ، ملا آقا حکمی ، ملا یوسف حکمی ، ملا صفرعلی لاهیجی و خود مؤسس ، شاگردان خوبی از اطراف و اکناف به این مرکز روی آورده ، در این مرکز پرورش یافته اند .

« دوگوبینو » که در آن زمان سفیر فرانسه در ایران بود در کتاب خود از این مدرسه یاد کرده و نوآوری های آن را ستوده است .^(۱)

در این مدرسه به پیروی از دانشگاه رئیس مذهب امام صادق علیه السلام رشته های مختلفی ، چون : فلسفه ، عرفان ، فقه ، اصول ، تفسیر ، حدیث ، طب ، ادبیات و دیگر رشته ها تدریس می شد و بخشی به بانوان اختصاص داشت .

طلاب این مدرسه در عصر مؤسس به ۷۰۰ نفر بالغ می شد و تا آغاز مشروطیت رونق خاصی داشت .

همواره یکی از فرزندان ملا محمد صالح و یا یکی از اولاد شهید ثالث در این مسجد امامت می کردند .

در مناسبت های مذهبی ، به ویژه در دهه ی عاشورا ، مجلس سوگواری با شکوهی در مدرسه برگزار بود که از اول آفتاب تا ظهر وعظ و تبلیغ و تعزیه داری ادامه داشت . در وسط حیاط مدرسه حوض

ص: ۵۶

۱- ۱ . دوگوبینو ، مذاهب و فلسفه در آسیای میانه ، ص ۸۷ .

سنگی بزرگی بود که آب قنات خمارتاش از سوی غربی داخل حوض شده از جانب شرقی خارج می گردید .

طبقه ی زیرین به حوض و باغچه های سرسبزی که با انواع گل ها ، درختان چنار و میوه مزین شده بود ، مشرف بود و به جهت مجاورت با حوض و باغچه ها حجرات این طبقه مرطوب بود و عمده طلاب در طبقه های دوّم و سوّم سکونت داشتند [\(۱\)](#).

از مشهورترین فارغ التحصیلان این مدرسه آیه الله میرزا محمّد حسن مجدّد شیرازی _ مشهور به میرزای شیرازی _ صاحب فتوای معروف پیرامون تنباکو _ ، میرزا کوچک خان جنگی ، مشهور به سردار جنگل ، سید جمال الدین اسدآبادی و سید اشرف الدّین قزوینی ، صاحب نسیم شمال می باشد [\(۲\)](#).

در عرصه ی تألیف

از مرحوم برغانی آثار تألیفی ارزشمندی بر جای مانده که تعداد مجلّدها آن به ۳۰۰ می رسد ، اسامی این آثار در ضمن ۵۴ عنوان در مقدمه « موسوعه البرغانی » آمده است .

که به ذکر چند عنوان بسنده می کنیم :

۱ . در تفسیر قرآن :

ص: ۵۷

۱-۱ . گلریز ، مینودر ، ج ۱ ، ص ۶۱۳ ، انتشارات طه ، ۱۳۶۸ ش .

۲-۲ . دائرة المعارف تشیع ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

(١) اسرار القرآن ، ٢ جلد

(٢) بحر العرفان و معدن الايمان ، ١٧ جلد

(٣) كنز العرفان فى تفسير القرآن ، ٢٧ جلد

(٤) معدن الأنوار و مشكاه الأسرار ، ١ جلد

(٥) مفتاح الجنان فى حل رموز القرآن ، ٨ جلد

(٦) ناسخ و منسوخ ، ١ جلد

٢ . سيره و تراجم :

(١) كنز الواعظين در احوال ائمه ي طاهرين ، ٤ جلد

٣ . فقه :

(١) غنيمه المعاد ، در شرح ارشاد ، ١٤ جلد

(٢) فنّ الفقاهه ، ١ جلد

(٣) مسلك الزّاشدين ، ٣ جلد

(٤) مسلك السّداد ، ٣ جلد

(٥) مسلك النّجاه _ رساله عمليه _ ٢ جلد

٤ . پند و اندرز :

(١) كنز المواعظ

٥ . مقتل :

(١) كنز البكاء

(٢) كنز الباكين

(٣) كنز المصائب

٤) مجمع المصائب

ص: ٥٨

۵) مخزن البكاء

۶) معدن البكاء

۷) مفتاح البكاء

۸) منبع البكاء

یکی از موفقیت های ملا محمد صالح برغانی درک محضر اساتید بزرگی است که از محضر آنها استفاده های شایان برده که از آن جمله است :

۱. در برغان ، پدر بزرگوارش ملا محمد ملائکه

۲. در قم ، میرزای قمی ، صاحب قوانین

۳. در نجف ، کاشف الغطاء

۴. در کربلا ، وحید بهبهانی ، صاحب ریاض و پسرش سید محمد مجاهد .

۵. در اصفهان ، ملا محمد بیدآبادی و ملا علی نوری

۶. در مشهد ، میرزا مهدی خراسانی

این بود سیری گذرا در شرح احوال ، خدمات ، تألیفات ، تأسیسات و مبارزات آیه الله ملا محمد صالح برغانی ، برادر بزرگوار شهید ثالث .

در حریم یار

ملا محمد صالح برغانی پس از یک عمر تحصیل ، تدریس ، تأسیس مسجد و مدرسه ، تربیت طلاب ، تهذیب نفس ، مبارزه با شیطان و شیطان صفتان ، ترویج شرع نبوی ، تبلیغ معارف علوی ، اقامه ی

ص: ۵۹

مجالس حسینی، مبارزه بی‌امان با فرقه‌های منحرفی چون: بابیه، شیخیه، صوفیه و اخباریه، شرکت در میدان جنگ با روس به همراهی برادر وزیر فرماندهی استادش سید محمد مجاهد (پسر صاحب ریاض) و اطمینان خاطر از روند مسجد و مدرسه اش در قزوین، به شهر معشوق رفت و در کوی محبوب مأوی گزید، سرانجام:

عصر روز جمعه، در حرم سالار شهیدان، در حال مناجات با خالق منان، در طرف بالای سر حضرت سیدالشهداء در حالی که دست هایش در ضریح شش گوشه‌ی آن حضرت قرار داشت، به صورت ناگهانی منادی آسمانی فریاد: «ارْجِعِ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» برآورد و روح پاکش در بهترین نقطه‌ی عالم به سوی جنان پر کشید.

پس از تجهیز در همان نقطه، طرف بالای سر، در کنار ضریح مقدس به خاک سپرده شد.

و این سعادت جاودان در عصر روز جمعه، ۲۷ جمادی‌الثانیه، به سال ۱۲۷۱ ق. نصیب وی گردید. (۱)

عاش سعیداً ومات حمیداً

رادمردی که ده‌ها مجلد کتاب تفسیری، ده‌ها مجلد کتاب فقهی و ده‌ها مجلد کتاب در معارف اهل بیت نوشته، آنگاه هشت مجلد در مقتل تألیف کرده، چه پاداش نیکویی از مولایش در همین دنیا _ پیش از

ص: ۶۰

آخرت _ دریافت نموده است . « هنیئاً له » .

از وی چندین رقبه موقوفات بر جای مانده که درآمد آنها را به استنساخ آثارش وقف کرده است .(۱)

وی از سید عبدالله شبّر (متوفای ۱۲۴۲ ق) و برخی دیگر از اساتیدش به اجازه اجتهاد نایل آمده بود .

از ملا محمّد صالح برغانی فرزندان صالح و بافضیلتی بر جای مانده که هر یک از ستارگان فروزان این خاندان می باشند که به ترتیب تاریخ وفاتشان عبارتند از :

۱ . میرزا محمّد ، متوفای ۱۲۴۰ ق .

۲ . میرزا حسن ، متوفای ۱۲۸۱ ق .

۳ . میرزا عبدالوہاب ، متوفای ۱۲۹۴ ق .

۴ . میرزا رضا ، متوفای ۱۳۰۸ ق .

۵ . میرزا حسین ، متوفای ۱۳۰۹ ق .

ملا محمّد علی برغانی

اشاره

یکی دیگر از برادران شهید ثالث ملا محمّد علی ، مشهور به : « ملا علی برغانی » می باشد ، که در حدود ۱۱۷۵ ق . در برغان دیده به جهان گشود ، مقدمات را در محضر پدر بزرگوارش ملا محمّد ملائکه فرا گرفت ، و در سنین کودکی قرآن و نهج البلاغه را حفظ کرد . سپس راهی

ص : ۶۱

قزوین شده سطوح متوسطه و عالیہ را در محضر دو برادرش شهید ثالث و ملا محمد صالح تلمذ نمود .

آنگاه به اصفهان رفته ، معقول را از ملا علی نوری فرا گرفته ، به عتبات عالیات مشرف شده ، از محضر اساتید بزرگی چون : وحید بهبهانی ، صاحب ریاض و شیخ جعفر کاشف الغطاء خوشه چینی کرده ، به مرتبه ای از اجتهاد نایل شده ، به ایران بازگشته ، در تهران اقامت نمود .

پس از مخالفت برادرانش با فتحعلی شاه به عراق تبعید شده ، در کاظمین رحل اقامت افکنند و علوم غریبه را در نزد میرزا محمد اخباری (مقتول ۱۲۳۲ ق) فرا گرفته ، از خواص اصحاب او گردید .

پس از کشته شدن استادش به کربلا رفته به یاران شیخ احمد احسائی (متوفای ۱۲۴۲ ق) پیوست ، در سفر و حضر از او جدا نشد ، و از او اجازه ای دریافت نمود که در نزد نوادگانش موجود است .^(۱)

او نامزد جانشینی استادش شیخ احمد احسائی شد ولی به جهت احتیاطی که از پدر به ارث برده بود قبول نکرد .

او سالیان متمادی در کربلا ، نجف ، کرمانشاه و قزوین به تدریس و فتوا اشتغال داشت و در مجلس تکفیر شیخ احمد احسائی (به سال ۱۲۴۰ ق) در قزوین حضور داشت و سعی می کرد که طرفین نزاع را به اعتدال دعوت کند . وی از شیخ احمد خواست که رساله ای در تعدیل نظریات خود بنویسد ، او رساله ای نوشت که به « توبه نامه » مشهور شد ،

ص: ۶۲

ولی مشکل حل نشد .

ملا علی برغانی بنیانگذار مکتبی بین شیخیه و متشرعه است که این روش در کتاب « لسان العارفين » وی منعکس است .(۱)

او در این کتاب به شدت از حکما و فلاسفه به جهت تأویل نصوص قرآنی و حدیثی انتقاد می کند و راه را منحصر به تمسک به قرآن و اهل بیت معرفی کرده ، با استمداد از حدیث ثقلین ، راه حکما و فلاسفه را قابل اعتماد نمی داند و اختلافات مشائیین و اشراقیین را دلیل عدم اعتماد به روش آنان می شمارد .

شیوه اعتدالی او موجب چالش های جدیدی در میان متشرعه شد و بسیاری از پیروان شیخ احمد ، به ویژه پس از درگذشت سید کاظم رشتی (متوفای ۱۲۵۹ ق) به سوی او گرایش یافتند .

او شاگردان برجسته ای تربیت نمود که مشهورترین آنها ملا حسینقلی همدانی (متوفای ۱۳۱۱ ق) می باشد .

از او دو پسر به نام های عبدالحسین و عبدالحسن بر جای ماند که هر دو از عالمان خدمتگزار و فقهای نامدار بودند .

تألیفات

از ملا علی برغانی آثار فراوانی بر جای مانده که شماری از آنها به قرار زیر است :

ص: ۶۳

اسرار الحجاج، اسرار الصيلاه، الاعتقادات، تذكرة العارفين، الحق اليقين، حياه الايمان، رموزات العارفين، روضه الاصول، رياض الاحزان - ١٢ مجلد -، رياض الكونين، الصراط المستقيم، صوت الايمان، ضوابط الاصول، طور سينا، غرائب الاسرار، غنائم العارفين في تفسير القرآن المبين، فردوس العارفين، لسان العارفين، گلزار اسرار، مشكاه العارفين، معراج العارفين، منهج السالكين، هموم العارفين و اكسير الصادقين. (١)

از بررسی سیر سلوکی ملا-علی برغانی و جذب شدنش به شیخ احمد احسائی، در حالی که در مکتب پدرش ملا محمد ملانکه و برادرانش شهید ثالث و ملا محمد صالح تربیت یافته بود، سختی آزمون الهی و سختی موضع گیری شهید ثالث را در برابر شیخیه و بایئه و مشکلات فراوان آن روز را تا حدی می توان احساس کرد و به میزان فداکاری و جانبازی او در جبهه های مختلف: جبهه ی روس، جبهه ی اخباری ها، جبهه ی صوفیه، جبهه ی شیخیه و سرانجام جبهه ی بایئه می توان پی برد.

فرجام کار

ملا علی برغانی سال های آخر عمر در کربلای معلی رحل اقامت افکند، سرانجام در بامداد یکشنبه ١٢ ربیع الثانی ١٢٦٩ ق. در کربلا درگذشت و در جوار سالار شهیدان مأوی گزید.

ص: ٦٤

سومین فرزند ملا محمد ملائکه ، ملا محمد تقی برغانی مشهور به : « شهید ثالث » می باشد .

وی در میان هزاران فقیه نامدار که در طول قرون و اعصار به دست اشرار به درجه ی رفیعه ی شهادت نایل آمده اند ، عنوان « شهید ثالث » را به خود اختصاص داده است .

با توجه به اینکه این عناوین از سوی فرد یا گروه خاصی اعطاء نمی شود ، بلکه به طور طبیعی از سوی جامعه ی شیعه بر فردی اطلاق می شود و با گذشت زمان در فرهنگ عمومی داخل می شود و مقبولیت عام پیدا می کند ، شخصیت والای این بزرگوار در میان هزاران فقیه نامدار آشکار می شود .

قبل از ایشان شخصیت های بی نظیری چون قاضی نورالله شوشتری (مستشهد ۱۰۱۹ ق) به شهادت رسیده اند ، ولی این مدال افتخار در بایگانی تاریخ برای این شهید بزرگوار ذخیره شده است .

بعد از ایشان نیز مردان ، بافضیلتی چون شیخ فضل الله نوری

(مستشهد ۱۳۲۷ ق) بر سر دار رفته اند ، ولی عنوان « شهید رابع » نیز برای آنها رواج نیافته است .

مطلع نور

در مورد محل تولد شهید ثالث اختلافی نیست ، همه ی مورخان و سیره نویسان محل ولادت او را در « برغان » ثبت کرده اند .

در مورد تاریخ تولد ایشان اقوال مختلفی گفته شده :

(۱) ۱۱۷۲ ؛

(۲) ۱۱۸۳ ؛

(۳) ۱۱۸۴ ؛

(۴) ۱۱۹۴ ؛

از این رهگذر غالب سیره نویسان به تاریخ تولد او اشاره نکرده اند . (۱)

زرکلی آن را به سال ۱۱۸۴ ق . ضبط کرده است . (۲)

کحاله نیز به پیروی از او ۱۱۸۴ ق . را ثبت نموده است . (۳)

در این صورت ایشان باید از دو برادر دیگرش کوچک تر باشد ، در حالی که تنکابنی در قصص العلماء ، مدرّس خیابانی در ریحانه الادب و سیره نویسان از آل برغانی او را با قاطعیت بزرگ تر ثبت کرده اند (۴) در حالی

ص : ۶۶

۱-۱ . همانند علامه امینی ، علامه تهرانی ، خیابانی و صاحب نجوم السماء .

۲-۲ . زرکلی ، الأعلام ، ج ۶ ، ص ۶۳ ، دارالعلم ، بیروت ، ۱۹۸۰ م .

۳-۳ . کحاله ، معجم المؤلفین ، ج ۹ ، ص ۱۳۴ ، داراحیاء التراث ، بیروت ، ۱۳۷۶ ق .

۴-۴ . تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۵۴ ؛ خیابانی ، ریحانه الادب ، ج ۱ ، ص ۲۴۸ ؛ عبدالحسین شهیدی ، دائره المعارف تشیع ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

که سال ولادتش را گاهی ۱۱۸۳ ق. و گاهی حدود ۱۱۸۰ ق. ثبت کرده اند. (۱)

از این رهگذر ۱۱۸۴ ق. به واقع نزدیک تر می نماید، زیرا در مواردی شهادت ایشان را در ۸۰ سالگی ثبت کرده اند، که دقیقاً با ۱۱۸۴ ق. منطبق می شود.

و از سویی دیگر نمی توان تصریح تنکابنی را نادیده گرفت که معاصر و معاشر بود و سال ها در درس ایشان شرکت کرده بود، که در آن صورت باید قول ۱۱۷۲ ق. را پذیرفت، در این صورت به هنگام شهادت ۹۲ ساله خواهد بود.

به هر حال در خانه ی تقوا و فضیلت دیده به جهان گشوده، در تحت مراقبت و تربیت پدری مجتهد و مادری متدین دوران صباوت را سپری می کند، در سنین کودکی قرآن و نهج البلاغه را حفظ می کند، مقدمات و قسمتی از سطوح را در نزد پدر بزرگوارش فرا می گیرد، راهی اصفهان شده، حکمت و فلسفه را از محضر ملا محمد بیدآبادی و ملا علی نوری کسب کرده، به عتبات عالیات شرفیاب می شود، به زمره شاگردان وحید بهبهانی در کربلا می پیوندند، به هنگام شیوع وبا در عراق به ایران باز می گردد.

در ایران تحصیلات خود را در حوزه های قم، اصفهان و مشهد مقدس پی می گیرد، سپس به عتبات عالیات بازگشته، از درس صاحب

ص: ۶۷

ریاض استفاده کرده ، به حلقه ی درس شیخ جعفر کاشف الغطاء می پیوندند ، تا از اساتیدش به اجازه اجتهاد نایل می شود .

در جنگ اول ایران و روسیه که در سال ۱۲۱۸ ق . اتفاق افتاد و شماری از ولایات ایران به اشغال روس درآمد ، و به معاهده نامه گلستان انجامید ، شهید ثالث و برادرش ملا محمد صالح به شدت خشمگین شدند و خشم خود را در حضور فتحعلی شاه ابراز نمودند و در یک دیدار رسمی ، با یکی از منسوبین دربار ، به نام ملا محمد علی جدلی ، مشهور به جنگلی به شدت درگیر شدند و به دنبال آن به عراق تبعید شدند .

شهید ثالث در آخر کتاب « ارث » که به سال ۱۲۵۳ ق . از تألیف آن پرداخته ، حکومت زمان خود (محمد شاه قاجار) را غیر شرعی و از مصادیق دولتهای « ظلمه » دانسته است .

در این دوره از درس صاحب ریاض حداکثر استفاده را نموده به دریافت اجازه اجتهاد از او نایل آمد ، سپس ملازم پسرش سید محمد مجاهد شده ، از او نیز اجازه اجتهاد دریافت نمود .

شهید ثالث در دوران تبعید در کربلا رحل اقامت افکنده به تحصیل ، تدریس و افتاء پرداخت و مسجدی در باب السّلامه کربلا تأسیس کرد که در آن به اقامه ی جماعت پرداخت .

این مسجد به نام مسجد برغانی و پس از شهادت او به عنوان مسجد شهید ثالث شهرت یافت .

هنگامی که استادش شیخ جعفر کبیر با توصیه ی پزشکان برای تغییر

آب و هوا عازم ایران شد و تصمیم گرفت که مدّتی در برغان از هوای لطیف آن برخوردار شود ، شهید ثالث و دو برادر دیگرش در خدمت ایشان به ایران آمدند ، مرحوم کاشف الغطاء در نزد شاه قاجار وساطت نمود و آن کدورت بین فتحعلی شاه و برادران برغانی تخفیف یافت .

از آن پس شهید ثالث مرکز نهضت علمی خود را در قزوین قرار داد .

نبرد بی امان با انحرافات زمان

اشاره

شهید ثالث مبارزه با انحرافات را از پدرش به ارث برده بود ، او از دوران نوجوانی مبارزات پدرش را با اخباری گری ، صوفی گری و دیگر انحرافات مذهبی دیده بود و با آن خو گرفته بود .

در عهد وی چندین انحراف مذهبی پیدا شد که وی در همه ی موارد موضع گیری های سختی گرفت و با تمام توان با آنها مبارزه کرد که به هر یک از آنها فقط اشاره می کنیم :

۱ . حرکت تبشیری

در عهد شهید ثالث نهضت صنعتی اروپا آغاز شد ، ماشین بخار اختراع شد ، کمپانی هند شرقی از سوی دولت انگلیس تأسیس شد ، هیئت های تبشیری گروه ، گروه به سوی مشرق زمین سرازیر شدند و ضمن تبلیغات تبشیری خود لبه ی تیز حملات خود را متوجه تشیع نمودند ، هنگامی که کتاب هنری مارتین مبلغ انگلیسی تبار منتشر شد ، شهید ثالث کتاب مستقلى در ردّ اتهامات وی منتشر نمود .

یکی دیگر از فرقه های انگلیسی تبار که در عهد شهید ثالث اختراع شد، فرقه ی وهابیت بود که توسط یکی از عمال انگلیس به نام « محمد بن عبدالوهاب » متولد ۱۱۱۵ و متوفای ۱۲۰۶ ق. در عهد شهید ثالث شکل گرفت .

سعود بن عبدالعزيز در رأس لشکری بزرگ متشکل از اشرار سعودی به کربلای معلی حمله نمود، روز عید غدیر خم ۱۲۱۶ ق که همه ی جوانان و مردان کربلا برای زیارت غدیر به نجف اشرف مشرف بودند، شهر کربلا را قتل عام نمود و هزاران زن و کودک را بر اساس کینه های بدر و حنین کشت و همه ی طلاجات و جواهرات حرم مطهر سالار شهیدان را به یغما برد و ضریح مقدس را طعمه ی آتش نمود .

آنگاه برای قتل عام نجف اشرف به سوی حوزه کهنسال شیعیان عزیمت نمود .

پس از انتشار خبر قتل عام کربلا غالب اهل نجف از نجف فرار کردند، مرجع بزرگ و مقتدر زمان آیه الله شیخ جعفر کاشف الغطاء تدبیرات مهمی انجام داد، همه ی جواهرات حرم را که بار ۲۰ استر بود به بغداد منتقل کرد که به دست وهابی ها نیفتند، خود لباس رزم پوشید، شخصیت های علمی بزرگ چون: شیخ حسین نجف، سید جواد عاملی (صاحب مفتاح الکرامه)، شیخ خضر شلال، شیخ مهدی ملا کتاب و امثال آنان لباس رزم پوشیدند و آماده دفاع از حریم نجف

اشرف شدند .

مرحوم کاشف الغطاء در منزل خود سرداب بسیار عمیقی کند ، که زنان و کودکان در آن مخفی شوند ، که اگر وهابیان ددمنش وارد شهر شدند ، زنان و کودکان مورد تعرض قرار نگیرند .

این سرداب طوری حفر شده بود که کسی از بیرون نمی توانست به آن راه یابد و به مقدار یک ماه آذوقه در آن تعبیه شده بود .

با حسن تدبیر مرحوم کاشف الغطاء حمله های مکرر وهابیان دفع شد و شهر مقدس نجف اشرف مورد تاخت و تاز قرار نگرفت .

وی همچنین کتاب ارزشمندی تألیف کرده ، به عنوان نامه به عبدالعزیز بن سعود ارسال کرده ، پاسخ تشکری از وی دریافت نمود .

این کتاب بعدها با نام « منهج الرّشاد لمن اراد السّداد » منتشر شد .

مشروح حمله ی وهابیان به نجف اشرف و دفاع سرسختانه ی مرحوم کاشف الغطاء توسط حفید گرامی اش آیه الله شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۷۳ ق) گزارش شده است .^(۱)

در آن ایام شهید ثالث مشغول تحصیل و مقیم کربلا بود ، او نیز به فرمان استادش لباس رزم پوشیده برای بیرون راندن وهابی ها از کربلا تلاش فراوان نمود .

ص: ۷۱

۱-۱ . کاشف الغطاء ، العبقات العنبریه فی الطبقات الجعفریه ، نشر بیان ، بیروت ، ۱۴۱۸ ق . ص ۱۰۸ _ ۱۱۸ .

فرقه ی دیگری در عهد شهید ثالث در سرزمین حجاز از سوی انگلیس پدیدار گردید که در تمام مراحل اعتقادی دقیقاً بر خلاف وهابیان بود و آن فرقه ی شیخیه بود که توسط شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ق .) به وجود آمد .

انگلیس بر اساس شیوه باستانی خود از شعار «فَرَّقْ تَسُدْ»؛ «اختلاف بینداز و حکومت کن» دو فرقه ی متضاد در یک کشور در یک زمان به وجود آورد و در صف های به هم فشرده مسلمانان رخنه کرد، که پس از گذشت دو قرن هنوز هم شاهد چالش های فراوانی در میان امت اسلامی توسط این فرقه ها هستیم .

جنايات وهابيان در اين صفحات نمی گنجد ، برای آگاهی از عقاید و جنايات وهابيان به کتاب های تدوین شده در این زمینه مراجعه فرمایید .(۱)

همه ی حملات انتحاری که در عراق انجام می شود ، جوانان ، پیران ، زنان و کودکان را بر خاک سیاه می نشاند و چهره اسلام را مشوَش جلوه می دهد ، به دست همین فرقه ی گمراه انجام می شود .

در مورد ارتباط این گروه با استعمار انگلیس به یادداشت های مستر

ص: ۷۲

۱-۱ . یکی از آثار ارزشمندی که پرده از جنايات وهابيان برداشته ، کتاب «تاریخ وهابیان» از دریادار سرتیب ایوب صبری می باشد که توسط نگارنده به فارسی برگردان شده و در پایان آن ۳۵۰ عنوان از آثاری که در ردّ وهابیان نوشته شده معرفی شده است ، ترجمه ی عربی آن نیز به نام «تاریخ الوهابیّه» از سوی انتشارات هدف قاهره منتشر شده است .

همفر مراجعه شود. (۱)

شیخ احمد احسائی نیز ایران را بستر مناسبی برای نشر افکار انحرافی خود می دید، به ایران مسافرت کرده با فتحعلی شاه روابط صمیمانه ای پیدا کرد و حقوق مستمری برای او تعیین شد.

وی به حوزه فلسفی قزوین روی آورد، در مدرسه صالحیه مشغول تدریس شد.

قزوین همانند دیگر بلاد کشور به دو جناح شیخی و متشرعی تقسیم شده بود.

عالمان دین به انحراف شیخ احمد در مسائل اعتقادی باور داشتند، جز اینکه به دلیل حمایت فتحعلی شاه از وی، انتقادهای خود را با احتیاط طرح می کردند.

اول کسی که مخالفت صریح خود را با وی اعلام کرد شهید ثالث بود. وی مجلس مناظره ای با تعیین وقت قبلی در منزل خود ترتیب داد و از علمای فریقین برای شرکت در این گفتمان دعوت نمود.

در این گفتمان گذشته از فقها و محدثین، آخوند ملا آقا حکمی و آخوند ملا یوسف حکمی به عنوان کارشناس فلسفه ی الهی شرکت داشتند.

مجلس مناظره در وقت مقرر آغاز شد.

ص: ۷۳

۱-۱. مستر همفر، خاطرات همفر، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش.؛ همو، دست های ناپیدا، گلستان کوثر، تهران، ۱۳۷۸ ش.
؛ همو، مذکرات مستر همفر، بیروت، ۱۹۷۳ م.

علمای شرکت کننده در این گفتمان شهید ثالث را به عنوان رئیس علمای شیعه برگزیدند .

شهید ثالث تلاش فراوان نمود که شیخ احمد را قانع کند که از آرای انحرافی خود برگردد ولی ایشان بر عقاید خود اصرار ورزید ، سرانجام شهید ثالث به تکفیر او حکم کرد .

بعد از شیخ احمد ، شاگرد و جانشین او سید کاظم رشتی نیز مورد طعن شهید ثالث بود .

در مورد آراء و عقاید انحرافی وی به تفصیل سخن خواهیم گفت .

۴. فرقه ی بایته

از دیگر فرقه های الحادی و انحرافی که در عهد شهید ثالث توسط استعمارگران در کشور ایران پدید آمد ، فرقه ی بایته بود که توسط « علی محمد شیرازی » از شاگردان سید کاظم رشتی به وجود آمد .

علی محمد یک سال بعد از فوت استادش ، به سال ۱۲۶۰ ق . ادعای بایته ، سپس قائمیت ، آنگاه رسالت و در پایان الوهیت نمود .

شهید ثالث با قاطعیت به کفر او فتوا داد و با تمام قدرت در برابر فتنه ی باب ایستاد و سرانجام در همین راستا به شهادت رسید .

۵. در جبهه ی جنگ

شهید ثالث از معدود فقهای است که لباس رزم پوشیده در جبهه ی جنگ حضور یافته است .

نخستین جنگ ایران و روسیه در سال ۱۲۱۸ ق. آغاز شده بود که تعدادی از ولایت شمال ایران به اشغال روس ها درآمد .

شهید ثالث و برادرش به شدت به سیاست فتحعلی شاه اعتراض کردند که به تبعیدشان منتهی شد .

در جنگ دوم ایران و روس که به سال های ۱۲۴۱ _ ۱۲۴۳ روی داد ، شهید ثالث و برادرش ملا محمدتقی در خدمت سید محمد مجاهد در جبهه ی جنگ حضور یافت .

از این شیوه سلوکی شهید معلوم می شود که روح سلحشوری او منحصر به قلم و بیان نیست ، بلکه در میدان جنگ نیز حضور یافته آماده دفاع از کشور اسلامی در برابر نظام متجاوز کافر می باشد .

۶. در جبهه ی خانقاه

شهید ثالث نه تنها با فرقه های شیخی و بهایی ، بلکه فرقه های صوفی نیز درگیر بود ، به شدت از صوفیه انتقاد می کرد و به همین دلیل میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه از او آزرده خاطر بود .

شهید ثالث در امر به معروف و نهی از منکر بسیار جدی بود و در بیان احکام الهی از احدی نمی هراسید .

او در خطبه های نماز جمعه با بیان رسا و نطق گویا اهل خانقاه را به شدت مورد انتقاد قرار می داد .

سخنرانی های او روشنگر بود و هر انحراف و کژی که در هر فرقه ای سراغ داشت ، بر فراز منبر برملا می کرد .

در پرتو روشنگری های او حوزه علمیه ی قزوین در عهد او پرچمدار مبارزه با فرقه های منحرف بود .

۷_ در جبهه مبارزه با نفس

او روزها مشغول تدریس ، تألیف ، تحقیق ، تبلیغ ، ترویج دین ، اشاعه ی فرهنگ اسلام و توسعه ی معارف اهل بیت بود و شب ها تا به سحر مشغول گریه ، مناجات ، تهجد و عبادت بود .

او همه شب از نیمه های شب بر می خاست ، به مسجد می رفت ، تا صبح به عبادت و مناجات می پرداخت .

او در قزوین به زعامت عامه و ریاست تامه رسید ، و در اثر زهد بی نظیر ، ایمان قوی ، توکل شدید و تنفر خاصی که از زرق و برق دنیا داشت ، جایگاه رفیعی در دل ها پیدا کرد .

شهید ثالث مناجات خمسه عشر امام سجاد علیه السلام را از حفظ داشت ، همه شب آنها را در سجده می خواند .^(۱)

شهید ثالث در این رابطه می نویسد : روزی مرحوم کاشف الغطاء وارد قزوین شد ، وقت خواب فرا رسید ، همه خوابیدند ، چون پاسی از شب گذشت ناگهان صدایی به گوشم خورد ، به دنبال صدا رفتم ، دیدم شیخ به گریه و تضرع و مناجات مشغول است ، صدای مناجات ایشان چنان در دلم اثر گذاشت که از آن شب تاکنون که ۲۵ سال می گذرد ، هر

ص: ۷۶

۱-۱ . محدث قمی ، فوائد رضویّه ، ص ۴۳۹ .

شب برمی خیزم و به مناجات می پردازم .

۸_ در محراب عبادت

بابی ها که در اثر فتوای صریح وی بر کفر و نجاست آنها ، خوار و ذلیل شده بودند ، انجمن ها کردند و توطئه ها نمودند ، سرانجام تصمیم گرفتند تا نیمه شبی به مسجد ریخته ، مرحوم برغانی را در خلوت شب ، در محراب عبادت به شهادت برسانند .

در نیمه شبی که وی در محراب عبادت در حال سجده مشغول تلاوت مناجات خمسه عشر بود و با خدای خود حالی داشت شیخ صالح شیرازی که قبلاً شیخی ، سپس بابی شده بود ، با جمعی از اشرار بایه وارد مسجد شده ، بنده صالح خدا را در حال سجده یافتند ، نخست نیزه ای از پشت گردنش فرو کردند ، چون از سجده برخاست نیزه دیگری بر دهانش ، پس هشت نیزه بر بدن مبارکش وارد کردند ، او شتاب می کرد که خود را به بیرون مسجد برساند ، تا مسجد خونی نشود ، ولی پیش از آنکه به در مسجد برسد از پای افتاد و در خون خود غلطید ، اهل و عیالش مطلع شدند و او را به منزل بردند ، دو روز بعد روح شریفش به ملکوت اعلی پر کشید .

در اثر نیزه ای که به گلویش وارد کرده بودند ، قدرت سخن گفتن نداشت ، به شدت تشنه بود ، ولی در اثر جراحی گلو قدرت آب نوشیدن نداشت ، همه اش به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام سیل اشک بر

ص: ۷۷

این جنایت هولناک در بامداد ۱۵ ذی قعدة الحرام ۱۲۶۴ ق. اتفاق افتاد.

چند نکته:

۱. در شرح حال شیخ انصاری نقل شده که ایشان در حال احتضار بود و از بدنش رطوبت بیرون می آمد، حاضران او را رو به قبله می کردند و او پاهایش را جمع می کرد. وقتی پرسیدند پس چه کنیم؟

ایشان فرمود: من به وظیفه ی خودم عمل می کنم، شما نیز به وظیفه ی خودتان عمل کنید.

در آن لحظات سكرات مرگ ایشان توجه داشت که نباید رو به قبله باشد و لذا پاهایش را جمع می کرد و متوجه بود که دیگران وظیفه دارند که او را رو به قبله کنند، از این رهگذر خود به وظیفه اش عمل می کرد و آنان را به انجام وظیفه ی خود دستور می داد.

شهید ثالث نیز در آن لحظه به فکر جان خود نبود، بلکه تلاش می کرد که خود را به بیرون مسجد برساند تا مسجد خونی نشود.

۲. آیه الله حاج شیخ محمد خادمی به نگارنده فرمود: شبی در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت بقیه الله رسیدم، فرمودند: از قول من به

ص: ۷۸

آقای شیخ بهاء‌الدین سلام برسانید و از ایشان تشکر کنید که دیشب به یاد جد بزرگوارم اشک فراوان ریخته است .

می فرمود : بین الطلوعین به محضر آیه الله حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی رسیدم و پرسیدم دیشب چه عمل مهمی انجام داده اید ؟ فرمود : هیچ .

سلام و پیام حضرت را ابلاغ نمودم . به شدت گریست و فرمود : دیشب جایی مهمان بودم غذای چرب خوردم ، نیمه های شب بیدار شدم به شدت تشنه بودم ، به سوی یخچال رفتم ، آب خنکی خوردم ، خیلی چسبید ، به یاد عطش حضرت ابا عبدالله علیه السلام افتادم و مدتی در کنار یخچال نشستم و برای عطش آن بزرگوار گریه کردم .

مرحوم شهید ثالث نیز با آن جراحات وارده و سوزش زخم های بدن خود ، هرگز به یاد خود نبود ، بلکه به یاد عطش سالار شهیدان اشک چشمش بر چهره خون آلودش روان بود .

۳ . بی گمان این جنایت هولناک در اثر فتوای صریح او بر کفر و نجاست بابی ها بود ، چنان که در همه ی کتب سیره و تراجم ثبت شده است (۱) ولی تلاش های بی دریغ ایشان در مبارزه با شیخیه در این جنایت بی تأثیر نبود ، و لذا مباشر قتل در میان گروه اشرار ، شیخ صالح شیرازی ، از متعصبین شیخیه و از معتقدین پا برجای علی محمد باب بود . (۲)

ص : ۷۹

۱- ۱ . کتّاله ، معجم المؤلفین ، ج ۹ ، ص ۱۳۴ ؛ خیابانی ، ریحانه الادب ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ .

۲- ۲ . اعتضاد السلطنه ، فتنه باب ، ص ۱۷۴ ، چاپ تهران ، ۱۳۵۱ ش . ؛ سید محمد باقر نجفی ، بهائیان ، ص ۵۳۹ ، چاپ تهران ، ۱۳۵۷ ش .

۴. تاریخ شهادت شهید ثالث را غالب سیره نگاران به سال ۱۲۶۴ ق. ثبت کرده اند (۱) ولی برخی آن را به سال ۱۲۶۳ ق. ثبت کرده (۲) و کلمه ی: « بَرغانی » را ماده تاریخ او دانسته اند که با عدد ۱۲۶۳ مطابق می باشد. (۳)

۵. چند روز پیش از شهادت او شخصی به نام « جواد ناجی » به خدمتش می رسد، می فرماید: من از تو التماس دعا دارم، می گوید: خداوند همه ی نعمت هایش را به شما تکمیل کرده است. آیا آرزوی دیگری برای شما مانده؟ می فرماید: من آرزوی شهادت دارم. او می گوید: به نص کلام نبوی مداد علما از دماء شهدا برتر است.

می فرماید: بلی چنین است ولی من طالب شهادت به معنای آغشته شدن در خون می باشم. (۴)

۶. در شب شهادتش چون عازم مسجد می شود همسرش می گوید: امشب و این شب ها رفتن به مسجد را ترک کنید.

می فرماید: مگر می ترسید که مرا بکشند؟ من بسیار طالب شهادت هستم ولیکن دور است که چنین سعادتى به من نصیب شود. (۵)

۷. همه ی مردان الهی می خواهند لحظه ی دیدارشان با محبوب یکی

ص: ۸۰

-
- ۱-۱. زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۶۳؛ کجّاله، معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۱۳۴؛ تنکابنی، قصص العلماء، ص ۶۸؛ کشمیری، نجوم السماء، ص ۴۳۶؛ امینی، شهداء الفضیله، ص ۳۲۴؛ خیابانی، ریحانه الادب، ج ۱، ص ۲۴۷.
 - ۲-۲. تهرانی، الکرام البرره، ج ۱، ص ۲۲۶.
 - ۳-۳. محدث قمی، فوائد رضویه، ص ۴۳۹؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۹۷.
 - ۴-۴. کشمیری، نجوم السماء، ص ۴۳۴.
 - ۵-۵. تنکابنی، قصص العلماء، ص ۶۸.

از بهترین حالات آنها در طول زندگی باشد :

برخی از اولیای الهی تلاش کرده اند که در تمام لحظات بیداری با وضو باشند تا در لحظه ی ملاقات با ربّ الأرباب با طهارت باشند .

برخی از بندگان صالح خدا ، به جز دو روز فطر و اضحی همه ی ایام سال روزه گرفته اند ، به این امید که در لحظات واپسین با دهان روزه با خدا ملاقات کنند .

در میان بندگان صالح خدا به ندرت اتفاق افتاده که عوامل عاقبت به خیری به کسی اینگونه فراهم شود :

(۱) در خانه ی خدا باشد

(۲) در حال سجده باشد

(۳) در حال مناجات با قاضی الحاجات باشد

(۴) در ماه حرام (ذیقعدہ الحرام) باشد

(۵) در بهترین ساعات شب (به هنگام سحر) باشد

(۶) در شب نیمه ی ماه باشد

(۷) در سن کهولت (۸۰ _ ۹۰) باشد

(۸) آگاهانه به استقبال شهادت رفته باشد

(۹) رسماً در جبهه ی جنگ حضور یافته باشد

(۱۰) با کوله باری از علم ، جهاد ، خدمات اجتماعی ، تأسیس مساجد و مدارس ، مبارزه بی امان با عوامل انحراف ، ده ها مجلّد اثر تألیفی ، از مصادیق « مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء » به دست بدترین و پست ترین اشرار ، به لقای پروردگار بشتابد و با انتخاب شهادت آگاهانه

ص: ۸۱

خط بطلان بر مکتب و مرام دشمنان خون آشام از فرقه های: صوفی، بابی، شیخی، وهابی و دیگر فرقه های باطل گرا بکشد

۸. گفتیم که تاریخ شهادت شهید ثالث را به سال ۱۲۶۴ ق. ثبت کرده اند، ولی برخی آن را به سال ۱۲۶۳ ق. ثبت نموده، کلمه ی: «برغانی» را ماده تاریخ شهادت او دانسته اند. (۱)

اخیراً مصادف شدیم که ماده تاریخ دیگری برای تاریخ شهادت ایشان گفته اند و آن: «شهید ثانی محراب اسلام» است، که آن نیز با ۱۲۶۳ ق. منطبق می شود. (۲)

پرواضح است که منظور از «شهید ثانی» در این جمله، دوّمین شهید محراب است، که مرحوم شهید ثالث همانند مولا و مقتدای خود امیرمؤمنان علیه السلام در محراب عبادت به شهادت رسید.

۹. مقبره شهید ثالث دارای دو طبقه ی زیرزمین و همکف می باشد.

در طبقه ی زیرزمین مدفن شهید ثالث و خاندان بهشتی و سالی به شکل سرداب، و در طبقه ی همکف فضای مربّعی با اطاق های جنبی وجود دارد که سنگ قبر شهید به خط ملک محمّد در این فضا قرار دارد.

۱۰. شهید ثالث همانند همه ی شهیدان راه فضیلت به ابدیت پیوسته و در جدول شهدای ماندگار به ثبت رسیده است.

ص: ۸۲

۱- ۱. محدث قمی، فوائد رضویه، ص ۴۳۹.

۲- ۲. گلریز، مینودر، ج ۱، ص ۷۲۰.

در زیارت نامه ی مأثور که از محضر مقدس امام صادق علیه السلام رسیده ، خطاب به سالار شهیدان عرض می کنیم :

أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ ؛

من شهادت می دهم که خون تو به ابدیت پیوسته است .(۱)

آری هرگز خون شهید تباه نمی شود ، به ابدیت می پیوندد ، ولی برخی از این شهدا به دلایلی به عنوان « شهید ماندگار » در لیست شهدای جاوید روزگار به ثبت رسیده اند ، آنها شهیدانی هستند که به دلایلی پیکر پاکشان به صورت تر و تازه مشاهده شده و جزو « اجساد جاویدان » قرار گرفته اند ، که شهید ثالث نیز از این شهیدان می باشد .

* * *

ص: ۸۳

۱-۱ . ابن قولویه ، کامل الزیارات ، ص ۱۹۹ ، چاپ نجف ، ۱۳۵۶ ق .

یکی از آثار تألیفی نگارنده « اجساد جاویدان » نام دارد که نگارش این اثر او را به قلم زنی پیرامون زندگانی شهید ثالث واداشته است .

به هنگام تألیف کتاب « کریمه اهل بیت » به گزارش مستندی پیرامون سالم ماندن پیکر پاک سه تن از بانوان خاندان عصمت و طهارت ، در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام پس از گذشت بیش از ۱۲ قرن برخوردار نمود .

درج این گزارش او را به تحقیقی فشرده پیرامون علل و انگیزه های این رویداد حاکم بر قوانین طبیعی نمود .

در ضمن این تحقیق به ده ها مورد گزارش مستند پیرامون اجساد پیامبران ، امامان ، امام زادگان ، شهیدان ، عالمان و صالحان برخورد ، که درج آنها را در یک کتاب مستقل سودمند دید .

یکی از این بندگان صالح خدا که پیکر پاکش پس از گذشت سالیان متمادی در دل خاک تر و تازه مانده است « شهید ثالث » بود .

پیکر هر موجود زنده پس از قرار گرفتن در دل خاک، در اثر یک سلسله فعل و انفعال می پوسد و متلاشی می شود، در این میان یک استثناء در قانون طبیعت مشاهده می شود و آن تغییر نیافتن پیکر برخی از اولیای خدا با گذشت قرون و اعصار، به قدرت حضرت احدیت می باشد.

بی گمان چنین افرادی از بندگان شایسته ی خداوند می باشند و این استثناء یکی از کرامت های آنها می باشد.

پیامبر گرامی اسلام تغییر نیافتن اجساد پیامبران را یکی از امتیازات آنان برشمرده می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ -حَرَّمَ لِحُومَنَا عَلَى الْأَرْضِ، فَلَا يَطْعَمُ مِنْهَا شَيْئًا؟

خداوند گوشت های ما را بر زمین حرام کرده، زمین چیزی از آن را نمی خورد. (۱)

و در حدیث دیگری فرمود:

إِنَّ اللَّهَ -عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ؛

خداوند متعال بر زمین حرام کرده که پیکر پیامبران را بخورد. (۲)

ص: ۸۶

۱- ۱. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- ۲. حاکم، المستدرک علی الصیحیحین، ج ۴، ص ۵۶۰؛ احمد حنبل، المسند، ج ۴، ص ۸؛ ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۳۴۵؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۲۴۹؛ الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۷؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۷۶.

رئیس مذهب امام به حق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ عِظَامَنَا عَلَى الْأَرْضِ وَحَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الدُّودِ أَنْ يَطْعَمَ مِنْهَا شَيْئًا؛

خداوند استخوان های ما را بر زمین و گوشت های ما را بر کرم ها حرام کرده ، آنها هرگز چیزی از گوشت ما را نمی خورند
(۱).

پس آنچه مسلم است این است که پیکر پاک پیامبران و امامان هرگز نمی پوسد .

در این میان چند گروه دیگر نیز از این قانون عمومی طبیعت مستثنی هستند که پیکر آنها نیز در قبر نمی پوسد که در حدیثی به عنوان ده طائفه یاد شده اند :

ابوالحسین سعید بن هبه الله راوندی ، مشهور به « قطب راوندی » متوفای ۵۷۳ ق . که قبر شریفش در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام زیارتگاه خاص و عام است چنین روایت می کند :

لَا تَبْلَى عَشْرَةٌ : الْغَازِي ، وَالْمُؤَدِّنُ ، وَالْعَالِمُ ، وَحَامِلُ الْقُرْآنِ ، وَالشَّهِيدُ ، وَالنَّبِيُّ ، وَالْمَرْأَةُ إِذَا مَاتَتْ فِي نَفْسِهَا ، وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا ،
وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَتِهَا ؛

پیکر ۱۰ طائفه در قبر نمی پوسد :

ص: ۸۷

۱. مجاهدان

۲. اذان گویان

۳. دانشمندان

۴. حاملان قرآن

۵. شهیدان

۶. پیامبران

۷. بانوانی که در حال زایمان بمیرند

۸. مقتولانی که به ستم کشته شوند

۹. کسانی که در روز جمعه بمیرند

۱۰. آنان که در شب جمعه بمیرند(۱)

جالب توجه است که ۵ عنوان از این عناوین دهگانه بر شهید ثالث منطبق بود :

۱. او مجاهدی نستوه بود که در چندین جبهه ، از جمله جبهه ی جنگ حضور یافته بود .

۲. او دانشمندی بزرگ و فقیهی سترگ بود که به بالاترین مرحله ی اجتهاد نایل شده بود .

۳. او حامل و حافظ قرآن بود .

۴. او شهیدی گلگون کفن بود که آگاهانه به استقبال شهادت رفته بود .

ص: ۸۸

۱-۱. محدث نوری ، مستدرک وسائل ، ج ۲ ، ص ۵۰ ، چاپ آل البیت ، قم ، ۱۴۰۷ ق . به نقل از قطب راوندی ، در کتاب «
لُبُّ اللَّبَابِ» .

۵. او از روشن ترین مصادیق مقتول به ستم بود که بسیار مظلومانه به دست اشرار به شهادت رسید .

نکته ای که لازم به تذکر است این است که این استثناء در مورد پیامبران و پیشوایان معصوم ، مسلّم و قطعی است ، در مورد دیگر گروه ها به عنوان یک زمینه است ، اگر دیگر اعمال شخص نیز همسو و هماهنگ با این کرامت الهی باشد ، اراده پروردگار در حقّ او منجز می شود ، ولی اگر دیگر اعمالش همسو نباشد ، این زمینه را از کار می اندازد .

در کتاب « اجساد جاویدان » ۱۳۶ مورد از اولیای الهی را که بعد از ده ها سال ، صدها سال و در مواردی هزاران سال بدن مبارکشان تر و تازه مشاهده شده ، به صورت مستند نقل کرده ایم .

تعدادی از این افراد به شهیدان در راه حق اختصاص دارد ، که از آن جمله است :

۱ . جناب حمزه سیدالشهداء ، از شهدای احد

۲ . عمرو بن جموح ، از شهدای احد

۳ . عبدالله بن عمرو ، از شهدای احد

۴ . حرّ بن یزید ریاحی ، از شهدای کربلا

۵ . حبیب بن مظاهر ، از شهدای کربلا

۶ . شاه سلطانعلی ، مشهد اردهال

۷ . شاه چراغ ، شیراز

۸ . علاءالدین حسین ، شیراز

ص: ۸۹

۹. شاهزاده علی اصغر ، زرآباد

۱۰. شاه شهیدان ، دیلمان

۱۱. حاج سید مهدی شهید ، مشهد مقدس

۱۲. شهید ثالث ، قزوین

پیکر پاک شهید ثالث چگونه پدیدار شد ؟

بی گمان آنچه از پیکر پاک انبیا و اولیا تا کنون مشاهده شده کم تر از یک هزارم آنهاست ، زیرا تردیدی نداریم که پیکر پاک ۱۲۴۰۰۰ پیامبر هرگز نپوسیده است ، ولی آنچه تا کنون از آنها مشاهده شده به تعداد انگشتان نمی رسد .

با توجه به حرمت نبش قبر ، آنچه از پیکر پاک اولیای الهی مشاهده شده به دلایل خاصّ بوده و آن بی گمان کم تر از یک هزارم آنها است .

اما علت پدیدار شدن جسد مقدّس شهید ثالث این بود که او را به عنوان امانت در مقبره میرزا ابوالقاسم شیرازی دفن کردند تا سر فرصت به عتبات عالیات انتقال دهند .

هنگامی که خواستند پیکر پاک او را به عتبات منتقل کنند شهر قزوین یک پارچه تعطیل شد ، اهالی قدردان و با ایمان دار المؤمنین قزوین در اطراف مقبره آن بزرگوار اجتماع کردند ، شماری از بزرگان شهر در داخل مقبره حضور یافته ، قبر را نبش کردند ، مشاهده کردند که صندوق پوسیده و پیکر پاک شهید پدیدار گشته است .

هنگامی که خواستند بدن را از داخل صندوق بیرون آورده در

صندوق دیگری جای دهند ، مشاهده کردند که بدن تر و تازه است و گذشت زمان کوچک ترین تأثیری در بدن این شهید ماندگار پدید نیاورده است. (۱)

چون اهالی مؤمن و متدین شهر از این واقعه مطلع شدند از انتقال دادن آن به شدت جلوگیری کردند و سرانجام در همان مقبره به خاک سپرده شد .

این مقبره را مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خودش ساخته بود ، هنگامی که شهید ثالث به شهادت رسید ، جنازه آن فقید سعید به رسم امانت در آن مدفون شد و سرانجام آرامگاه ابدی آن شهید سعید گردید .

فاصله ی زمانی خاکسپاری اول با پدیدار شدن جسد آن بزرگوار به دقت ثبت نشده است ، مرحوم خیابانی می نویسد :

پس از چندین سال که اراده تعمیر قبرش نمودند جسد شریفش ظاهر گشت ، به طوری که گویا در همان روز دفن شده است (۲).

مرحوم تنکابنی می نویسد :

بعد از چند ماه و یا چند سال قبرش را برای تعمیر شکافتند ، همان بدن اطهر همانند ایام زندگانی به احوال خود باقی بود. (۳)

مرحوم گلریز می نویسد :

ص: ۹۱

۱- ۱ . سید محمّد مهدی خوانساری ، احسن الودیعه ، ج ۱ ، ص ۲۸ ، چاپ نجف ، ۱۳۸۸ ق .

۲- ۲ . خیابانی ، ریحانه الادب ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ .

۳- ۳ . تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۶۹ .

جنازه او را امانت گذاشتند ، بعد از ۱۰ _ ۱۵ ماه که خواستند به عتبات عالیات حمل کنند ، بنا به مرقومه ی حاج میرزا ابوتراب شهیدی تعطیل عمومی شد ، چون دیدند پیکر ایشان همچنان تر و تازه است و هیچ گونه تغییری نکرده است ، مردم از حمل او جلوگیری کردند و در مقبره سابق الذکر به خاک سپرده شد .(۱)

از بررسی تعبیرات فوق به این نتیجه می رسیم که متن گزارش مرحوم تنکابنی دقیق تر به نظر می رسد ، ایشان می نویسند :

خواستند که جسد مبارک را به جانب ارض اقدس عتبات نقل دهند ، اهل قزوین راضی نشدند و هجوم عام کردند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در مقبره منفرد که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خودش تعمیر کرده بود به خاک سپردند و بعد از چند ماه ، یا چند سال ، برای تعمیر قبرش را شکافتند ، همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی به حال خود باقی بوده ، اکنون آن مرقد مزار است .(۲)

در خیابان سلامگاه قزوین در حاشیه ی سلامگاه « شاهزاده حسین »(۳) تابلویی در سمت راست نظر زائران را به سوی خود جلب می کند که

ص: ۹۲

۱- ۱ . گلریز ، مینودر ، ج ۱ ، ص ۷۱۹ .

۲- ۲ . تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۶۹ .

۳- ۳ . ادب ایجاب می کرد که به مناسبت خاکسپاری شهید ثالث در آستانه ی « شاهزاده حسین » پیرامون این غنچه ی نشکفته ی گلستان امامت به تفصیل سخن بگوییم ، برای رعایت محدود بودن صفحات از آن صرف نظر نموده علاقمندان را به کتاب : « اجساد جاویدان » ص ۸۳ _ ۸۹ ارجاع می دهیم .

آثار ماندگار شهید ثالث

اشاره

از شهید ماندگار و بزرگوار آثار ماندگار فراوان در عرصه های مختلف بر جای مانده که از آن جمله است :

۱. در عرصه ی تألیف

- ۱) دیات در فقه _ فارسی _
- ۲) رساله در طهارت _ فارسی _
- ۳) رساله در نماز جمعه _ فارسی _
- ۴) رساله در نماز و صوم _ فارسی _
- ۵) رساله فی صلاه الجمعه _ عربی _
- ۶) رساله فی عدم وجوب هبه الولی مدّه منقطعہ المولّی علیه _ عربی _
- ۷) رساله فی قضاء الصلوات _ عربی _
- ۸) رساله القضاء عن الاموات _ عربی _

ص: ۹۳

۱-۱. آخرین بار که توفیق زیارت قبر شریفش را پیدا کردم به هنگام نگارش این سطور ، روز سوّم شعبان امسال (۱۴۲۹ ق .
(۱۵ / ۵ / ۸۷ ش . بود .

۹) شرح بر معالم الاصول _ فارسی _

۱۰) شرح الروضه _ عربی _

۱۱) شرح الشرايع _ عربی _

۱۲) عيون الاصول _ عربی _ در دو مجلد ، که عمدتاً به نقد آرای استادش میرزای قمی در قوانین پرداخته است .

۱۳) مجالس المتقین ، شامل ۸۰ مجلس ، در احکام ، عقاید ، حکایات ، مناقب و مصائب .

۱۴) ملخص العقاید _ عربی _ یک دوره کلام به طور فشرده .

۱۵) منهج الاجتهاد _ عربی _ در ۲۴ مجلد ، شرح مزجی شرایع شامل همه ی ابواب فقه .

با توجه به اشتغالات فراوان مؤلف ، از قبیل : اقامه ی نماز جمعه و جماعت ، رسیدگی به مرافعات مردم ، جلسات درس ، حلقات بحث ، مجالس وعظ و خطابه ، تألیف یک دوره فقه استدلالی ۲۴ جلدی موفقیت بسیار شایان توجهی است .

۲. در عرصه ی تأسیسات

از توفیقات مهم شهید ثالث تأسیسات مهم و ماندگار ایشان در عرصه های مختلف است ، از جمله :

۱) تأسیس مسجد بزرگی در کربلا در محله ی باب السلام که شخصاً آن را تأسیس کرده و خود به اقامه ی نماز در آن می پرداخت و هم اکنون به نام « مسجد شهید ثالث » معروف است .

ص: ۹۴

۲) تأسیس مسجدی در محلّه ی « دیمج » قزوین که خود در محراب آن به شهادت رسید و به مسجد شهیدی معروف است .

۳) تأسیس مدرسه ای در شمال مسجد یاد شده ، در سه طبقه که هم اکنون به نام آن فقید سعید مشهور است .

۳. در عرصه ی تدریس

تربیت شاگردان فراوان در حوزه های قزوین ، کربلا و نجف که هر کدام صدقه ی جاریه و تداوم بخش راه آن فقید سعید در عرصه ی جهاد و اجتهاد بود .

* * *

اساتید و مشایخ

اساتید شهید ثالث به ترتیب تاریخ وفاتشان از این قرار می باشند :

۱. ملا آقا بیدآبادی ، متوفای ۱۱۹۷ ق .

۲. پدر بزرگوارش محمّد ملائکه ، متوفای ۱۲۰۰ ق .

۳. وحید بهبهانی ، متوفای ۱۲۰۵ ق .

۴. کاشف الغطاء ، متوفای ۱۲۲۸ ق .

۵. میرزای قمی ، متوفای ۱۲۳۱ ق .

۶. صاحب ریاض ، متوفای ۱۲۳۱ ق .

۷. سید محمّد مجاهد ، متوفای ۱۲۴۲ ق .

۸. ملاعلی نوری ، متوفای ۱۲۴۶ ق .

ص: ۹۵

مشايخ اجازه اش عبارتند از :

۱ . کاشف الغطاء

۲ . صاحب رياض

۳ . سيد محمد مجاهد

ص: ۹۶

نگاهی به اردوگاه دو فرقه ی گمراه

اشاره

۱. شیخیه

۲. باییه

ص: ۹۷

با توجه به شهادت شهید ثالث به دست قداره بندهای بابیه ضروری می نمود که بحثی کوتاه پیرامون « فرقه ی بابیه » تقدیم گردد .

پیش از شروع بحث « بابیه » لازم به نظر رسید که بحث کوتاه دیگری در مورد « فرقه ی شیخیه » تقدیم شود ، زیرا اولاً : همه ی انحرافات بابی ، بهایی ، ازلی و ... از « شیخیه » نشأت گرفته و در واقع شیخیه خاستگاه همه ی فرقه های گمراه می باشد .

ثانیاً : مباشر قتل شهید ثالث یکی از متعصبین شیخ احمد احسائی و معتقدین علی محمد باب بود .

فرقه ی گمراه شیخیّه را به جهت پیروی از « شیخ احمد احسائی » به عنوان « شیخیه » در مقابل « متشرّعه » می نامند .

شاگرد مبرز شیخ احمد احسائی و جانشین بلا منازع او سید کاظم رشتی نیز آنان را « کشفیه » می نامید و می گفت : آنها را از این جهت کشفیه خوانند که حجاب جهل از آنها برداشته شده است . (۱)

صاحب اعیان گوید : از آن جهت آنها را کشفیه گویند که شیخ مدّعی کشف و الهام بود و پیروانش نیز برای او ادّعی کشف و الهام نموده اند .

آنها اساس کشف خود را از راه تعمق و تدبّر در ظواهر شرع و ادّعی کشف بر اساس آن ، همانند ادعاهای صوفیان می پندارند .

این راه اگر مستند به نصّ قطعی و برهان جلی از صاحب شریعت نباشد ، به نابودی دین و آیین می انجامد ، زیرا هر کسی بر اساس خواسته های درونی اش ادّعا می کند که من این را از باطن شرع به دست

ص : ۹۹

۱-۱ . سید کاظم رشتی ، دلیل المتحیرین ، ص ۱۶ ، چاپ سعادت ، کرمان ، بی تا .

آوردم و بر تو حجّت است ، چون تو باطن شرع را نمی دانی. (۱)

در ادامه می نویسد: برای شیخ احمد شطحیات و خرافات فراوان ، همانند شطحیات صوفیه هست ، سپس به برخی از آنها اشاره می کند که در شرح زیارت جامعه ی شیخ دیده است. (۲)

سپس نقل می کند که در رساله ی کوچکی در پاسخ پرسش از وجود حضرت مهدی علیه السلام نوشته: « اگر کاف کینونیه با باء بینونیه ملاقات کند ، پاسخ پرسش تو روشن شود »! (۳)

مرحوم فلسفی از یکی از علمای شیخیه کتباً خواسته بود که آنها خود را « شیخی » نامند و از شیعیان امامی خود را جدا نکنند ، او در پاسخ نوشته بود:

این اسامی به وضع خاصّی از طرف ما نیست ، بر زبان خاص و عام اینطور جاری شده است و خداوند اینطور خواسته ، ... تا دنیا دنیاست هر جا مردم ببینند کسی به آن شیخ بزرگوار اظهار اخلاص می کند ، می گویند: شیخی است. (۴)

یکی دیگر از اسامی شیخیه: « پایین سری » است ، شیخیه در حرم سالار شهیدان هرگز در طرف بالای سر نماز نمی خوانند ، بلکه پشت سر حضرت می خوانند و خود را « پایین سری » می نامند و به کسانی که

ص: ۱۰۰

۱-۱ . سید محسن امین ، اعیان الشّیعه ، ج ۲ ، ص ۵۸۹ .

۲-۲ . همان ، ص ۵۹۰ .

۳-۳ . همان .

۴-۴ . ابوالقاسم بن زین العابدین ، فلسفیه ، ص ۲۵۰ ، چاپخانه سعادت کرمان ، ۱۳۵۰ ش .

شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را تکفیر کنند «بالا سری» می گویند. (۱)

بیوگرافی شیخ احمد احسائی

احساء نام یکی از استان های عربستان سعودی است. احساء استان شرقی عربستان، شامل قطیف، جُبیل و چند شهر کوچک است.

شهرت «أحساء» به جهت دو فرقه ی گمراهی است که از این سرزمین برخاسته اند:

۱. قرمطی ها

۲. شیخی ها

قرامطه گروهی از ملاحده بودند که به امامت و قائمیت محمد بن اسماعیل (نوه امام صادق علیه السلام) معتقد بودند، او را زنده و در حال غیبت می دانستند، سپس به رسالت او معتقد شدند و او را از پیامبران اولوالعزم شمردند. (۲)

قرامطه همانند دیگر باطنی ها قائل به اباحه و نسخ شرایع بودند، نکاح محارم را جایز می شمردند و عقاید فاسدی داشتند که قلم از نقل آن شرم دارد. (۳)

این گروه به جهت انتساب آنها به «حمدان قرمط» به قرمطی مشهور

ص: ۱۰۱

-
- ۱-۱. حاج کریم خان، هدایه الطالبین، ص ۸۳، چاپخانه سعادت، کرمان.
 - ۲-۲. اشعری، المقالات والفرق، ص ۸۴، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۰ ش.
 - ۳-۳. بیرونی، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۲۶۰، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۰ ش.

شدند. (۱).

قرامطه بعد از امام صادق علیه السلام به امامت محمد بن اسماعیل معتقد شده ، هر کس به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معتقد باشد خورش را هدر می داند. (۲).

فرید وجدی بحث جامع و دقیقی از تاریخ و عقاید آنان نموده ، علاقمندان را به بحث علمی و جامع ایشان ارجاع می دهیم (۳).

قرامطه پس از سیطره به مغرب به حجاز رفته ، بر احساء ، قطیف و بحرین تسلط یافتند ، زنان و کودکان آنها را اسیر گرفتند ، مساجد و مصاحف را طعمه ی حریق ساختند .

در سال ۳۱۱ ق . به حجاج حمله کرده ، غالب حجاج را قتل عام کردند .

در سال ۳۱۷ ق . وارد مکه شده ۳۰۰۰ نفر را در حال طواف کشتند ، حجر الاسود را از کعبه کردند و به بحرین بردند ، تا در سال ۳۳۹ ق . به جای خود عودت داده شد .

قرامطه در حدود یک قرن حکومت کردند ، در این مدّت جنایت ها کردند ، ابوالفضل مجوسی را خدای خواندند و در برابرش سجده کردند و سرانجام به قتلش رسانیدند. (۴).

ص: ۱۰۲

۱-۱ . شریف یحیی ، معجم الفرق الاسلامیه ، ص ۱۹۲ ، دارالأضواء ، بیروت ، ۱۴۰۶ ق .

۲-۲ . نوبختی ، فرق الشیعه ، ص ۷۶ ، حیدریه ، نجف اشرف ، ۱۳۵۵ ق .

۳-۳ . وجدی ، دائره المعارف القرن العشرين ، ج ۷ ، ص ۷۱۳ _ ۷۳۴ ، دارالفکر ، بیروت .

۴-۴ . ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ج ۲۵ (۳۳۱ _ ۳۵۰ ق) ص ۱۶ ، دارالکتاب العربی ، چ دوم ، بیروت ، ۱۴۱۵ ق .

ابو طاهر قرمطی را مهدی ، نبی و خدایش خواندند. (۱)

شهر « هفوف » فعلی در مرکز احساء پایتخت آنها به شمار می آمد ، برای توسعه ی حکومت خود حملات فراوان کردند که غالباً با شکست مواجه شدند .

سرانجام مسلمانان به قلع و قمع آنان کمر بستند ، ابو طاهر از آنها امان خواست و در مقابل « حجرالاسود » را به آنان تسلیم کرد. (۲)

حجرالاسود طی مراسمی در سال ۳۳۹ ق . به جای خود نصب گردید .

قطب راوندی داستان نصب حجرالاسود را به دست مبارک حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به نقل از ابن قولویه آورده است. (۳)

کسانی که بخواهند پیرامون قرامطه تحقیق کنند به عناوین زیر مراجعه فرمایند :

۱ . ابو طاهر قرمطی

۲ . ابو سعید جنّابی

۳ . ابوالفضل مجوسی

۴ . حمدان قرمط

۵ . حجرالاسود

۶ . هجر

ص: ۱۰۳

۱-۱ . همان ، ص ۱۴ .

۲-۲ . همان ، ص ۱۷ .

۳-۳ . راوندی ، الخرائج والجرائح ، ج ۱ ، ص ۴۷۵ ، مؤسسه الامام المهدی ، قم ۱۴۰۹ ق .

۷. قرامطه

۸. میمون بن قَدّاح

۹. ابن ابی زکریّا طامی

۱۰. عناوین: اسماعیلیّه، بابکیه، باطنیّه و خزّمیّه.

در عناوین بالا- در کتب تاریخ، سیره، تراجم، ادیان و مذاهب و دائره المعارف ها مطالب فراوان در مورد قرامطه یافت می شود.

ایوب صبری ارتباط قرامطه را با وهابیت نیز بررسی کرده و اثبات کرده که وهابیت از قرامطه نشأت گرفته است. (۱)

روی این بیان یکی از علل اشتها نام أحساء در تاریخ حکومت قرمطی ها در این منطقه بود.

عامل دوّم پدیدار شدن فرقه ی منحرف دیگری به نام شیخیّه در این منطقه و تولد بنیانگذار این فرقه در این سامان می باشد.

ولادت و نسب

شیخ احمد احسائی در زندگینامه خود نگاشته ی خود نسبش را به این شرح آورده:

احمد بن زین الدّین، بن ابراهیم، بن صقر، بن ابراهیم، بن داغر.

نیاکانش بادیه نشین و از سنّی های متعصّب عربستان بودند، به دنبال درگیری شدید بین داغر و پدرش رمضان، داغر از منطقه ی اجدادی اش

ص: ۱۰۴

۱-۱. ایوب صبری، تاریخ وهابیان، نشر طوفان، تهران.

کوچ می کند و در روستایی به نام « مطیرفی » از روستاهای « لحسا » سکونت می کند .

اهالی مطیرفی شیعه بودند ، پدران شیخ احمد نیز به تشیع می گرایند .

شیخ احمد در رجب ۱۱۶۶ ق . در روستای مطیرفی دیده به جهان می گشاید .

به سال ۱۱۶۸ ق . سیل بنیان کنی می آید و روستا را به کلی ویران می کند .

شیخ احمد و فرزندانش در شرح زندگانی وی مبالغه های فراوان کرده اند ، دایر بر اینکه در ۵ سالگی چقدر اهل تفکر و تدبّر بوده ، اهالی روستا اهل لهو و لعب بودند و وسائل لهو را در خانه های خود می آویختند و به آن افتخار می کردند ، جلساتی تشکیل داده ، از طبل ، مزمار ، طنبور ، تار ، رباب ، عود و انواع سرودها هیچ کدام را فروگذار نبودند ، این طفل معصوم در گوشه ای نشسته ، همه اش به عالم بالا می اندیشید ، چون تنها می شد خلوت گزیده به حال خویش می گریست .(۱)

ولی خلیفه اش حاج محمد کریم خان می نویسد :

شیخ در موسیقی استاد بود ، او حقیقت علم موسیقی را از افلاک و موازین سته بیان می فرمود .(۲)

ما نمی دانیم دم خروس را باور کنیم یا سوگندهای مزورانه ی شیخ را ؟!

ص: ۱۰۵

۱-۱ . زندگی نامه شیخ احمد به قلم خود و پسرش عبدالله .

۲-۲ . کرمانی ، هدایه الطالبین ، ص ۶۵ .

اگر او اهل ملامتی نبود، چرا در مجلس لهُو شرکت می کرد، و اگر اهل لهُو نبود، چگونه موسیقی را با موازین ستّه اش آموخته بود؟!

شیخ می گوید: من هنوز طفل بودم پسر عمویم که به اعمال جهّال مبتلا بود، نزد من آمد و گفت: پسر عمو! اشعاری سروده ام که می خواهم از تو یاری بجویم، پس اوراقی در آورد که در آنها ابیاتی منسوب به شیخ علی بن حماد بحرینی در مدح ائمه ی اطهار علیهم السلام بود و گفت: کسی که نحو نمی داند نمی تواند شعر بسراید.

و لذا تصمیم گرفتم که تحصیل نحو کنم. (۱)

پس عوامل جرجانی و شرح اجرومیه را تهیّه کرده مشغول تحصیل می شدم.

پسر عمو چقدر جاهل بوده که از طفل مکتب نرفته برای سرودن شعر یاری می طلبید؟!

نردبان ترقّی

از اینجا پیشرفت روزافزون ایشان آغاز می شود، هر شب خواب می بیند و در خواب الهاماتی به او می شود و هر شب ره یک ساله را می پیماید!!

در خواب اول جوان ۲۵ ساله ای را می بیند که کتابی آورده آیه ی شریفه ی: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» را برای او شرح می دهد و می گوید: «اصل هر چیز یعنی هیولای آن».

ص: ۱۰۶

جالب توجه است که نخستین الهام بخش شیخ آیه ی قرآن را با واژه یونانی تفسیر کرده و راه یونان را در پیش پای شیخ نهاده است .

در خواب دوم چیزی را مشاهده می کند که جسمی بلورین و شفاف است ، از آسمان به سوی زمین آویخته ، به قدری صاف است که از شدت صفا قریب به خفا می باشد و شبیه حلقه های زره می باشد و جز او کسی نمی تواند به آن دست پیدا کند .

در این خواب نیز چیزی شبیه هور قلپا برای او ارایه شده که شاگردش کرمانی می گوید :

خداوند به برکت ساداتمان ما را در علم تفسیر به چیزهایی مخصوص گردانیده که در نزد غیر ما یافت نمی شود .

در خواب سوم می بیند که کوه بلندی است ، احدی نمی تواند از آن بالا برود و او در یک لحظه به قلّه ی آن صعود می کند (۱).

بر بال خیال

هر روز شیخ خواب جدیدی دیده ، بر بال خیال سوار شده ، در عالم وهم و خیال از مقام « قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى » گذشته ، در همه ی علوم استاد الکَلِّ فی الکَلِّ شده ، چنان که شاگردش حاج محمد کریم خان کرمانی می نویسد :

(۱) علمش عالم را فرا گرفته !

ص: ۱۰۷

- (۲) بیش از ۳۰۰ کتاب در علوم متفرقه از آن جناب در نزد من موجود است!
- (۳) از علوم ایشان چیزی به مردم نرسیده، در نزد حاملان ایشان سپرده است، تا خورده، خورده اظهار کنند!
- (۴) در علم نحو، سیویه ادنی شاگرد ایشان نمی شد!
- (۵) در علم صرف، خلیل ابجدخوان مدرسه اش بود!
- (۶) در هندسه اقلیدوس به کم تر پایه ی او نمی رسید!
- (۷) در علم طب استاد افلاطون و ارسطو بود!
- (۸) در علم تفسیر بی بدیل بود!
- (۹) در علم حدیث رئیس محدثین بود!
- (۱۰) در علم عجایب البلدان اعلم ناس بود!
- (۱۱) در علم «هیما» افضل علما بود!
- (۱۲) در علم «لیمیا» استاد حکما بود!
- (۱۳) در علم «ریمیا» سرور فضلا بود!
- (۱۴) در علم طلسمات کاشف معضلات بود!
- (۱۵) در معرفت «سیمیا» رئیس استادان بود!
- (۱۶) در علم تجوید و حید و فرید بود!
- (۱۷) در علم تطبیق کتب علم رمل و قرائات و تکلمات و لغات و در حفظ اشعار، چشم بشر مانند او را ندیده!

۱۸) آنچه کتمان فرموده اند اضعاف و اضعاف این ها بود! (۱)

بسیار جای خوشوقتی است که کرمانی دانش بی کران او را به شکلی ستوده که احدی در آن به تردید نمی افتد و همه اعتراف می کند که همه اش دروغ است و چیزی از حقیقت با آن نیامیخته است .

ادعای وصل و هوس عصمت

جالب توجه است که شیخ این مقامات را در عالم ظاهر به دست نیاورده ، بلکه در عالم خواب و خیال به آنها دست یافته ، و برای اینکه به این خواب ها رنگ قداست بدهد و در نظر عوام آنها را خواب رحمانی جلوه دهد ، ادعا می کند که :

در اوایل امر به خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام رسیده ، مسائلی چند از آن حضرت پرسیده ، آنگاه دهان مبارکش را بر دهانش نهاده ، آب دهانش در دهانش ریخته ، از شهد لذیذتر ، جز اینکه گرم بوده است ، به مقدار نیم ساعت به این منوال گذشته است !! (۲)

آنگاه شبی به محضر مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شده ، از آب دهانش سیراب شده ، این دفعه از شهد شیرین تر بوده ، از برف سردتر بوده است !! (۳)

آنگاه گامی فراتر نهاده ادعا می کند که خاتم پیامبران مطالبی به او

ص: ۱۰۹

۱-۱ . کرمانی ، هدایه الطالبین ، ص ۶۳ _ ۶۵ .

۲-۲ . زندگی شیخ احمد احسائی ، ص ۱۶ .

۳-۳ . همان ، ص ۱۷ .

القاء می کند که خود تشخیص می دهد ، که شایسته ی این مقام نیست ، پس می پرسد که چرا این کلام را برای من القاء کردی ؟ و آن حضرت می فرماید : بدون سبب ، زیرا که مأمور هستم !! (۱)

جالب است که همه ی این خواب ها در نوجوانی او بوده و پیش از آنکه به ۲۰ سالگی برسد ، طومار این خواب ها بسته می شود .

با نگاهی گذرا به مقدمه ی فتوحات مکیه روشن می شود که همه ی کسانی که با یدک کشیدن عنوان « عارف » در صدد منحرف ساختن امت اسلامی برآمده اند ، از این شطحیات بافته ، از این خواب ها در بیداری ساخته ، خود را به مرکز وحی مرتبط قلمداد نموده اند !!

محي الدين عربی می نویسد :

در روزهایی که این خطبه را می نوشتم پیامبر اکرم را در عالم مثال مشاهده کردم در محضر حضرت ذوالجلال ، با کشف قلبی در حضرت غیبی ، که همه ی پیامبران در گرداگرد حضرتش صف کشیده اند ، و فرشتگان موکل به عرش در پیرامون وجودش ... پس مرا از پشت « ختم » دید و دستور داد که منبری نهادند و خطاب به عثمان فرمود :

« این نظیر تو ، پسر تو و دوست تو می باشد » !!

سپس به من فرمود :

« ای محمد برخیز به من و فرستنده من حمد و ثنا به جا آور ، که مویی از من در تو می باشد ... » !!

ص: ۱۱۰

روی منبر نوشته بود: « این مقام محمدی اطهر است » .

سپس ادعا می کند که به جای پای آن حضرت گام نهادم ... با روح القدس مؤید شدم ...

سرانجام ادعا می کند که آنچه در این کتاب نوشته ام بیک وحی القاء نموده ، من به قلم کشیده ام !!!^(۱)

در مورد ترفندهای ابن عربی به کتاب هایی که مستقلاً در این رابطه تألیف شده مراجعه شود .^(۲)

شاگرد نسخه برابر با اصل او شیخ احمد احسائی نیز با اختلاف مشربی که با او دارد ، پا جای پای او نهاده می گوید :

من هرچه تحقیق دارم از ائمه اطهار اخذ کرده ام ، و لذا هرگز هیچ اشتباهی به سخنان من راه نیافته ، چون هرچه در کتاب هایم درج کرده ام ، از آنها دریافت کرده ام و آنها از هر لغزشی معصوم هستند و هر کس از آنها اخذ کند به جهت پیروی از آنها دچار لغزش نمی شود .^(۳)

جای شگفت است که او با این ترفندها سخنان پوچ و بی پایه اش را برگرفته از معصومین و چیزی در حد مصون از هر لغزش و خطا

ص: ۱۱۱

۱-۱ . ابن عربی ، فتوحات مکیه ، ج ۱ ، ص ۱۵ _ ۲۴ ، دارصادر ، بیروت ، ۱۴۲۴ ق .

۲-۲ . ر . ک : داود الهامی ، داوری هایی متضادّ درباره محی الدّین عربی ، چاپ مکتب اسلام ، قم ، ۱۳۷۹ ش . و مرتضی رضوی ، محی الدّین در آئینه فصوص ، انتشارات فخر دین ، قم ، ۱۳۸۳ ش .

۳-۳ . ابوالقاسم کرمانی ، فهرست کتب مشایخ عظام ، ص ۲۴۶ ، چ سعادت ، کرمان ، بی تا .

معرفی می کند ولی آنجا که با شهید ثالث مواجه می شود و مورد تکفیر قرار می گیرد توبه نامه می نویسد و هنگامی که در اصفهان در حضور عالمان فرهیخته با ملاعلی نوری روبه رو می شود و سخنان سخیف خودش را در ردّ ملاصدرا بیان می کند ، ملاعلی نوری می گوید :

« تو که سخنان ملاصدرا را نمی فهمی چرا خلط می کنی ؟ »

آنگاه نظرش برمی گردد (۱).

ولی پیروانش می گویند : چون در احساء کسی پیدا نکرد که سخنانش را بفهمد ، بلکه برای بیان یک هزارم آن اسرار الهی و حکم نامتناهی اهلی نیافت ، آهنگ مسافرت کرد و راه عتبات را پیش گرفت تا مگر اهلی برای امر خویش پیدا کند ! (۲).

این مهاجرت به سال ۱۱۸۶ ق . یعنی در ۲۰ سالگی شیخ رخ داد و جواب کارشناسی ملاعلی نوری پس از تکمیل تحصیلات عتبات و در کهولت سن اتفاق افتاد .

همه ی رهبران باطل با ادعاهای پوچ خود و مبالغه های گراف پیروان در جهان مطرح شده اند .

به سوی عتبات

تا ۲۰ سالگی در زادگاه خود اقامت داشت ، در این مدّت تنها از دو

ص: ۱۱۲

۱- ۱ . سید محسن امین ، اعیان الشیعه ، ج ۲ ، ص ۵۹۰ .

۲- ۲ . زندگانی شیخ احسائی ، ص ۱۶ .

کتاب «اجرومیّه» و «عوامل جرجانی» یاد شده که در کودکی آنها را فرا گرفته و در فن موسیقی رشد کرده، دیگر از هیچ استادی یاد نکرده، تا پیروانش علم او را لدنی و خودش را امی بدانند! در این مدت تنها با خواب و خیال زندگی کرده است.

در ۲۰ سالگی آشوب های وهابیان در احساء پدیدار شد، او که سعادت شهادت نداشت و حال مبارزه، به سوی عتبات رفت و در دروس شخصیت های دوران، چون: کاشف الغطاء، بحرالعلوم، وحید بهبهانی، میرزا مهدی شهرستانی، سید علی صاحب ریاض، شیخ احمد و شیخ حسین آل عصفور، شیخ احمد بحرانی دمستانی و شیخ موسی پسر کاشف الغطاء حضور یافت. (۱)

پیروان احساسی می گویند که شیخ احمد از غالب اساتیدش چون سید مهدی بحرالعلوم اجازه روایتی دریافت کرده، در حالی که خود می نویسند: سید بحرالعلوم گفت: امر شیخ بر من مبهم شد، ولی هنگامی که او را به خوبی شناخت در تکفیر او تردیدی به خود راه نداد. (۲)

پیروان شیخ از صاحب جواهر به عنوان کسی که از شیخ احمد اجازه دریافت کرده نام برده اند، که او نیز یکی از کسانی است که به تکفیر شیخ فتوا داد. (۳)

ص: ۱۱۳

-
- ۱-۱. بحرانی، انوارالبدین، ص ۴۰۶، چاپ نجف، ۱۳۷۷ ق.
 - ۲-۲. کرمانی، هدایه الطالبین، ص ۱۰۸.
 - ۳-۳. تنکابنی، قصص العلماء، ص ۴۴، علمیه، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۲۰ سال تمام در عتبات به سر برد و در دروس اساتید بزرگ حضور یافت ، جز اینکه به خوشه چینی از خرمن علمی آنها پرداخت ، بلکه در این جلسات به صورت آزمایشی _ به تعبیر مریدها _ شرکت می کرد تا دانش آنها را بیازماید .

پیش از آنکه از این آزمون ها نتیجه ای حاصل کند به سال ۱۲۰۸ ق . در عراق بیماری طاعون شایع شد و ایشان به زادگاه خود بازگشت ، چهار سال در وطن مألوف اقامت نموده در سال ۱۲۱۲ ق . به عتبات عالیات بازگشت و در بصره اقامت گزید ، در حدود ۱۰ سال در روستاهای مختلف بصره اقامت کرد ، مدتی در زورق ، سپس در صفاوه اقامت نمود ، با حاکم بصره اختلاف پیدا کرد ، به سال ۱۲۲۱ ق . از آنجا اخراج گردید و عازم نجف اشرف شد .

آنگاه به قصد زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام راهی مشهد مقدس شد ، در مسیر مشهد مدتی در یزد اقامت نمود با فتحعلی شاه باب مکاتبه را گشود ، آنگاه برای دیدار با شاه به تهران شتافت و در سال ۱۲۲۳ ق . اخلاص و ارادت خود را به شاه قاجار در طبق اخلاص نهاده ، به عنوان کتاب « خاقانیه » تحریر نموده به او تقدیم نمود .^(۱)

به یزد بازگشته مدتی در یزد اقامت نموده ، به سال ۱۲۲۹ ق . عازم

ص: ۱۱۴

عبات شده ، در کرمانشاه با محمد علی میرزا ، حاکم کرمانشاه دیدار نموده ، در حدود ۱۰ سال در آنجا اقامت نموده ، که در این مدت از محمد علی میرزا حقوق دریافت می کرد و هزینه ی زندگی اش از سوی او تأمین می شد .

ثناخوان سلاطین

در مکتب احمد احسائی چیزی به اندازه طاغوت های زمان مورد احترام نمی باشد ، آنچه در گزارش بالا ملاحظه شده ، تنها گوشه ای از این شیوه مستمره می باشد .

برای درک عقیده شیخ در رابطه با سلاطین به نوشته ی صریح و قاطع تداوم بخش راهش محمد کریم خان استناد می جوئیم :
او اطاعت سلاطین را واجب و مخالفت با سلاطین را حرام می داند .

ایام این دولت ها پیش از او (حضرت ولی عصر) می باشد ، خدا خواسته است که ترتیب حکمت چنین باشد والّا قدرت ایشان بر مشیت خدا غالب نمی آمد .

حال که مشیت او چنین است ، مکابره و مخالفت با این سلاطین مکابره با خدا است . !!!

مخالفت با ایشان خود را به هلاکت انداختن است و حرام است و منهی عنه ، باید مشیت خود را تابع مشیت خدا کرد و

آنچه خدا خواست تو هم بخواهی و الا هلاک می شوی. (۱).

در همین رابطه می نویسد :

خدا انقراض این دولت ها را قبل از ظهور امام علیه السلام نخواسته است .

به جز شخص بی دین ، فاسق ، فاجر ، حریص در دنیا و احمق ، کسی با این دولت ها منازعه نمی کند ، اگر منازعه حلال بود خود امام ظهور می فرمود .

علامت مرد عالم ، متدین ، زاهد و عابد امروز گوشه گیری و انزوا و اعراض از مردم می باشد. (۲).

جا دارد این سخنان را با آب طلا نوشته بر در کاخ سفید و کرمین و همه ی طاغوت های زمان نصب شود ، تا احدی با آنها مخالفت نکند و جان خود را به هلاکت نیندازد .

اگر این فلسفه از صدر اسلام تبیین می شد جنگ جمل ، صفین ، نهروان ، فاجعه ی عاشورا و دیگر معارضه ها با طاغوت ها انجام نمی شد ، چون خدا خواسته که این دولت ها باشند . _ نعوذ باللّهِ _

تا جایی که ما اطلاع داریم این عقیده توسط معاویه در جامعه رواج داده شده ، در طول زمان توسط وعاظ السّیّلاطین ها توسعه یافته ، به دست محمّد کریم خان مستندسازی شده است .

ص: ۱۱۶

۱-۱. کرمانی ، سی فصل ، ص ۱۱۰ _ ۱۱۴ ، چ سعادت کرمان ، ۱۳۶۸ ق .

۲-۲. همان ، ص ۳۹ .

او در مقام ردّ بر علی محمد باب می نویسد :

او در زمان غیبت امر به جهاد می کند در حالی که به اجماع علما در زمان غیبت جهاد حرام است .(۱)

لذا فتحعلی شاه و دیگر شاهزادگان قاجار به شدّت از او حمایت کردند ، ولی عالمان دین و مرزبانان آیین با وی به مخاصمه و مخالفت پرداختند و سرانجام او را تکفیر نمودند .

از تحذیر تا تکفیر

به دنبال انتشار سخنان مبهم ، گنگ ، مخدوش و نامفهوم وی پیرامون : معاد ، معراج ، تفویض و دیگر شئون امامان ، بسیاری از علما مردم را از او بر حذر داشتند و چون او بر عقاید انحرافی خود اصرار ورزید ، جمعی از فقهای نامدار شیعه او را کافر دانستند .

نخستین کسی که علناً او را تکفیر نمود ، شهید ثالث بود .

شهید ثالث همانند دیگر علمای قزوین به هنگام ورود شیخ احمد به قزوین از او تجلیل کرد و حریم او را حفظ نمود ، ولی در مجلسی که احسائی به بازدید او رفته بود ، از معاد جسمانی سخن رفت ، شهید به او اعتراض کرد و به مجادله انجامید .

رکن الدوله علی نقی میرزا _ حاکم قزوین _ محفلی برای آشتی ترتیب داد و علمای قزوین را دعوت نمود ، در این محفل سخن بالا

ص: ۱۱۷

گرفت و به تکفیر وی منتهی شد .

حکم به کفر احسائی و پیروان او

فقهای نامدار شیعه که فتوا به کفر شیخ احمد احسائی و پیروان او داده اند ، به قرار زیر است :

۱ . ملا آقا دربندی

۲ . سید ابراهیم قزوینی

۳ . شهید ثالث

۴ . ملا محمد جعفر استرآبادی

۵ . شیخ محمد حسن صاحب جواهر

۶ . شیخ محمد حسین صاحب فصول

۷ . ملا عبدالوهاب قزوینی

۸ . ملا محمد مازندرانی ، مشهور به شریف العلماء

۹ . سید مهدی کربلائی ، پسر صاحب ریاض (۱)

پسر صاحب ریاض مرحوم شریف العلماء ، مرحوم استرآبادی و سید کاظم رشتی را طلبید ، دستور داد که شریف العلماء و استرآبادی در حضور او با سید کاظم مناظره کنند ، آنها مواردی از کتاب شیخ احمد احسائی را برای سید کاظم خواندند و گفتند که این عبارت ها ظاهرش

ص: ۱۱۸

۱- ۱ . مصلح الدین مهدوی ، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان ، ج ۱ ، ص ۲۰۹ ، الهدایه ، قم ، ۱۳۶۷ ش .

کفر است ، سید کاظم گفت : آری ظاهر این عبارت ها کفر هست ، لکن شیخ چیز دیگری از این ها اراده کرده است و برای آنها تأویلی هست .

سید مهدی به او فرمود : تو بنویس که ظاهر این عبارت ها کفر است ، او نیز نوشت و با مهر خود آن را مهر زد .^(۱)
روی این بیان می توان سید کاظم رشتی را نیز دهمین شخصی بدانیم که شیخ احمد را تکفیر کرده است .

جایگاه احسائی در نظر سبزواری

تنکابنی می نویسد : در سبزواری به خدمت حاج ملا هادی سبزواری رسیدم ، از ملا آقا در بندگی سخن به میان آمد ، گفت : من او را ندیده ام ، او را مرد فاضلی می دانستم ، شنیدم که کتاب شرح الزیارة شیخ احمد را تدریس می کند ، فتوری در اعتقاد حاصل شد ، شیخ احمد را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضلی تدریس کند .^(۲)

تأثیر این فتاوا در مورد کفر احسائی به قدری روشن بود که حاج محمد کریم خان در مورد تأثیر فتوای سید مهدی پسر صاحب ریاض می نویسد :

مردم عوام عادت کرده بودند که از آن خانواده اخذ علم کنند و همیشه علما و فضلا از آن خانه برخاسته بود و مرجع عوام و

ص: ۱۱۹

۱-۱ . تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۴۴ .

۲-۲ . همان ، ص ۴۵ .

خواص بود ، از ایشان پذیرفتند .(۱)

پایان مأموریت

یکی از نویسندگان معاصر پس از تشریح زندگانی شیخ احمد در مورد تأثیر آثار شیخ در تحریک عثمانی ها و تهاجم آنان به شهر کربلا و بست بودن خانه ی شیخ و شاگردش سید کاظم در این حملات ، به این نتیجه می رسد که محمد بن عبدالوهاب و شیخ احمد احسائی ، از یک مرکز مأموریت داشته و برای یک سازمان خدمت کرده اند و در یک خط موازی پیش رفته اند ، اگرچه ابزار مختلف بوده و شیوه کار متفاوت ، آنگاه دلایل خود را برمی شمرد .(۲)

بزرگان شیخیه اعتراف دارند که موجب حمله ی داود پاشا به کربلا مشاهده کتاب « شرح الزیاره » شیخ بود که در آن به خلفا لعن کرده بود .(۳)

به مدت ۱۱ ماه کربلا در محاصره بوده ، زائران و مقیمان قتل عام شدند ، ۱۲۰۰۰ گلوله به داخل حرم رسید .(۴)

ولی شیخ احمد بدون کوچک ترین آسیبی به سوی مکه معظمه حرکت کرد ، در اثنای راه بیمار شد و سرانجام روز یکشنبه

۲۱

ص: ۱۲۰

۱-۱ . کرمانی ، هدایه الطالبین ، ص ۱۱۰ .

۲-۲ . احمد خدائی ، تحلیلی بر تاریخ و عقاید فرقه شیخیه ، ص ۶۴ _ ۷۳ ، انتشارات امیرالعلم ، قم ، ۱۳۸۲ ش .

۳-۳ . کرمانی ، هدایه الطالبین ، ص ۱۲۲ .

۴-۴ . همان ، ص ۱۳۰ .

ذی قعدة الحرام ۱۲۴۱ ق . درگذشت و جنازه اش به مدینه منتقل شده ، پشت دیوار قبور ائمه به خاک سپرده شد . (۱)

اینجا نیز پیروان شیخ دست به دامن خواب شده ، ادعا می کنند که حاکم مدینه پیامبر را در خواب می بیند و می فرماید : یکی از محبتان ما وفات کرده برای تشییع جنازه تسریع نماید .

او نیز به استقبال جنازه می آید و جنازه را در دو منزلی مدینه تحویل می گیرد و می برد در قبرستان بقیع با احترام دفن می کند . (۲)

در مورد شرح حال شیخ احمد احسائی به همین مقدار بسنده کرده به اشاره ای کوتاه در مورد علل تکفیر او می پردازیم .

* * *

ص: ۱۲۱

۱-۱ . زندگانی شیخ احمد ، ص ۴۰ .

۲-۲ . خدایی ، همان ، ص ۶۷ ، به نقل از پاسخ به مزدوران استعمار ، عبدالرضا ابراهیمی ، چ سعادت کرمان ، ۱۳۵۱ ش .

مهم ترین عامل تکفیر شیخ احمد احسائی اعتقاد او به: «هور قلیا» می باشد.

حاجی سبزواری از تنکابنی می پرسد: چرا شیخ احمد را تکفیر کردند؟ او در پاسخ می گوید: برای اینکه به جسم «هور قلیائی» قائل است. (۱)

تنکابنی این واژه را «هُورِ قلیائی» با ضمه هاء و فتحه واو تلفظ می کند، حاجی سبزواری می گوید: «هُور» به سکون واو است.

تنکابنی می گوید: من از یکی از شاگردان ملاً علی نوری شنیدم که آخوند ملاً علی نوری می گفت: «هُور» به سکون واو غلط مشهور است و صحیح آن «هُور» به فتح واو می باشد.

ص: ۱۲۳

وی اضافه می کند که ملا علی نوری می گفت :

« هُورِ قلیا » لفظ یونانی است به معنای عالم دیگر .(۱)

دهخدا نیز آن را « هُورِ قلیا » ضبط کرده و گفته :

این کلمه ظاهراً از کلمه ی عبری : « هبل قرنیم » به معنای تشعشع بخار گرفته شده است .(۲)

دکتر معین نیز همان احتمال را استظهار کرده جز اینکه در ضبط آن ، « هُورِ قلیا » را صحیح تر دانسته است .(۳)

شهید ثالث به استناد اینکه معاد جسمانی است و بازگشت انسان در روز رستاخیز با همین بدن عنصری است ، نه هُورِ قلیائی ، و این از ضروریات دین مقدّس اسلام است ، به کفر شیخ احمد فتوا داد ، آنگاه سیدمهدی پسر صاحب ریاض ، ملاّ محمّد جعفر استرآبادی ، صاحب فصول و سرانجام صاحب جواهر به کفر ایشان فتوا دادند .(۴)

تا جایی که ما سراغ داریم اول کسی که واژه « هور قلیائی » را به کار برده ، شیخ شهاب الدّین سهروردی ، متوفای ۵۸۷ ق . می باشد .(۵)

آنگاه شیخ احمد احسائی آن را به کثرت در آثار خود به کار برده است .(۶)

ص : ۱۲۴

۱-۱ . همان ، ص ۴۶ .

۲-۲ . دهخدا ، لغت نامه ، حرف هاء ، ص ۳۳۵ .

۳-۳ . معین ، فرهنگ معین ، ج ۴ ، ص ۵۲۲۱ ؛ تبریزی ، برهان قاطع ، ج ۴ ، ص ۲۳۹۱ .

۴-۴ . تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۴۴ .

۵-۵ . سهروردی ، حکمه الاشراف ، ص ۲۵۴ ، چ تهران ، ۱۳۳۱ ش .

۶-۶ . جوامع الکلم ، ج ۵ ، قسمت اول ، ص ۱۲۲ ؛ ج ۳ ، قسمت دوم ، ص ۱۱۹ ، ۱۲۴ و ۱۳۴ ؛ ج ۲ ، قسمت دوم ، ص ۱۰۳ ، چاپ سنگی .

آنچه از توضیحات شیخ احمد ، کرمانی و هانری کوربن استفاده می شود این است که :

منظور از هور قلیا مثال قالبی است نه جسد عنصری .(۱)

هور قلیا از کجا آمده است ؟

در اینکه هور قلیا از چه زبانی اقتباس شده چندین نظر ابراز شده است :

۱) یونانی ؛ که آن را تنکابنی از ملا علی نوری نقل کرده است .(۲)

ابراهیمی نیز آن را یونانی دانسته است .(۳)

ادوارد براون در ترجمه ی انگلیسی مقاله ی سیاح می نویسد :

این جسم لطیفی که شیخ احمد آن را جسم هور قلیائی می نامد و فرض شده که کلمه ی یونانی است و تصور کرده که در جوهر شبیه است به اشکال عالم مثال .

جمال زاده می نویسد :

اگر این کلمه اصلش یونانی بود ، ادوارد براون که یونانی را می داند ، آن را متوجه می شد و تعبیر فرض شده را

ص: ۱۲۵

۱- ۱. احسائی ، شرح الزیارة ، ص ۳۶۵ ؛ کرمانی ، شرح عرشیه ، ص ۱۱۹ ؛ ابراهیمی ، تنزیه الاولیاء ، ص ۷۰۲ ، چ کرمان ، ۱۳۶۷ ق .

۲- ۲. تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۴۵ .

۳- ۳. ابراهیمی ، تنزیه الاولیاء ، ص ۷۰۲ .

نمی آورد. (۱)

۲) سریانی؛ که شیخ احمد به آن تصریح کرده می گوید:

و آن «هور قلیا» به تعبیر «سریانی» می باشد. (۲)

شیخ احمد در پاسخ ملا حسین اناری نیز به آن تصریح کرده است. (۳)

۳) عبری؛ دکتر محمد معین در ضمن یک مقاله محققانه آن را عبری معرفی کرده است. (۴)

جمال زاده می نویسد: کاظم زاده ایران شهر نیز مدتی در این وادی تلاش کرده و به این نتیجه رسیده که این واژه عبری می باشد و از همان کلمه ی «هبل قرنئیم» گرفته شده و به معنای اجسام لطیفه است و در علوم مخفیّه یکی از تجلیات هفتگانه ی اجسام است. (۵)

۴) فارسی _ عربی؛ برخی تصوّر کرده اند که ترکیبی از «هُور» فارسی به معنای خورشید و «قلیای» عربی به معنای «آشخار» یعنی قلیای خورشیدی می باشد.

دکتر معین بر اساس اشتقاق آن از «هبل قرنئیم» آن را: «هُور قَلیائی» ضبط کرده است. (۶)

ص: ۱۲۶

۱-۱. جمال زاده، قصه قصه ها، ص ۲۶، پروین، تهران، ۱۳۲۰ ش.

۲-۲. احسائی، جوامع الکلم، ج ۱، ص ۷۱.

۳-۳. رشتی، رسائل، رساله شیخ به اناری، ص ۷۱، چ تبریز، ۱۲۷۷ ق.

۴-۴. معین، مجله دانشکده ادبیات، سال اول، شماره ۲، فروردین ۱۳۳۳ ش. ص ۸۱.

۵-۵. جمال زاده، قصه قصه ها، ص ۲۷.

۶-۶. معین، همان، ص ۸۹.

شیخ احمد احسایی که نشر دهنده این واژه در آثار خود می باشد (۱) در پاسخ اناری می نویسد:

لفظ هورقلیا به معنای «ملک آخر» است، زیرا مراد عالم برزخ متوسط بین عالم ملک و ملکوت است و آن عالم آخر است، پس آن ملک آخر باشد، یعنی: عالم اجسام عالم ملک است و این عالم ملکی آخر بود و وی در اقلیم هشتم است از جانب اسفل آن، بر محدب محدب الجهات، در رتبه نه در جهت، زیرا چیزی وراء محدب محدب الجهات نیست، و آن را وراثی نیست. امّا عالم هورقلیا بخش اسفل آن بر بخش اعلاى فلک اطلس است در رتبه و صورتی که در آینه بینی از اسفل این عالم است. (۲)

آنگاه در تشریح جسم قلیائی و فرق آن با جسد معمولی می نویسد:

انسان را دو جسم و جسد است:

(۱) جسم اول که مرکب از عناصر زمائیه است، این جسد مانند جامه ای است که انسان آن را می پوشد و از تن بیرون می آورد، آن را نه لذتی است و نه المی، نه طاعتی و نه

ص: ۱۲۷

۱-۱. احسائی، شرح عرشیه، ص ۹۳، ۱۱۹، ۱۳۶ و ۱۵۳؛ همو، شرح دعای جوشن کبیر، ص ۶۰، چ تهران، ۱۲۶۹ ق. و جوامع الکلم که قبلاً مواردی را از آن نقل کردیم.

۲-۲. رشتی، رسائل، رساله شیخ به ملا حسین اناری، ص ۷۱.

(۲) جسد دوم که جسد باقی است و آن طیتی است که انسان از آن آفریده شده است و در گور باقی می ماند. آنگاه که زمین جسد عنصری را بخورد و هر جزء از وی پراکنده گردد و به اصل خویش برگردد، پس بخش آتشی به آتش پیوندند، بخش هوایی به هوا، بخش آبی به آب و بخش خاکی به خاک باز گردد، جسد مزبور مستدیراً باقی ماند ... دیدگان حسی آن را نبیند. (۱)

ظاهراً شکی برای هیچ منصفی باقی نمی ماند که معاد هور قلیائی و معراج هور قلیائی هیچ ربطی به معاد جسمانی و معراج جسمانی ندارد، چون به نصّ کلام شیخ چهار عنصر تشکیل دهنده بدن عنصری (آب و آتش و خاک و باد) از آن جدا شده، چیزی از آن می ماند که با چشم قابل رؤیت نیست.

روی این بیان کسانی که عقاید او را بر خلاف ضرورت دین و آیین تشخیص داده اند، ظاهراً مقصّر نیستند.

جالب توجه است که شیخ احمد احسائی پوسیدن جسد در گور را حتمی شامل امامان و پیامبران دانسته می گوید:

حکم تباهی کالبد در قبر درباره پیامبر و امامان نیز صادق است، اما این کالبد از جسم اصلی ایشان که در غایت لطافت

ص: ۱۲۸

است جدا است و امری است عارضی ، که دیدار و استفاده اشخاص را از آنها امکان پذیر ساخته است .

زمانی که خداوند در ابقای صورت ملموس آنها مصلحتی نبیند ، قالب خاکی با مرگ تجزیه می شود و از میان می رود . (۱)

پس اگر در احادیث از بقای اجساد امامان در قبر سخن رفته است ، مقصود جسدی است بدون صورت عنصری ، یعنی همان جسد هورقلیائی که این جسد تنها برای امامان قابل مشاهده است . (۲)

کرمانی نیز در مورد مؤمن خالص و کافر خالص می نویسد :

هر گاه بدن ما حض الایمان ها و ما حض الکفرها بمیرد نفس برزخی و اخروی دارند ، پس در غیبت این عالم که عالم هورقلیاست و عالم مثال باشد ... (۳)

در شرح و تفسیر واژه هورقلیا به همین مقدار بسنده می کنیم ، زیرا هر صاحب انصافی از این تعبیرهای صریح شیخ و پیروانش یقین پیدا می کند که هورقلیا ربطی به جسم ندارد و تا همه ی اجزای تشکیل دهنده عناصر از آن جدا نشود به آن هورقلیا نمی گویند . پس هر کس معاد یا معراج را هورقلیائی بداند ، آن را جسمانی ندانسته و بر خلاف اعتقاد مسلمانان عقیده دیگری اخذ نموده است .

ص: ۱۲۹

۱-۱ . احسائی ، شرح الزیارة ، ج ۳ ، ص ۱۲۸ ، چ کرمان ، ۱۳۵۵ ش .

۲-۲ . همان ، ص ۱۲۹ .

۳-۳ . کرمانی ، ارشاد العوام ، ج ۲ ، ص ۱۵۶ .

پس از داستان « هورقلیا » مهم ترین مشکل شیخیه داستان « رکن رابع » است .

پیروان شیخ احمد احسائی اصول دین را در چهار رکن منحصر کرده اند :

۱ . رکن اوّل ، شناخت خدا

۲ . رکن دوّم ، شناخت پیامبر خدا

۳ . رکن سوّم ، شناخت امامان معصوم

۴ . رکن چهارم ، شناخت انسان کاملی کا باید در هر عصری باشد و واسطه ی فیض باشد .

شیخ احمد احسائی ، سید کاظم رشتی ، خان های کرمانی هر یک در عصر خود رکن رابع هستند که اگر کسی آنها را نشناسد ، شناخت خدا و پیامبر و امامان او را سودی نخواهد بخشید و خود اعتراف دارند که در گذشته چیزی به نام « رکن رابع » وجود نداشت ! .

رکن رابع چیست ؟

شیخ محمود عراقی (۱۲۴۰ _ ۱۳۰۶ ق) در شمار مدعیان دورغین نیابت خاصه در عهد غیبت کبری می نویسد :

سوم از ایشان جماعت « رکنی » اند و مراد از ایشان کسانی اند که خود را رکن چهارم دین ، و معرفت خود را از اصول دین ، و منکر خود را کافر و بی دین می دانند و تعبیر از آن « رکن رابع » می کنند و می گویند :

اصول دین چهار است :

(۱) خدا

(۲) رسول

(۳) امام

(۴) رکن

پس معرفت رکن همانند معرفت امام و خدا و رسول بر عامه ی مکلفین واجب باشد و به انکار او شخص از دین خارج شود ، مانند انکار آن سه اصل دیگر .

بلکه صریح کلام بعضی آن است که انکار رکن بدتر از انکار باقی می باشد .

مراد از « رکن » بنا بر آنچه از مجموع کلمات این طایفه مستفاد می شود ، کسی است که به منزله ی سفراء در زمان غیبت صغری ، و مدعی سفارت و وکالت و باییت امام باشد در غیبت کبری .

از این جهت طایفه ای از این جماعت تعبیر از این شخص به « باب » نموده اند و دیگران چون این تعبیر را بد و قریب به انکار دیدند ، آن را

ص: ۱۳۲

به عنوان : « رکن رابع » تغییر دادند. (۱)

آنگاه فرازهایی از خان کرمان نقل کرده می افزاید :

خان کرمانی پس از نقل این کلام می گوید :

پس از آنکه شیخ بزرگوار دارفانی را وداع نمود معاندین چنین پنداشتند که نور خدا خاموش می شود ، تا آنکه دیدند که نور خدا روز به روز در تزیید است و باز حاملی از برای آن « علم لَدُنَّی » پیدا شد. (۲)

بعد از نقل فرازهای دیگر از خان کرمان ، از او نقل می کند که در هدایه الطَّالِبِین می نویسد :

شیخ احمد قطب زمان بود ، به جهت تصریح پیامبر در حق او که تو قطب هستی ...

پس شیخ بزرگوار آن کسی است که به او عبادت رحمان و کسب جنان می شود... (۳)

آنگاه خان کرمان خطاب به سید کاظم رشتی می نویسد :

پس شما نایب ایشان می باشید به نصّ جلی ایشان و چون نایب در حدّ منوبّ عنه باشد ، پس شما آن کسی هستید که با او رحمان عبادت می شود و جنان با او کسب می شود .

پس توئی « باب الله و سبیل الله الذی لا یؤتی الا منک » . (۴)

ص: ۱۳۳

۱-۱ . عراقی ، دارالسلام ، ص ۳۹۶ ، ایران نگین ، قم ، ۱۳۸۰ ش .

۲-۲ . همان ، ص ۳۹۸ .

۳-۳ . همان ، ص ۴۰۰ .

۴-۴ . همان ، ص ۴۰۲ .

خان کرمان در ادامه می گوید :

چنان که در خواب از خود شما شنیدم ، الآن مدّت سه سال بلکه زیاده می باشد که تو را در وقت دعا و نماز پیش روی خود قرار می دهم .^(۱)

خان کرمان به تدریج پرده ها را کنار می زند و خطاب به محبوب و معبود خود سید کاظم رشتی می نویسد :

به درستی که من اعتقاد دارم که هر کسی که شیخ زمان خود را شناسد و هر کس امام زمانش را شناسد : « مات مَیْتَهُ جَاهِلِیَّه . »

اگر برای تو حادثه ای دست دهد ولی امر بعد از تو کی خواهد بود ؟

هر شیخ باید نایب خود را معرفی کند یا آنکه خود آن شیخ بعد از آنکه صدق او معلوم شود اظهار نماید .

خدا بر ما مَنّت نهاده ، تو را شناخته ایم به سبب آثار ، به طوری که اگر جایز بود پیغمبری بعد از پیغمبر ما و تو ادّعا می نمودی ، از تو طلب معجزه می نمودیم .

بلکه واللّه با این حال هم ، اگر ادّعای نبوّت بلکه اعظم و اعظم نمایی قبول می نمایم و تصدیق می نمایم !!! بدون معجزه !!
^(۲)!

ص: ۱۳۴

۱-۱ . همان .

۲-۲ . همان ، ص ۴۰۵ .

از خوانندگان گرامی تقاضا می شود لحظه ای این تعبیرها را مورد توجه قرار دهند ، آیا گزارفہ بالاتر از آن یافت می شود ؟ !
به یک فرد شیاد و حقہ باز خطاب می کند و می گوید : « با این حال » یعنی اگرچہ نبوت ختم شده ، در عین حال اگر ادعای نبوت بلکه اعظم و اعظم نمایی ، یعنی ادعای الوهیت نمایی ، بدون معجزہ قبول می نمایم !!
امیدوارم آن عدہ از شیخی ها کہ هنوز قدرت تشخیص و تحقیق را از دست نداده اند ، در سخنان این شخص تأمل کنند و چنین کسی را بہ انسانیت قبول نکنند ، کجا رسد بہ اسلامیت و رکن رابع و انسان کامل و رہبر دین .
فرازهایی کہ از محقق دقیق و ناقد بصیر ، نقل کردیم برای ہر فرد با انصافی حجت را تمام می کند .
مرحوم عراقی آن شخصیت برجستہ ای است کہ کتاب « ہدایہ الطّالبین » خان کرمان را کلمہ بہ کلمہ نقد کردہ و کتاب ارزشمندی بہ نام « کفایہ الراشدین » در ردّ گزارفہ های آن تألیف نمودہ است .

از انسان کامل تا رکن رابع

در این جا سخنان مخدوش ، مغلوط ، بی اساس ، بی پایہ و در مواردی ضد و نقیض سران شیخیہ را در اینجا می آوریم تا خوانندگان گرامی بیش از پیش با استدلال های بی اساس و خلط مبحث های عمدی آنان آشنا شوند :

در ہر عصری بالغ کاملی کہ بہ حقیقت معرفت عارف و بہ حقیقت

عبادت بندگی نماید، باید باشد، تا خلقت لغو نباشد و از فضل عیش او سایر خلق برقرار باشند. (۱)

بعد از حجّت های خدا واسطه هایی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند، تا حجّت بر همه کس تمام شود.

با همان وجود امام در شهر مدینه بر مردم حجّت تمام نمی شود، مگر به توسط واسطه هایی، چنان که عریضه نوشتند به حضرت بقیه الله علیه السلام که چون به شما دسترسی نداریم، در حوادثی که واقع می شود چه کنیم؟ فرمود:

أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنّهم حجّتی علیکم وأنا حجّته الله؛

در حوادثی که رخ می دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنها حجّت من بر شماست و من حجّت خدا هستم.

پس راویان اخبار و دانشمندان آثار، حجّت های خدایند بر خلق. (۲)

خان کرمان از این حدیث بدون هیچ رابطه ای نتیجه می گیرد که معرفت دین بر معرفت این چهار بستگی دارد:

۱. خدا

۲. پیامبر

۳. امام

ص: ۱۳۶

۱-۱. کرمانی، رجوم الشیاطین، ص ۷۴.

۲-۲. کرمانی، رکن رابع، ص ۱۱، چ سعادت، کرمان، ۱۳۶۸ ق.

آنگاه برای اینکه کسی مطالبه ی دلیل نکند ، ادّعی بدهت کرده می نویسد :

اگر از علمای هر ملّتی ، از یهود ، نصاری و مجوس استفتا کنید ، می گویند : معرفت این چهار واجب است ، و این چهار رکن دینند . که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم گردد .

حال نمی دانم که لفظ « رکن » چرا سبب وحشت است ؟ یا چهار بودن چرا سبب اضطراب شده است ؟ بلکه اساس عیش آدم بر این چهار است ، زیرا شکی نیست که پادشاه ظلّ خدا است ! [\(۱\)](#)

بسیار جالب توجه است که به هنگام استفتا ، از علمای اسلام نام نمی برد ، زیرا خود اشاره دارد که علمای اسلام چنین مغلطه کاری نمی کنند .

علمای اسلام از لفظ رکن واهمه ندارند که همواره ارکان کعبه را استلام می کنند و ارکان نماز را به جا می آورند .

از عدد چهار هم هیچ اضطرابی ندارند که ارکان کعبه چهارتاست .

از همه جالب تر استدلال ایشان است که اساس عیش آدمی بر این چهار است ، زیرا که شکی نیست که پادشاه ظل خداست ! چه ربطی بین فقرات این جمله پیدا می شود ؟ !

احتمالاً منظور ایشان از چهار رکن عیش آدمی : خون و بلغم و صفرا

ص: ۱۳۷

و سودا می باشد ، که با یادآوری سلاطین تغییراتی در این اسباب عیش حاصل می شود ، که سعدی گفته :

چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

بعد از استدلال های پوچ فراوان بر ضرورت رکن رابع می نویسد :

جمع انوار عالیه در رکن رابع است ، آنها اسم هستند و این مسمی ، آنها صفت هستند و این صاحب صفت .

و در پایان می افزاید :

معرفت رکن رابع مخصوص « فؤاد » است و فؤاد واقعیت دارد و آنها محض حکایت می باشند .(۱)

رکن رابع اصل غرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است .

پس علت غایی ملک همین است ولا غیر .(۲)

آنگاه پرده ها را بالا زده چهره هایی را به عنوان رکن رابع معرفی کرده می گوید :

شیخ احمد و سید کاظم رکن رابع بودند ، اعلم بودند و اتقی بودند .

آنگاه برای خلط مبحث می نویسد :

ولی به آنها منحصر نبود ، بلکه اشخاص عدیده بوده اند .

ص: ۱۳۸

۱-۱ . کرمانی ، مجمع الرسائل فارسی ، ص ۸۶ ، چ کرمان ، بی تا .

۲-۲ . کرمانی ، مجمع الرسائل فارسی _ رساله در سلوک _ ص ۱۱ .

تعدد رکن رابع را شیخ در شرح جامعه کبیره و سید در شرح قصیده اشاره کرده اند. (۱)

سپس برای گمراه کردن اذهان می نویسد :

این هم افترائی عظیم است که بر ما بسته اند و گفته اند که رکن رابع یک شخص معین است ، و اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه اند و ایشان در هر عصر متعدّدند و از احادیث بر می آید که در هر عصر بیش از هفتاد نفرند. (۲)

آنگاه از شیخ احمد چاشنی آورده می نویسد :

شیخ با آن علم و شأن به چیزی بتّ (قطع) نفرموده اند ، ضرورت برپاست که زُوات احادیث هستند ، در هر عصری : یک ، دو ، ده و ... چه دخل به ضرورت اسلام دارد .

مردم همه که بیچاره عوامند ، سخنی می شنوند و به حسن ظن قبول می کنند ، آن وقت بر مسلمانی رد می کنند. (۳)

و اینک چند فراز بر خلاف این ادّعاء :

ادّعاء نیابت خاصّ

به اجماع علمای شیعه در غیبت کبری ، هر کس ادّعاء نیابت خاصّه کند از زمره مسلمانان خارج است ، ولی شیخیه هم ادّعاء می کنند، هم

ص: ۱۳۹

۱-۱ . کرمانی ، سی فصل ، ص ۳۱ .

۲-۲ . همان ، ص ۲۶ .

۳-۳ . همو ، مجمع الزّسائل فارسی ، ص ۲۳۴ .

اصرار می کنند و هم پذیرش آن را بر همگان واجب می شمارند و اینک به سخنان خان کرمانی گوش فرا دهید :

به جهت تأکید عرض می کنم که از برای امام نایب خاص هست ، به همان تفصیل که سید رشتی در « حجّت بالغه » فرموده اند و همیشه هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد .

ولی می شود که ظاهر و مشهور باشد ، چنان که در اول غیبت بود ، و می شود که خائف و مقهور باشد ، مثل امروز . و چون مقهور است ، معرفت شخصیه اش بر همه کس واجب نیست .

ولی اگر ظاهر باشد معرفتش واجب و اطاعتش بر همه کس حتم می شود .^(۱)

آنگاه برای اینکه هیچ فقیهی تصوّر نکند که او نیز می تواند رکن رابع یا نایب خاص باشد می گوید :

علم رکن رابع درسی و کسبی نیست ، بلکه خدادادی است .^(۲)

آنگاه برای اینکه کسی از رکن رابع معجزه طلب نکند می افزاید :

کمال در این نیست که از انسان خارق عادت سر بزند .^(۳)

شناخت رکن رابع را ضروری دانسته می گوید :

اطاعت و معرفت رکن رابع بالذات لازم است ، همان گونه که

ص: ۱۴۰

۱-۱ . همو ، مجمع الرسائل فارسی _ رساله در جواب یکی از رفقای نابین _ ص ۵۰ .

۲-۲ . کرمانی ، ارشاد العوام ، ج ۴ ، ص ۳۶ .

۳-۳ . همان ، ص ۱۹۲ .

اطاعت و معرفت امام. (۱).

آنگاه با صراحت هرچه تمام تر اعلام می کند :

منکر رکن رابع از منکر توحید ، نبوت و امامت بدتر است. (۲).

آنگاه گاهی به نعل زده گاهی به میخ و فرموده :

ما نگفته ایم که کامل یکی است و نگفته ایم که هر کس امروز ایشان را نشناسد کافر است ... ولی هیچ نفی نفرموده اند که امام یک نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به واسطه ی او به خلق می رسد . ابدأ چنین نفیی نشده است. (۳).

آنگاه در مقام اثبات آن می گوید :

چنین شخصی در ملک خدا هست که نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است . هر کس از او تخلف ورزد از دوستی امام خارج و کافر است !! مثل سایر کفار!! (۴).

از نایب خاص تا واحد ناطق

پس از آن همه داد و بیداد که ما هرگز نگفته ایم که رکن رابع یک نفر است ، می فرماید :

و این نایب خاص مسلماً یک نفر است ، حال ما اصطلاح

ص: ۱۴۱

۱-۱ . همان ، ص ۲۰۵ .

۲-۲ . همان ، ص ۲۰۶ .

۳-۳ . کرمانی ، مجمع الرسائل فارسی _ رساله در جواب یکی از رفقای نابین _ ص ۵۰ .

۴-۴ . همو ، مجمع الرسائل فارسی _ رساله در جواب دوستان همدان _ ص ۲۳۴ .

کرده ایم که اسم او را «ناطق» بگذاریم، تو می خواهی اسم دیگر بگذار.

این ناطق است نسبت به سایر خلق، اگرچه صامت است نسبت به امام.

آنچه برهان حکم می کند این است که ایشان باید یکی از نقبا باشد، بلکه قطب نقبا باشد و قطب هر دایره مسلم یکی است
(۱).

کسی نیست از این شخص پرسد: کدام برهان، کدام نقیب، کدام قطب، کدام دایره؟!!

آنگاه برهان دیگری اقامه کرده می گوید:

هر کس شناسد _ یا اعتراف نکند _ که در میان شیعیان در هر عصری یک نفر پیرو حقیقی امام وجود دارد که به حقیقت از آن حضرت پیروی می کند، در شناخت امام گمراه شده، زیرا به امامت امامی بدون مأموم معتقد شده است. (۲)

سلمان زمان و ناطق دوران

ابوالقاسم خان داستان ناطق را با دلایل هندسی اثبات کرده می نویسد:

ص: ۱۴۲

۱-۱. کرمانی، همان، ۲۳۴.

۲-۲. همو، مجمع الرسائل فارسی _ رساله در جواب یکی از رفقای نابین _ ص ۵۰.

برای هر عصری سلمانی لازم است که در اصطلاح او را ناطق گویند ، زیرا که فرد اکمل در میان متعدّدین می باشد .

نقطه ی مرکز و قطب آنها یکی است ، تعدّد مرکز محال است ، نسبت مرکز نقطه به جمیع اطراف محیط علی السوویه است .

آن نقطه به منزله ی قلب است که اشرف اعضاء می باشد .(۱)

جایگاه ناطق واحد

اوّل کسی که در میان رعیت فرمان امام به او می رسد و اوّل کسی که از اراده امام مطلع می شود آن ناطق واحد است .(۲)

این شخص نایب خاصّ امام ، ناطق واحد و باب امام است .(۳)

باز هم برای خلط مبحث می افزاید :

اما شخص ناطق واحد ، یعنی باب اعظم و نایب خاصّ امام هیچ وقت مشایخ ما نفرموده اند که ایشانند یا غیر ایشان .

فقط وجود چنین شخصی را در هر زمان با ادله ی زیادی اثبات می کنند ، نه معرفت شخصی او را ، زیرا مکلف به معرفت

چنین شخصی به طور معین در زمان غیبت نیستیم .(۴)

ص: ۱۴۳

۱-۱ . ابراهیمی ، فهرست کتب شیخ احمد احسائی ، ص ۱۲۷ ، چ سعادت کرمان .پ

۲-۲ . همان .

۳-۳ . همان ، ص ۱۲۹ .

۴-۴ . همان ، ص ۱۳۰ .

آنگاه بر اساس اعتقاد ملاحظه که با هر امامی ۱۲ نقیب و ۳۰ داعی معتقدند، ایشان نیز این اعداد را از آنها گرفته، بر اساس شرکت سهامی خدایان مسیحیان که وحدت در تثلیث را معتقدند، معجونی درست کرده می نویسد:

حدیث دلالت می کند که با هر امام ۱۲ نفر یا ۳۰ نفر نقیب و ۱۰۰ نفرنجیب است، و حدیثی هم دلالت می کند بر جماعت کاملین که حال ذکر اسامی ایشان را ندارم، صوفیه هم جمعی را می شمارند که قول ایشان محلّ اطمینان نیست.

خلاصه اینکه کسی منکر علما و فقها نیست، ایشان هم هستند، ولکن نایب خاصّ امام یک نفر است و در سلسله ی ما حامل علم شیخ هم یک نفر است. (۱)

حاج زین العابدین کرمانی تلاش کرده که احادیثی جعل کرده، احادیثی را تأویل نموده، احادیثی را به هم خلط کند، تا این موضوع را به پیشوایان معصوم نسبت دهد و لذا به امام صادق علیه السلام نسبت داده که فرموده اند:

(۱) برای امامان ۱۲ باب است که مؤمنین از آنها وارد علم امام شوند.

ص: ۱۴۴

۲) هر کس بابی را انکار کند ، خداوند هیچ فدیة ای از او نمی پذیرد .

۳) برای ما با هر ولئی گوش شنوا ، چشم بینا و زبان گویایی هست .(۱)

ابراهیمی در ادامه ی سخنان او گوید :

البته امام زمان هم باب هایی دارد .

امام بی نایب نمی شود .

خانه بدون در معنی ندارد .

سپس گامی فراتر نهاده می گوید :

امام بدون مأموم نمی شود .

مأموم امام امثال ماها نیست .

ما اقتدا به امام ننموده ایم .

مأموم واقعی کسی است که از هر جهت اقتدا نموده باشد و نماینده صفات امام شده باشد .

اگر این چنین اشخاصی در ملک نباشند معلوم می شود که وجود امام _ العیاذ باللَّه _ خاصیتی نبخشیده و وجود امام لغو می شود .

محال است که امام باشد و مظهر و نماینده ای نداشته باشد .(۲)

ص: ۱۴۵

۱- ۱ . کرمانی ، مجمع الرسائل فارسی ، ص ۶۳ ، چ کرمان ، ۱۳۵۲ ش .

۲- ۲ . ابراهیمی ، فهرست کتب شیخ احمد احسائی ، ص ۱۱۷ .

در مقام اشاره به تعیین مصداق گوید :

همه ی دوستان اهل بیت ، خاصه علمای اعلام و فقهای کرام و محدثین عظام ، معرفت همه ی آنها از رکن رابع است ، چه مانعی دارد که معرفت عالم شیخی نیز از رکن رابع باشد .^(۱)

وی در جای دیگر با صراحت می گوید :

باب اعظم بلا واسطه از امام می گیرد و به دیگران می رساند .^(۲)

یک بام و دو هوا

آنچه در مورد رکن رابع و ناطق واحد تقدیم شد ، کلاً پوچ و بی اساس بود و همه اش ضدّ و نقیض ، از این رهگذر هیچ نیازی به نقیض و ابرام ندارد ، ولی مناسب به نظر رسید که به نگاه دوگانه ی شیخیه به مسأله ی بایّت اشاره شود :

محمد کریم خان در ردّ علی محمد باب می نویسد :

اگر جاهلی بگوید این نایب خاصّ است اولاً: نایب خاصّ ، نصّ خاصّ می خواهد و آن در زمان غیبت ممکن نیست ، به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی رسد .^(۳)

اگر نایب خاصّ نصّ خاصّ می خواهد و آن در زمان غیبت ممکن نیست ، پس چگونه شیخ احمد و سید کاظم را نایب خاصّ می دانید و به

ص: ۱۴۶

۱-۱ . همان ، ص ۱۱۲ .

۲-۲ . همان ، ص ۱۲۴ .

۳-۳ . کرمانی ، تیر شهاب در راندن باب خسران مآب ، ص ۱۹۶ .

خواب و خیال استدلال می کنید؟!!

اگر در زمان غیبت هیچ کس به خدمت امام نمی رسد، پس چگونه می گوئید: باب اعظم بلاواسطه از امام می گیرد و قبل از همه از اراده امام مطلع می شود؟!!

با توجه به تناقض صریح اقوال رهبران شیخیه نیازی به ردّ و نقد احساس نمی شود، مخصوصاً محمّد کریم خان در ردّ علی محمّد باب به صراحت می نویسد:

ابداً در آثار اهل بیت دیده نشده که در زمان غیبت نایب خاصّی خواهد آمد. (۱)

و به این وسیله به همه ی ادّعاهای ناطق واحد و نایب خاص و رکن رابع که خود پای فشرده خط بطلان کشیده است.

آیا شیخ احمد از رکن رابع سخن گفته؟

با توجه به پردازش خاصّ « واحد ناطق » و « رکن رابع » از سوی کریم خان ها، شیخی های احقاقی سعی می کنند که از آن دور بمانند و لذا میرزا موسی اسکویی _ پدر میرزا علی و میرزا حسن احقاقی _ در این رابطه می نویسد:

منظور از ناطق واحد در نظر کسانی که به آن معتقدند، این

ص: ۱۴۷

است که باید در هر زمانی به جز امام زمان یک نفر به عنوان ناطق باشد که از هر جهت فرد کامل باشد، به همه ی دانش ها واقف باشد، به فرمان امام زمان در جهان تصرّف کند، بین امام و رعیت واسطه باشد، فیض های تشریحی و تکوینی را از امام بگیرد و به مردم برساند و باید همه ی دیگران به او رجوع کنند و هیچ عالمی با وجود او حق ندارد که ادّعیای اجتهاد و استقلال نماید، بلکه واجب است که همگان را به سوی او دعوت کنند.

شناخت او بر همگان واجب است و اگر کسی او را نشناسد و از دنیا برود به مرگ جاهلی از دنیا رفته و مرده اش کفر است و نفاق. چنین شخصی را در کتاب های خود با نام هایی چون ناطق و امام می نامند. (۱)

پس از آنکه این واژه ها در سخنان شیخ احمد و سید کاظم آمده، این گونه قضاوت از سوی احقاقی ها به دور از انصاف است و اینک چند فرازی از شیخ احسائی:

شیخ احمد احسائی در شرح فراز: « وجعلنی من خیار موالیکم » می نویسد:

زیرا برای بقای نظام هستی یک نفر لازم است که « قطب » و « غوث » باشد، که مورد توجه خدا باشد از خلقت جهان، که

ص: ۱۴۸

۱-۱. میرزا موسی، احقاق الحق، ص ۱۶۷، چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۳ ق.

یکی از ارکان چهارگانه می باشد .

آنچه وحی والهام و تدبیر عالم است ، از خلقت ، روزی ، حیات ، ممات و تکلیف ، مربوط به او می باشد ، گفتیم که قطب خزانة دار خداوند است ، آنچه خدا بخواهد در جهان پدیدار سازد ، بیافریند ، زنده کند ، بمیراند ، روزی دهد ، تکلیف کند و هر اراده دیگری بکند ، همه ی این ها را به وسیله ی قطب عالم انجام می دهد . ارکان چهارگانه از او اخذ می کنند و مطابق آنچه خداوند برای ولی خود تعیین کرده ابلاغ می کنند .^(۱)

سپس با سلسله اسنادش از کتاب « انیس السّمراء و سمیر الجلساء »^(۲) روایت می کند که امام زین العابدین علیه السلام به جابر بن یزید جعفی فرمود :

ای جابر آیا می دانی که شناخت چیست ؟

شناخت عبارت است از :

(۱) اثبات توحید

(۲) شناخت معانی

(۳) شناخت ابواب

(۴) شناخت امام

(۵) شناخت ارکان

(۶) شناخت نقباء

ص : ۱۴۹

۱-۱ . احسائی ، شرح الزّیارة ، ج ۳ ، ص ۱۵۱ .

۲-۲ . شاید خواب دیده ، در بیداری چنین کتابی شناخته نشد .

سپس توضیح می دهد که منظور از امام همان قطب است و منظور از ارکان ، ارکان چهارگانه است و منظور از نقباء همان ها هستند که گفته می شود چهل نفر می باشند. (۱)

و در یک بیان کافی و شافی در شرح فراز « مؤمن بشاهدکم » می نویسد :

یعنی امامان یازده گانه و « غائبکم » یعنی : حضرت حجّت علیه السلام .

یا « شاهدکم » یعنی : ناطق از امامان که همان قطب زمان است و هدف خدا از آفرینش جهان ، که در اصطلاح صوفیان « غوث » گویند ، افلاطون او را « مدبّر جهان » می نامد ، ارسطو او را « انسانِ مدینه ی فاضله » و او همان « فارقلیطا » یعنی مظهر ولایت است . . . و « غائبکم » یعنی امام صامت ، که باید در هر زمانی امامی صامت و امامی ناطق باشد. (۲)

سید کاظم رشتی نیز از ارکان سخن گفته می نویسد :

ارکان چهار نفر هستند که هرگز تغییر نمی یابند ، آنها بر همه چیز سیطره دارند ، حتّی بر نقباء و این بالاترین درجه و مقام

ص: ۱۵۰

۱-۱ . همان ، ص ۲۱۵ .

۲-۲ . همان ، ص ۱۵۰ .

می باشد .

سپس نقبا هستند که ۳۰ نفر هستند و بر همه چیز سیطره دارند .

این ها به وسیله ی ارکان با غوث اکبر و سرّ اعظم ارتباط دارند و آنچه بخواهند در هر چیزی انجام می دهند .

هر یک از آنها انسان کامل و شخص واصل می باشد ، که نفس ناطقه ی قدسی در آنها ظهور یافته ، هر کس آنها را بشناسد خدا را شناخته ، و هر کس آنها را شناسد خدا را شناخته است .^(۱)

روی این بیان واژه هایی چون رکن ، ناطق ، صامت ، نقیب و نجیب در کلمات شیخ احمد و سید کاظم آمده است .

* * *

ص: ۱۵۱

۱-۱ . رشتی ، شرح قصیده ، ص ۱۸۲ ، چاپ تهران ، ۱۲۷۰ ق .

از دیگر عوامل تکفیر شیخیه اعتقاد آنها به غلو و تفویض است. قرآن کریم به اهل کتاب خطاب می کند و می فرماید :

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ » ؛

هان ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و از برای خدا جز حق نگوئید. (۱)

غلو به معنای افراط و تجاوز از حد است. در فرهنگ اسلامی غالیان کافر و نجس می باشند. به کسانی که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امیرمؤمنان علیه السلام جنبه ی الوهیت قائل شده اند غالی می گویند.

بخشی از غلو تفویض نامیده می شود، مفوضه به کسی گفته می شود که معتقد باشد خداوند امور خلق را به دست کسی سپرده و خود در جهان تأثیرگذار نمی باشد.

ص: ۱۵۳

فقهای امامیه غلات و مفوضه را کافر می دانند. از امام رضا علیه السلام در مورد غلات و مفوضه پرسیدند، فرمود:

غلات کافر هستند و مفوضه مشرکند، هر کس با آنها معاشرت، مجالست و مؤانست کند، به آنها دختر بدهد، از آنها دختر بگیرد، با آنها مشورت کند، با آنها سر یک سفره بنشیند، به آنها اعتماد کند، گفتار آنها را تصدیق کند، یا با شطر کلمه ای آنها را یاری کند، از ولایت خداوند و ولایت پیامبر اکرم و ولایت ما اهل بیت بیرون می رود. (۱)

امیرمؤمنان علیه السلام در این رابطه فرمود:

از هر گونه غلو در حق ما پرهیز کنید، ما را بنده پروردگار بدانید، آنگاه در فضیلت ما هر چه خواستید بگویید. (۲)

با توجه به موضع گیری امامان معصوم علیهم السلام در برابر غلات و مفوضه عرضه می داریم:

هر دو عنوان غلو و تفویض بر شیخیه منطبق است که در اینجا به شماری از سخنان غلوآمیز بزرگان شیخیه اشاره می کنیم. (۳)

عَلت مادی اشیاء

ص: ۱۵۴

۱-۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۹، اعلامی، بیروت، ۱۹۸۴ ق.

۲-۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۲.

۳-۳. در بخش رکن رابع عمدتاً از کریم خانی ها سند آوردیم، در این بخش عمدتاً از احقاقی ها سند نقل می کنیم.

میرزا موسی احقاقی _ سر سلسله احقاقی ها _ می گوید :

بدان که چیزی در زمین و آسمان جز با چهار علت پدیدار نشود و آنها عبارتند از : ماده ، صورت ، علت فاعلی و علت غایی .

ظاهراً هیچ اشکالی نیست در اینکه ائمه علیهم السلام علت مادی پیامبران و شیعیان از انس هستند ، اشکال در این است که آیا علت مادی همه ی موجودات عالم از پیامبران تا جمادات هستند یا نه ؟ (۱)

شیخ احمد احسائی در شرح فراز « السَّلام علی الدَّعاهِ إلی اللّٰه » به تفصیل بحث می کند که ائمه علیهم السلام علت فاعلی ، علت غائی ، علت مادی و علت صوری عالم هستند . (۲)

زنده می کند و می میراند

احقاقی می نویسد : اگر بگوییم میکائیل روزی را تقسیم می کند ، عزرائیل می میراند ، جبرائیل می آفریند و اسرافیل به اذن خدا زنده می کند ، کسی وحشت نمی کند ، در حالی که آنها خدمتگزاران ائمه هستند ، ولی اگر بگوییم حضرت علی علیه السلام می آفریند ، روزی می دهد ، زنده می کند و می میراند _ به اذن خدا _ به آسمان می پرند و به زمین

ص : ۱۵۵

۱-۱ . میرزا موسی ، احقاق الحق ، ص ۲۲۳ و ۲۷۰ .

۲-۲ . احسائی ، شرح الزیارة ، ص ۵۹ .

می افتند ، گویی عقل خود را از دست داده اند . (۱)

در مقام اثبات علم حضوری امامان می گوید :

چون ائمه علیهم السلام علّت فاعلی جهان هستند ، آنچه از جواهر ، اعراض ، ذوات ، صفات ، کلیات ، جزئیات ، از آنچه قلم ایجاد بر آنها جاری شده ، از آنها نشأت گرفته و به دست آنها جریان یافته است . (۲)

علم حضوری

به صراحت می گوید :

برای تو ظاهر شد که علم آنها به عنوان _ حضوری _ بر همه چیز احاطه دارد ، چون آنها بر همه چیز گواه هستند ، این علم به صورت حضوری و عیانی هست ، نه حصولی و التفاتی .

ای کاش می دانستم که اشیاء عالم کی از آنها غایب بود تا علم آنها به صورت حصولی بر آنها حاصل شود ؟ کی غافل بودند تا التفات پیدا کنند ؟ (۳)

و در جای دیگر می نویسد :

علم چهارده معصوم به عالم غیب ، به آنچه در گذشته بوده ، به آنچه هست و به آنچه خواهد شد ، به صورت احاطه و حضوری می باشد ، که

ص: ۱۵۶

۱-۱ . میرزا موسی ، احقاق الحق ، ص ۳۴۹ .

۲-۲ . همان ، ص ۴۳۳ .

۳-۳ . همان ، ص ۴۳۱ _ ۴۳۹ .

آنها بر هر چیزی که قلم ایجاد بر آن جاری شده احاطه دارند. (۱)

چون ثابت شد که آنها بر همه موجودات عالم حجت هستند، باید بر همه ی آنها احاطه داشته باشند. (۲)

شیخ مفید قدس سره می فرماید :

از شرایط پیامبران این نیست که بر همه ی موجودات عالم احاطه داشته باشند (۳) و لذا احقاقی به شدت بر او جسارت می کند

و سخنان گستاخانه سر می دهد. (۴)

آیه الله خوئی قدس سره می فرماید :

با اعتقاد به بدا فرق علم الهی و علم مخلوقین معلوم می شود، اگرچه پیامبر یا وصی پیامبر باشد، زیرا آنها بر همه ی آنچه علم

خدا احاطه دارد، احاطه ندارند. (۵)

مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری قدس سره می فرماید :

علم حضوری حقیقی اختصاص به پروردگار دارد. (۶)

علامه کراچکی گوید :

خداوند معجزات فراوان به دست آنها جاری نمود، بر مسائل

ص: ۱۵۷

۱-۱. همان .

۲-۲. همان، ص ۴۳۶ .

۳-۳. شیخ مفید، المسائل العکبریه، ص ۳۴، دارالمفید، بیروت، ۱۹۳۳ م .

۴-۴. میرزا موسی، احقاق الحق، ص ۲۷۵ .

۵-۵. خوئی، البیان، ص ۴۱۴، چاپ کویت، ۱۹۴۹ م .

۶-۶. سبزواری، مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۳۰۳ .

غیبی و حوادث آینده آنها را آگاه ساخت ولی به همه ی آنچه خداوند احاطه دارد علم آنها احاطه ندارد. (۱)

تصویرگر

قرآن کریم می فرماید :

« هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ » ؛

او خداوند آفریدگار ، ایجادگر و تصویرگر می باشد. (۲)

ولی سید کاظم رشتی حضرت علی علیه السلام را آفریدگار ، ایجادگر و تصویرگر می داند. (۳)

در اشکال مختلف

احسائی گوید : امامان برای شکل هر فردی از خود او شایسته تر هستند ، زیرا این شکل را آنها به افراد داده اند و اگر بخواهند خود به همان صورت ظاهر می شوند ، لکن به زیباترین صورت ظاهر می شوند تا نزدیک تر به اعتدال باشد .

این در مورد دوستان است ، اما برای دشمنان اگر بخواهند به وحشتناک ترین صورت ظاهر شوند. (۴)

ص: ۱۵۸

۱-۱ . کراچکی ، کنزالفوائد ، ج ۲ ، ص ۲۴۵ .

۲-۲ . سوره حشر ، آیه ۲۴ .

۳-۳ . رشتی ، شرح الخطبه ، ص ۳۴۹ .

۴-۴ . میرزا موسی ، احقاق الحق ، ص ۳۱۲ _ ۳۱۴ ، به نقل از شیخ احمد احسائی .

شیخ احمد در شرح فراز « وأجساد کم فی الأجساد » می نویسد :

علی علیه السلام برای دوستان در زیباترین صورت ها و برای دشمنان در ترسناک ترین صورت ها ظاهر می شود و این مقتضای حُبّ و بُغض است. (۱)

احقاقی می گوید :

اگر امامان در چهره اصلی خود ظاهر شوند مردم نمی توانند به آنها نگاه کنند و لذا به صورت بشری ظاهر می شوند که مردم بتوانند با آنها انس بگیرند .

سپس اضافه می کند :

آنها با همین صورت بشری می توانند به آسمان صعود کنند و یا به اعماق زمین بروند ، چون در نهایت لطافت هستند .

به همین جهت آنها می توانند از دیوار عبور کنند و از درهای بسته وارد شوند. (۲)

قبل از او پدر بزرگش گفته :

اگر آنها بخواهند به صورت خلقت اصلی خود ظاهر شوند ، هیچ پیامبر مرسل و ملک مقربّی نتواند تحمّل کند ، زیرا از شدّت نور آنها آتش می گیرند ، می سوزند و نابود می شوند. (۳)

ص: ۱۵۹

۱-۱ . احسائی ، شرح الزیارة ، ج ۴ ، ص ۳۷ .

۲-۲ . احقاقی ، عبدالرسول ، الولایه ، ج ۱ ، ص ۱۹۷ .

۳-۳ . میرزا موسی ، احقاق الحق ، ص ۳۱۳ .

الله و رحمان !

سید کاظم رشتی اسامی پروردگار را در میان پیشوایان تقسیم کرده ، در شرح خطبه ی تطنجیه می نویسد :

نام « الله » به پیامبر و نام « رحمان » به وصی پیامبر اختصاص یافت .(۱)

در حالی که به اجماع علمای امت : تعبیر الله و رحمان به خداوند اختصاص دارد ، هرگز نمی توان غیرخدا را با این نام ها صدا کرد .

معلم پیامبر !

شیخ احمد احسائی می گوید :

جبرئیل که پیک وحی است و معلم پیامبران ، هرچه دارد از علی علیه السلام آموخته است .(۲)

آنگاه شاگردش سید کاظم گامی فراتر نهاده می گوید :

جبرئیل و دیگر فرشته ها از عالم غیب می گیرند و به عالم شهود می رسانند و این علی علیه السلام است که در عالم شهود به رسول خدا تعلیم کرده است .(۳)

به اذن او

ص : ۱۶۰

۱-۱ . رشتی ، شرح خطبه ، ص ۲۸۵ .

۲-۲ . احسائی ، شرح الزیارة ، ج ۱ ، ص ۴۱۲ .

۳-۳ . رشتی ، شرح خطبه ، ص ۲۹۳ .

سید کاظم پرده را بالاتر زده می نویسد :

حَتَّى يَكَّ بَارَ هَمَّ نَشَدَ كَهْ بِيَكَّ وَحَى بَدُونِ اِجَازَهْ عَلَى عَلِيَهْ السَّلَامْ بِرِ بِيَامْبِرِ صَلَى اللّٰهْ عَلَيَهْ وَآلِهْ فَرُودِ آيِدْ ، زِيْرَا هَمَّهْ يْ عَالَمْ مُثْلُ هَسْتَنْدْ بَرَاىْ عَلَى عَلِيَهْ السَّلَامْ .

عالم اشباح

احقاقى با مشاهده سخنان شيخ احمد و سيد كاظم به پرواز درآمده ، در عالم وجد و سرور دُرافشانی می کند :

بدن امام و پیامبر کلى است ، شخصى و جزئى نیست ، آن امام و پیامبرى که در کوچه های مکه و مدینه و کوفه راه می روند ، بر فراز منبر صعود می کنند ، در میدان نبرد شمشیر می زنند ، در کنار سفره می خورند و در بستر می خوابند ، آن پیامبر واقعى و امام واقعى نیستند ، بلکه اشباح و أعراض آن امام و پیامبرى هستند که با وجود کلى خود همه ی جهان را پر کرده اند (۱).

این بود نمى از یم ، مَشْتَى از خروار و اندكى از بسیار سخنان سخیف و بی معنای پیشوایان شیخیه که به عنوان نمونه در این صفحات منعکس گردید و مطالب به قدرى سخیف بود که نیازی به ردّ و نقد احساس نشد .

ص: ۱۶۱

در پایان این مقال به برادران احسائی و احقاقی و کریم خانی یادآور می شوم که کشف الحقایق امام جعفر صادق علیه السلام در یک جمله ی کوتاه و کاربردی هشدار جالبی داده می فرماید :

إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ ، فَتَصَدَّقَهُ فِي كُلِّ مَقَالٍ ؛

مبادا کسی را که حجّت نیست به جای حجّت قرار دهی ، پس هر آنچه بگوید تصدیقش کنی . (۱)

همه می دانیم که از شیخ احمد احسائی تا آخرین پیروان راه او هیچ کدام از سوی پروردگار برای ما به عنوان حجّت تعیین نشده اند و هر مقامی که برای خود ادّعا کرده اند ، دلیلی جز خواب و خیال نیاورده اند .

مبادا که سخن آنها را بدون دلیل و منطق باور کنیم و در دادگاه عدل الهی عذری نداشته باشیم .

* * *

ص: ۱۶۲

مهم ترین فرقه ی منحرفی که از فرقه ی شیخیه نشأت گرفت ، فرقه ی بابیه بود .

این فرقه گمراه در نیمه ی دوم سده ی ۱۳ ق . ۱۹ / م . به دست یکی از شاگردان سید کاظم رشتی به نام سید علیمحمد شیرازی (۱۲۳۵ _ ۱۲۶۶ ق) با دستیاری امپراطوری روسیه و حمایت مستقیم آنها به وجود آمد .

با توجه به شهادت شهید ثالث توسط « فرقه ی بابیه » لازم به نظر رسید که تاریخچه ی فشرده ای از بنیانگذار این فرقه ی منحرف به خدمت خوانندگان گرامی تقدیم شود :

نخستین روز محرم سال ۱۲۳۵ قمری، در شیراز طفلی به دنیا آمد که والدینش او را علی محمد نامیدند. چندی نگذشت که پدرش سید محمد رضا رخت از این جهان بریست و وی را با مادرش فاطمه بگم تنها گذاشت.

سید علی محمد پس از مرگ پدر به سرپرستی دایی خود حاج سیدعلی درآمد و چون به هفت سالگی رسید، نزد شیخ عابد معلم که نام اصلی اش محمد و از گروه شیخیه بود، به تحصیل پرداخت، او در کتاب بیان به یاد دوران تحصیلش می گوید:

«یا محمد یا معلمی لاتضربنی فوق حدّ معین»؛

ای محمد، ای آموزگار من، مرا بیش از حدّ معین مزن.

سالیانی بدین منوال گذشت تا اینکه او جوانی هفده ساله شد و به همراه دایی اش حاج سید علی به منظور بازرگانی رهسپار بوشهر گردید. نزدیک پنج سال در آن شهر اقامت گزید، ولی در خلال این مدت هیچگاه به کارهای بازرگانی روی خوش نشان نداد و بیشتر

اوقات خود را در گوشه حجره یا پشت بام با ذکر، دعا، نماز، زیارت عاشورا و با نوشتن جزواتی پیرامون این امور و یا در مدح و منقبت اهل بیت عصمت علیهم السلام گذرانید؛ به حدی که کم در میان مردم به سید ذکر معروف گردید.

در بیست و دو سالگی که بساط تجارت را برچید و به شیراز بازگشت، بیکار نشست و رهسپار عتبات عالیات شد و مدت دو سال یا قدری کمتر و بیشتر در کربلا از درس سید کاظم رشتی استفاده نمود.

پیروان سید علی محمد درس خواندن او را نزد سیدرشتی پائین تر از شأن او یافته و چنین پنداشته اند که اگر دانسته شود او به منظور ادامه تحصیلات به عتبات رفته و مدت دو سال در کربلا به درس سید رشتی حاضر شده دیگر نمی توان گفت اگر گفته های باب از جانب خدا نبود پس چگونه می توانست مرد بی سواد فارسی زبان با واژه های تازی سخن گوید یا چیزی نویسد؟ از این رو، به چاره جویی برخاسته، گروهی از مسافرت او به عتبات و اینکه وی در این مدت کجا بوده و چه می کرده، اصلاً سخنی به میان نیاورده اند.

البته برخی هم گفته اند مسافرت او به عراق به منظور زیارت اعتبار مقدسه بوده، نه تحصیل و درس، و با سیدرشتی نیز بیش از چندبار ملاقات نکرده است. یکی از مریدان متعصب باب به نام حاج میرزا جانی در کتاب خود نوشته است:

باب به درس سید رشتی حاضر نمی شد، بلکه به مجلس موعظه او می رفت؛ آن هم برای افاضه نه استفاضه.

بهایان باید بدانند استفاده سید علی محمد از سید رشتی چیزی نیست که بتوان آن را انکار نمود. زیرا کسی که از سخنان، سبک تأویلات، مطالب و طرز تفکر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مطلع باشد و نوشته های باب مانند احسن القصص و صحیفه عدلیّه و بیان را خوانده باشد، خیلی زود می فهمد که بیشتر مطالب این نوشته ها از تفکرات و تخیلات آنان سرچشمه گرفته و سید علی محمد مرهون و مدیون آن دو نفر بوده است و این خود دلیل روشنی بر استفاده و دنباله روی باب از آنان می باشد.

این موضوع به اندازه ای روشن است که نویسندگان بهایی از ترس رسوایی نه تنها نوشته های او را زینت بخش صفحات کتابهایشان قرار نداده اند، بلکه شرم داشته اند که حتی چند جمله از آن را به عنوان نمونه نقل کرده، سند و گواه گفته خویش قرار دهند.

اگر شما مقاله شخصی سیاح، الکواکب الدّریه، تلخیص تاریخ نبیل، نظر اجمالی به دیانت بهایی و کتاب فرائد که همه پر از تعریف و تمجید آیات باب است و دیگر کتب بهایان را بنگرید، یک آیه از آیات باب را نمی توانید در آنها بیابید.

جالب تر آنکه شما هیچ فرد بهایی را نمی یابید که از آثار و کتب باب کوچک ترین اطلاعی داشته، یا حداقل آنها را دیده باشد و اگر پرسید چگونه شما با این کتب و آثار ناآشنایید، در حالی که پایه آیین شما بر این ها استوار است، زیرا حسین علی بهاء خود را منصوب از سوی باب می داند و مظهریت باب هم بستگی به ثبوت و حجیت این آیات دارد؛

در پاسخ می گویند: آنها هرچه بود نسخ شده و آیات و احکام بهاء جای آنها را گرفته است، دیگر چه نیازی بدانها داریم .
گاهی قدم فراتر نهاده ، در انتساب این کتابها و الواح به باب تردید کرده، یا به کلی آن را منکر شده ، می گویند: آثار قلمی و آیات و الواح حضرت اعلی (!) در غایله های اوایل بابیه از میان رفته است.

ما ناگزیر کاری را که آنان می بایست انجام دهند انجام داده ، نمونه ای از آیات برجسته باب را به نقل از دلائل سبعة او در اینجا می آوریم:

بسم الله الفرد ذی الافراد، بسم الله الفرد ذی الفراد، بسم الله الفراد ذی الفرده، بسم الله ذی الفوارد، بسم ذی الفرادین، بسم ذی المتفارد، بسم الفرءاء، بالله الله ذی الفرءاء ...

سرآغاز و سرانجام دعوت باب

سال ۱۲۵۹ بود که سید کاظم رشتی، سرسلسله شیخی ها از جهان رخت بربست و برای خویشتن جانشین معرفی نکرد، پیروانش برای یافتن رکن رابع و شیعه خالص به تکاپو افتادند . پس از مدّتی، چندی از آنان دور حاج محمد کریم خان کرمانی که از شاگردان رشتی و تا اندازه ای مرد مطلعی بود گرد آمدند. برخی دیگران را انتخاب کردند و گروهی متحیر بودند، تا اینکه در سال ۱۲۶۰ سید علی محمد به دستگیری ملا حسین بشرویه ای خود را رکن رابع و جانشین سیدرشتی و سرانجام باب امام غایب خواند و این گروه را پیرامون خود گرد آورد. به درستی معلوم نیست آیا سید علی محمد از آغاز هوای مهدویّت

و قائمیت و سودای رسالت و پیامبری در سر می پروراند و دنبال موقعیت مناسب می گشته تا آنچه در دل خویش پنهان ساخته
علنی و آشکار سازد، یا چنین منظوری نداشته و در ابتدا همه خواسته اش همان باییت بوده که بر زبان می رانده، و سرانجام
درگیری ها و حوادث پیش بینی نشده این فکر را در وی پدید آورد و مسیر او را عوض نمود، تا آنجا که خود را قائم،
مهدی، نقطه، رب و خدا نامید!

آنچه مسلم است وی در اوایل، فقط مدعی باییت بود و خود را از ناحیه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور
قلمداد می نمود و همه گفته ها و نوشته های خود را به طور علنی به آن حضرت نسبت می داد و از مهدویت و قائمیت و نسخ
احکام اسلام و تأسیس آیین جدید هیچ سخنی به میان نمی آورد. این حقیقت را دلائلی چند به اثبات می رساند.

۱_ باب در کتاب احسن القصص که در آن دوره تألیف نموده، در سوره ملک که نخستین سوره آن کتاب است چنین می
گوید:

«اللّٰهُ قَدِ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ احْسَنَ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيِّ عَبْدِهُ لِتَكُونَ حِجَّةَ اللّٰهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيِّ الْعَالَمِينَ بَلِيغًا.»

و نیز در پنجاه و هشتمین سوره همین کتاب گوید:

«يَا سَيِّدَ الْاَكْبَرِ مَا اَنَا شَيْءٌ اِلَّا قَدْ اَقَامْتَنِي قَدْرَتَكَ عَلَيَّ الْاَمْرِ»

ص: ۱۶۹

ما اتكلت في شيء الا اليك و ما اعتصمت في الامر الا عليك. و انت الكافي بالحق واللّه الحق من ورائك المحيط، يا بقيه اللّه
قد افديت بكلي لك و رضيت السب في سبيلك و ما تمنيت الا القتل في محبتك.»

باب در این گفته با صراحت تمام و بدون هرگونه اجمال و ابهام، خود را مأمور از جانب بقیه اللّه می داند و مطالب و گفته های خود را به وی نسبت می دهد و او را با نام و نام پدر و نیاکان بزرگوارش تا علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی می نماید.

۲_ اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۳۰ می نویسد.

باب در مراجعت از مکه چند روزی در بوشهر اقامت نمود و قدوس را پیش از خود فرستاد و رساله ای به او داد و دستور داد به چیزهایی که در آن رساله نوشته شده عمل کند. از جمله دستورها این بود:

بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه «اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیه اللّه» را اضافه کنند؛ یعنی: گواهی می دهم علی پیش از نبیل (چون نبیل و محمّد هر دو به حساب ابجد ۹۲ هستند، باب صلاح دانسته از علی محمّد به علی پیش از نبیل تعبیر کند) باب بقیه اللّه است.

۳_ در صفحه ۳۱۷ همین کتاب چنین آمده است:

« در شب دوم پس از وصول حضرت باب به تبریز، جناب عظیم را احضار فرمودند و علنا در نزد او قائمیت اظهار نمودند.
عظیم

ص: ۱۷۰

چون این ادعا را شنید در قبول متردد شد، حضرت باب به او فرمودند: من فردا در محضر ولیعهد و حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد و برای اثبات ادعا به آیات، تحدی خواهم نمود و به جز آیات به سایر مطالب متمسک نخواهم شد، عظیم گفت من آن شب تا صبح نخوایدم. بالأخره پس از فکر و تأمل به قائمیت او ایمان آوردم. چون باب چنین دید، گفت: بین امر چقدر مهم است که امثال عظیم ها به شک می افتند.

آیتی در الکواکب الدرّیه صفحه ۴۹ می نگارد:

اینجا لازم است گفته شود که در ابتدای طلوع، عموماً از کلمه باب چنین استنباط می شد که مراد از باب کسی است که واسطه بین آن حجت موعود و خلق است، و نیز از کلمه مبشر ظهور که گاهی در حق او گفته می شد و در کلمات اولی نیز زیاد گفته شده گمان می رفت که مراد مبشر ظهور محمد بن الحسن یا اینکه مبشر ظهور مهدی است.

وی تا رویداد مجلس ولیعهد در تبریز، یعنی سال ۱۲۶۳ ه. ق ادعایی جز بایّت نداشت و هیچ کس حتی نزدیک ترین یاران و اصحاب باب، نه تنها ادعای قائمیت را از وی نشنیده بودند، بلکه احتمال چنین چیزی را هم نمی دادند. چنانکه عظیم در این تاریخ برای اولین بار، آن را شنید و متردد و حیران گردید و هرچه درباره بعثت او در همین کتابها و غیر اینها نوشته شده دروغ، افسانه و کاملاً بی اساس است.

به عنوان نمونه یکی از آن دروغها این است که آیتی در الکواکب

ص: ۱۷۱

«شب جمعه پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری نقطه اولی بعتّه در منزل خود نزد ملاّ حسین بشرویه ای اظهار مقصد خود نمود، در حالی که از شب سه ساعت و یازده دقیقه گذشته بود و از سن شریفش بیست و پنج سال و بالجمله نزد ملاّ حسین، مهدویت و قائمیت اظهار نمود.

باب در صحرائ حجاز

در پیامد ادعای بایّیت و نیابت خاصه حضرت قائم _ عَجَلُ اللّٰه تعالی فرجه _ گروهی از شیخیان که شمارشان از هیجده نفر تجاوز نمی کرد، دعوت باب را پذیرفته، به وی گرویدند. او آنان را حروف حیّ نامید .

چون در روایات وارد شده که حضرت قائم علیه السلام از مکه خروج کرده به پشت کوفه (نجف) خواهد آمد و در این هنگام پرچم های سیاهی از جانب خراسان بلند خواهد شد . باب چنین اندیشید که اگر به مکه رفته ، جنجالی به راه اندازد و از آنجا به نجف آید و بشرویه ای را به خراسان فرستد تا پرچم های سیاهی به حرکت آورد ؛ وضع او با روایات منطبق شده، اذهان عوام برای پذیرش دعوتش مهیا خواهد شد.

تذکر این نکته لازم است که اصلِ رفتن باب به مکه محل تأمل است و پژوهشگران این سفر را تکذیب کرده اند .

بدین منظور بشرویه ای را به مشهد فرستاد و خود عازم مکه شد و به سایر پیروانش گفت در عتبات منتظر او باشند.

چون به مکه رسید از کثرت جمعیت مرعوب شده، اوضاع را نامساعد دید و از فکر خود به کلی منصرف گشت، به طوری که نه در آنجا سخنی به لب آورد و نه به عتبات مسافرت نمود، بلکه راه ایران را پیش گرفته، یکسره از راه دریا وارد بوشهر گردید.

آیتی در «الکواکب الدّریه» می نویسد:

باب نزد خانه کعبه داعیه خود را علنی نموده، بدین نغمه بدیعه تغنی نمود: انا القائم الذی تنتظرون: ای مردم من همان قائم که انتظار او را می کشید! و چون این ندا به گوش عام و خاص رسید در اطراف پیچید!

عبدالحمید اشراق خاوری نیز در کتاب خود از این تغنی و همهمه نامی نمی برد و فقط می گوید:

باب در نزد حجرالاسود به میرزا محیط کرمانی از تلامذه سید رشتی اظهار مقصد خود نمود و او را به دین خود دعوت کرد. او نیز قول داد از باب پیروی کند، ولی بعدها به وعده اش وفا ننمود. باب نامه ای هم به شریف مکه نوشت و چون شریف مشغول کارهای دنیایی بود به نامه باب توجهی ننمود.

ناگفته پیداست زیرگوشی با میرزا محیط سخن گفتن و نامه سر به مهر به شریف مکه نوشتن را _ اگر از اصل دروغ نباشد و ما تردید نداریم که این هم یکی از صدها دروغی است که در نوشته ها وارد کرده اند _ نمی توان ادعای علنی قائمیت نامید.

در تلخیص تاریخ نبیل، صفحه ۱۴۲، چاپ دوم آمده است:

ص: ۱۷۳

حضرت باب قبلاً در ضمن توقیعی به پیروان خویش فرموده بودند: پس از سفر مکه هیکل مبارک به عتبات تشریف می آورد. لذا جمعی از مؤمنین در آن اقلیم منتظر بودند.

نیز نوشته است:

باب به بشرویه ای گفت: پس از اتمام برنامه مسافرت خراسان به عراق مسافرت کن. من هم پس از اتمام اعمال حج به عراق مسافرت می کنم.

و سرانجام چنین نوشته است:

در مدت قلیلی که از نوروز سال ۶۱ سپری شد، توقیعی از حضرت اعلی از طریق بصره برای احبابی که در عراق منتظر بودند رسید. در آنجا تصریح کرده بود: آمدن من به عتبات ممکن نیست و اجزاء در اصفهان بمانند تا تعلیمات لازمه به آنها برسد.

خلاصه باب از مسافرت عتبات منصرف شد و به سوی شیراز حرکت نمود. چون به بندر بوشهر رسید به دستور والی فارس حسین خان، مأمورین حکومت دستگیرش نموده، تحت الحفظ به شیراز آورده، محبوسش ساختند. سپس با حضور علما مجلسی آراسته، درباره گفته های باب به بازجویی پرداختند و چون جز چند جمله غلط و بی پایه چیزی از وی شنیده نشد، محفلیان به ریشخندش گرفتند و حکومت بنا بر تنبیهش گذاشت. باب که اوضاع را نامساعد دید، چاره را در تسلیم دانست و نخست در مجلس حاکم، سپس در

ص: ۱۷۴

مسجد و کیل بر بالای منبر ، گفته هایش را پس گرفت و همه را انکار نمود و با این تدبیر خود را از چنگ میرغضبان حاکم خلاص کرد و پس از آنکه قول داد دیگر ساکت و آرام نشیند و دوباره جنجال راه نیندازد به خانه خود شتافت . با همه اینها باز هم آسوده ننشست و پنهانی به کارهای خود مشغول بود.

باب در اصفهان

باب که در شیراز اوضاع و احوال را نامساعد و خود را در نظر اشخاص منفور و در دست حکومت محدود دید، به فکر مسافرت افتاد و چون با معتمدالدوله والی اصفهان روابط پنهانی داشت ، تصمیم گرفت به اصفهان رود و در پی فرصت می گشت که منظورش را عملی سازد.

در شوال سال ۱۲۶۲ ه . ق شیوع نابهنگام بیماری وبا در شیراز، هر کس را به خود مشغول ساخته، چنین فرصتی را نصیب باب کرد . او نیز راه اصفهان را پیش گرفت و با همراهی سید کاظم نامی پا به فرار گذاشت.

چون به نزدیکی اصفهان رسید نامه ای به معتمدالدوله نوشته، او را از آمدن خود آگاه ساخت. معتمدالدوله چند نفر را به استقبال باب فرستاد تا او را با احترام وارد شهر کنند.

آیتی و اشراق خاوری نوشته اند :

معتمدالدوله امام جمعه را وادار کرد در منزل خود از باب پذیرایی نماید، او نیز گفته معتمدالدوله را پذیرفته، در آغاز باب را به منزل

ص: ۱۷۵

خود راه داد و چهل روز از او پذیرایی نمود. باب که خود را در حمایت خان حاکم و در خانه امام جمعه از مخاطرات مصون دید، حس موقعیت طلبی اش برانگیخته شد و به تعقیب هدفش پرداخت و در نتیجه در اصفهان نیز مانند شیراز سخن او بر سر زبانها افتاد و احساسات مردم مسلمان علیه او تحریک شد .

باب در اصفهان به حمایت معتمدالدوله در حرمسرای وی به خوشی می زیست . میزبان همه وسائل آسایش و خوشی را برای میهمان عزیز فراهم ساخته ، با گرمی و صمیمیت از وی پذیرایی می نمود، به طوری که دختر یا زنی را در همان روزها به ازدواج او درآورد . وضع بدین منوال می گذشت تا اینکه پس از چهار ماه معتمدالدوله جان سپرد .

معتمد الدوله کیست؟

وی منوچهرخان گرجی از اهالی تفلیس قفقاز است که در یک خانواده مسیحی چشم به جهان گشوده است . گفته می شود او برخلاف برادرش میرزا ابراهیم که تا پایان عمر مسیحی باقی ماند، از آیین خود برگشته و به اسلام مشرف شده بود .

منوچهر خان در دوره فتحعلی شاه به دستگاه حکومت و دربار ایران راه یافت و در تاریخ ۱۲۴۲ ه . ق به منصب ایشک آقاسی ارتقا یافت و به لقب معتمدالدوله مفتخر گشت.

در ربیع الاول ۱۲۶۳ ه . ق افسانه زندگی معتمدالدوله به پایان رسید و او از این جهان رخت برپست.

ص: ۱۷۶

حاج میرزا آقاسی نامه ای به علمای اصفهان نوشت که قسمتی از آن چنین است:

در خصوص شخص شیرازی که خود را باب و نائب امام نامیده چون ضال و مضل است، برحسب دین و دولت باید مورد سیاست واقع شود .

و در آخر نامه می نویسد:

بلی من حقیقت احوال او را بهتر می دانم که گفته های او همه از نشئه حشیش است و در نتیجه مداومت با چرس و بنگ است و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو بفرستم و در قلعه ماکو حبس مؤبد گردد.

در اواخر رجب ۱۲۶۳ باب را در ماکو تحویل علی خان نامی دادند و او هم به دستور مرکز، وی را در قلعه ای که در کوه و دور از آبادی قرار داشت، زندانی نمود.

مؤلف نقطه الکاف مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نزدیک به یک سال می نویسد و می گوید:

پس به دستور یحیی خان حاکم رضاییه او را از ماکو به چهریق برده ، محبوس نمودند . عبدالبهاء مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نه ماه دانسته ، در مقاله سیاح نوشته : پس از نه ماه او را به قلعه چهریق بردند و پس از سه ماه توقف در قلعه چهریق به دستور مرکز به تبریزش آوردند.

آواره در الکواکب الدریه و اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نبیل از

ص: ۱۷۷

میرزا عباس پیروی کرده و نه ماه را تأیید نموده اند.

در هر صورت در مدتی که باب در قلعه ماکو و چهریق محبوس بود، مشغول نوشتن کتاب بیان به فارسی و عربی شد، لیکن نتوانست آن را تکمیل نماید و این خود موجب گفتگو میان بابیان و غیربابیان و همچنین بهائیان و ازلیان شده است.

باب در مدت اقامتش در قلعه ماکو با رئیس زندان که علی خان نام داشت سازش کرد و علی خان به دولت متبوع و ملت خود خیانت ورزیده، باب را در قلعه آزاد گذاشت، هرکسی می خواست پیش او می رفت و به هر کسی می خواست نامه می نوشت و شب و روز مشغول فعالیت بود.

دستیاران خیال پرور و سوداگرش، مانند ملا حسین بشرویه ای (باب‌الباب) حاج ملامحمدعلی بارفروش (قدّوس)، قره العین، پسران میرزا بزرگ نوری (میرزا حسین علی و میرزا یحیی) و غیر اینها با شور و شوق توصیف ناپذیر، سرگرم تحریک و تهییج مردم بودند.

هرج و مرج اوضاع عمومی ایران و سررشته داری حکمرانان نالایق و از خود راضی، شیرازه امور کشور را از هم گسیخته، زمینه مساعدی برای دخالت همه جانبه سیاست های استعماری فراهم ساخته بود.

محمدشاه و حاج میرزا آقاسی خطر را احساس کرده بودند، اما مبارزه با همه مشکلات و سامان دادن به اوضاع را در توان خود نمی دیدند، به ناچار در حوادث جاری کشور و پیش آمدهای نابهنگام با شتاب زدگی و بدون کمترین دوراندیشی فرمان هایی صادر می نمودند و این گونه

دستورهای زیان بار، خود مشکلی بر مشکلات می افزود.

از جمله این سیاست های غلط، رویه ای بود که درباره باب و بایان پیش گرفتند. اگر باب را آزاد می گذاشتند و مردم می توانستند با وی ملاقات کرده، سخنانش را بشنوند رفته رفته معلوم می شد که این مهدی موعود یا پیامبر تازه به دوران رسیده یا خدای از عرش فرود آمده، هیچ بهره ای از فضل و کمال ندارد و تنها مزیتش بر دیگران این است که جملاتی غلط به عربی می سازد و مهملائی می بافد. به تدریج دروغ او فاش می شد و زمینه تبلیغ و ماجراجویی وی به کلی از بین می رفت.

اگر تردیدی در گفته ما دارید این شما و این مثنی از سخنان باب:

«الحمد لله الذی قد اظهر ذاتیات الحمدانیات باطراز طرز الطراز الطرزانیه و اشرق الکیونوات اللذاتیات باشراق شوارق شراقیه و الاح اللذاتیات البازخیات بطوالع بدایع وقایع منایع مجد قدس متناعیه و اظهر انوار نیات متلائحات بظهورات آیات فردانیه، استحمده حمدا ما حمده احد من قبل و لایستحمده احد من بعد حمدا اطلع و اضاع و تشعشع و اشرق و انار و برق فابارفار ترفع و تسطع و فامتنع حمدا شراقا ذوالاشتراق، براقا ذوالابتراق شقاقا ذوالاشتقاق رقاقا ذوالارتقاق براقا ذوالارتیاق رفاقا ذوالارتفاق حقاقا ذوالاحتقاق سباقا ذوالاستباق فراقا ذوالافتراق حداقا ذوالاحتداق علاقا ذوالاقتداق.

ص: ۱۷۹

مردم هرچه ساده اندیش باشند با این مهملات کسی را امام یا پیغمبر نمی دانند. تنها آن زندانها و تبعیدها بود که باب را در انظار برخی امام مظلوم یا پیغمبر محکوم جلوه داد و کار را به جایی رسانید که انقلاباتی به وقوع پیوست و خونهایی ریخته شد.

باب در تبریز

در مدتی که باب در زندان ماکو و چهریق به سر می برد از طرف هواخواهان وی در نقاط مختلف کشور اغتشاشاتی به وقوع پیوست و چنانکه اشاره شد محمدشاه و حاج میرزا آقاسی تدابیری برای فرو نشاندن انقلابات اندیشیدند و به کار بستند. از آن تدابیر یکی نامه ای بود که ولیعهد (ناصرالدین میرزا) از طرف شاه و وزیر دریافت نمود. در آن نامه آمده بود: عده ای از مردم که نیک و بد را تشخیص نمی دهند، از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده و باعث اغوا و ضلالت گشته اند. هم اکنون دستور ده تا او را از قلعه چهریق به درگاه آورند و علما شهر را انجمن کن تا به سخنان او گوش فرا دهند.

ولیعهد برطبق دستور، باب را از قلعه چهریق به تبریز آورد و در خانه کاظم خان فراش باشی بازداشت نمود و فردای آن روز جلسه مباحثه تشکیل گردید.

صحنه تماشایی

ص: ۱۸۰

داستان گفتگوی باب با علمای تبریز بسیار جالب توجه است. جوان شیرازی که بپاخاسته و نام خویش را بر سر زبانها انداخته بود؛ گاهی خود را نماینده ویژه امام غایب شیعیان قلمداد کرده و نوشتاری به نام احسن القصص نگاشته بود و آن را به جای قرآنی که برطبق معتقدات شیعه در نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه به ودیعت گذاشته شده، به رخ مردم می کشید و زمانی نغمه دیگری ساز کرده، پیغمبری - یا به تعبیر خود مظهریت - ادعا نموده، دم از تأسیس کیش جدید و پایان یافتن دوران اسلام می زد، و هنگامی که زمینه را مساعد دیده قدم فراتر گذاشته، خود را ربّ جلیل و خداوند حیّ و قیوم معرفی می نمود و چنان سماجت به خرج می داد که به هیچ وجه حاضر نبود از گفته هایش دست بردارد.

در این آشفتگی، حکومت مرکزی برای فرونشاندن آتش انقلاب و آرامش مردم سید باب را که از شیراز به اصفهان فرار کرده بود، از اصفهان به ماکو و از ماکو به زندان چهریق فرستاد، تا شاید بتواند با این اقدام جلو هیجانات عمومی را گرفته، پیروان باب را مرعوب سازد تا دست از آشوبگری بردارند.

این اقدامات دور از تدبیر چنانکه گفتیم نه تنها سودی نبخشید، بلکه نتیجه معکوس داد، در مراحل نهایی زمامداران چاره را در این دیدند که محفلی آراسته، علما و دانشمندان و رجال سرشناس را گردآورند و به باب فرصت دهند سخنان خود را بدون هرگونه ترس و واهمه بازگوید و دانشمندان محضر با استدلال و برهان با او روبرو

شوند و اغلاط گفته هایش را به او گوشزد کنند و باب به پرسشهای آنان پاسخ گوید، و این بدین منظور بود که باب را از راه دلیل و منطق قانع سازند و سخنان او را در معرض افکار عمومی گذاشته ، صاحبان انصاف را به داوری بخوانند.

عالی جنابان آخوند ملا محمد مامقانی و حاج مرتضی قلی مرندی (علم الهدی) و جناب حاج میرزا علی اصغر (شیخ الاسلام) و حاج ملامحمود نظام العلما و سید کمال در مجلس حضرت شاهزاده معظم حضور یافته ، و پس از مدتی پرسش آغاز گردید.

نظام العلما :

حکم اعلی حضرت شاهنشاهی چنان است که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمایید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد. اگرچه من اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم ، تصدیق من خالی از فایده نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است:

اولاً: آیا این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست یا نه؟ و آیا آنها را شما تألیف کرده اید و یا به شما بسته اند؟

باب: از خدا است.

نظام العلما : من چندان سواد ندارم، اگر از شما است بگوید آری و الا نه.

باب: از من است.

نظام العلما : آیا معنی کلام شما که گفتید از خدا است این است که

ص: ۱۸۲

زبان شما مثل شجره طور است؟

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

این همه آوازه‌ها از شه بود؟

باب: رحمت به شما، همین طور است.

نظام العلما: شما را باب می گویند، چه کسی، کی و کجا بر شما این اسم را گذاشته است؟ معنی باب چیست؟ و آیا شما به این اسم راضی هستید یا نیستید؟

آنگاه نظام العلما از علوم قرآنی، حدیثی، کلامی، عقیدتی، فقهی، اصولی و غیره مطرح نمود، باب در همه آنها فرو ماند، به ناچار از صرف و نحو پرسش به عمل آمد، باب پوزش طلبید که در کودکی خوانده ولی فراموش کرده، از شکایات نماز پرسید، باز هم پاسخ منفی بود، سرانجام باب ناگزیر از نوشتن توبه نامه شد.

چگونگی توبه باب و توبه نامه او

مذاکره مجلس ولیعهد هرچه بود و به هر کجا انجامید سرانجام ولیعهد برخاست و رفت و مأموران، باب را به منزل خود برگرداندند.

پس از این رویداد، نوکران به دستور ولیعهد، باب را احضار کردند و به زمین انداختند و کتک مفصلی به او زدند. باب که سختی کتک و تلخی چوب و شلاق را چشید و نتوانست سخت جانی کند، ناچار از در توبه و انابه وارد شده، عفو طلبید.

ص: ۱۸۳

فداک روحی، الحمد لله کما هو امله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، بحمد الله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، أشهد الله من عنده، که این بنده ضعیف را قصدی نیست که برخلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرف است، ولی قلبم چون موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کلّ ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الیّی أمر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را هیچ ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند، والسلام.

سید علی محمد شیرازی! شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی زوال ایده الله و سده و نصره و حضور جمعی از علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل . توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری بر شما جاری می شود.

حرره خادم الشریعه المطهره

ابوالقاسم الحسین الحسینی

علی اصغر الحسین الحسینی

پس از پایان گفتگو، ولیعهد نامه ای به شاه نوشته ، ماجرا را گزارش داد و نامه خود را چنین آغاز نمود:

به حکم همایونی ، محمل فرستاده باب را با زنجیر از ارومیه آورده، به کاظم خان سپرده شد.

سپس مشروح گفتگو را نوشت و در خاتمه چنین نگاشته:

چون مجلس تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده ، باب را چوب مضبوط زده و تنبیه معقول نموده و از غلطهای خود توبه و استغفار کرده و التزام پا به مهری سپرد که دیگر این غلطها را نکند و فعلاً نیز محبوس است . منتظر حکم اعلی حضرت اقدس شهریار روح العالمین فداه است.

پس از این جریانات باب را دست بسته به قلعه چهریق بر گردانده ،

محبوسش ساختند. در دوران زندانی بودن باب، ماجراهایی به دست دستیاران وی به وقوع پیوست و فتنه‌هایی برانگیخته شد.

پایان کار باب

ناصرالدین شاه و صدراعظم (امیرکبیر) چون دیدند هر روز در گوشه‌ای از کشور آشوبی برپا شده، بلوایی راه می‌افتد و دانستند تا باب زنده است این فتنه‌انگیزی‌ها و آتش‌افروزی‌ها پایان نخواهد یافت، ناچار به والی تبریز دستور کشتن باب را دادند. او نیز به حسب دستور، باب و چند نفر یارانش را از قلعه‌چهریق به تبریز آورد و حبس نمود و پس از سه روز، فتوای ارتداد و حکم قتل او را از علما گرفته، تصمیم به کشتن باب گرفتند.

پیش از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ باب را با محمدعلی زنوزی به چوب بستند که تیرباران نمایند. به هنگام شلیک، طناب چوب در اثر برخورد تیر پاره شده باب رها گشت و از دود تفنگ استفاده کرده، پنهان شد و پس از جستجو وی را در یکی از حجرات سربازخانه پیدا کرده، بار دیگر به چوب بسته، تیرباران نمودند.

نبوت از نظر باب

سید علی محمد در نوشته‌های خود، پیامبران را می‌پذیرد و همه را مظاهر اسماء و صفات خدا می‌داند و خود را از زمره آنان، بلکه برتر و

بالا تر از پیامبران پیشین و نسخ کنند و آیین های سابق و کتابهای آسمانی قلمداد می کند.

سید علی محمد، خویشتن را پیغمبر مستقل و صاحب کتاب و شریعت مانند انبیای اولوالعزم چون ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله می شمارد. گاهی می گوید من همان رسول الله هستم که رجعت نموده ام و بار دیگر خود را آدم بدیع و فطرت اول دانسته می گوید: انگشتی من که در دست من است همان انگشتی است که در دست آدم بود و آیة نگین انگشت من همان آیه نگین انگشت اوست. ولی مانند این است که آدم در مقام نطفه بود و رفته رفته بلوغ و رشد پیدا کرد. زیرا هر ظهور پسین، درجه اکمل ظهور پیشین است. الآن من که هستم مثل این است که همان شخصم در سنین دوازده سالگی و من یظهره الله که پس از من می آید محبوب چهارده ساله جهانیان خواهد بود.

نمونه ای از سخنان باب

باب گوید:

رجوع محمد و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده، آیات باب او را به کل رسانیدند و خداوند به وعده ای که فرموده در قرآن « وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

ص: ۱۸۷

أئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۱) ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است رجوع ایشان به دنیا عندالله و عندالوا العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان مثل او عاجز می باشند. (۲)

حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بینات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است. (۳) خداوند عالم _ عزّ شانه _ در هر کور به آنچه اعلی علو اهل آن کور است، تفاخر می نمایند، حجت را نازل می فرمایند؛ چنانکه در زمان نزول قرآن افتخار کل به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد ... و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوا الالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شؤونات ممتعه نزد اهل ولایت بود. از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده. (۴)

او که شب و روز می خوانده اللهم اعطنی کتابی بیمینی، حال که خداوند عطا فرموده، نمی گیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا

ص: ۱۸۸

۱-۱ . سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲-۲ . بیان، واحد اوّل ، باب دوّم.

۳-۳ . بیان، واحد اوّل ، باب ۵.

۴-۴ . بیان، واحد دوّم ، باب اوّل.

می کند در حق او مرتکب می شود و حال آنکه کتاب، کتاب خدای او بوده و رسول، رسول او. (۱)

از این گفته ها به خوبی پیدا است که باب خود را رسول مستقل دارای شریعت ، و نوشته های خویش را آیات خدا و کتاب آسمانی می داند . همچنین مدعی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و مظاهر نفس و ائمه دوازده گانه و حضرت زهرا علیهم السلام و نواب چهار گانه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه رجعت نموده اند ، و خود را رجعت رسول الله و ظهور حضرت حجت معرفی کرده ، گروندگان اولیه هجده گانه اش را که از آنان به حروف حیّ تعبیر می نماید رجعت ائمه و نواب اربعه می نامد.

باید پرسید این اصحاب هجده گانه که با خودِ باب ۱۹ نفرند، چگونه با رسول الله و حضرات معصومین و نواب اربعه که تعدادشان ۱۸ نفر است تطبیق می یابند؟ اگر باب و هر یک از حروف حیّ را رجعت یکی از حضرات معصومان و نواب اربعه حساب کنیم ؛ یکی باقی می ماند و به این قسمت نه باب و نه حروف حیّ راضی نخواهند بود . افزون بر این ، باب که به یک مقام قناعت نورزیده، خود را دارنده دو مقام رجعت رسول الله صلی الله علیه و آله و ظهور حضرت حجت علیه السلام می داند. پس آن ۱۸ نفر حروف حیّ چگونه رجعت شانزده نفر را انجام داده اند؟ حل این اشکال به عهده طرفداران باب است . مگر اینکه بگوییم چون رجعت امر مشکل و پرزحمتی است دو نفر دست به دست هم داده و رجعت یک نفر را فراهم کرده اند! باب هم چون حساب را نادرست دیده است فقط

ص: ۱۸۹

اسامی یکایک ائمه علیهم السلام و نواب اربعه را شمرده و گفته است اینان رجوع کرده اند. دیگر از تطبیقشان با حروف حی سخنی به میان نیاورده است.

نوشته ها و کتابهای حسین علی نیز آکنده از ادعای نبوت و چگونگی نزول وحی بر وی و آغاز کار و سرانجام او و پیامبران پیشین است که آمدن او را وعده داده اند که پس از او تا هزار سال پیامبری نخواهد آمد و هر کس چنین ادعایی کند دروغ است و نباید پذیرفت و ...

خاتمیت

عقیده مسلمین به خاتمیت رسول اکرم و اینکه پیغمبر اسلام آخرین پیامبر، و دین اسلام آخرین دین الهی است و تا پایان جهان باقی و جاوید خواهد بود؛ سخنی نیست که به دلخواه گفته شده و بر حدس و گرافه مبتنی باشد، بلکه عقیده ای است که ریشه محکم قرآنی و روایتی دارد. ما در اینجا به برخی از آیات و روایاتی که در این باره است اشاره می نمایم:

در سورؤ احزاب آیه ۴۰ چنین آمده است:

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (۱)

ص: ۱۹۰

۱-۱. خاتم در لغت، چیزی که به وسیله آن چیزی را پایان می دهند. به همین علت به انگشتر، خاتم گفته شده است. زیرا بر روی نگین انگشتر، نام یا عنوان مخصوصی حک می کردند و در پایان نامه آن را به جای مهر روی نامه می زدند.

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست . همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.

و در سوره مائده آیه ۳ می خوانیم:

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا »

امروز دین شما را به کمال رسانده، نعمت خود را بر شما تمام نمودم و خشنود شدم که اسلام دین شما (جهان بشریت) باشد.

در سوره انعام ، آیه ۱۱۵ می فرماید:

« وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ »

سخن راستین و موزون پروردگارت تمام شد. کسی را توانایی تغییر دادن آنها نیست.

توجه به یک نکته، دلالت این آیات بر خاتمیت صریح تر و روشن تر می سازد و آن این است که از مسلمات قرآن است که از آغاز تا انجام در جهان بیش از یک دین نبوده و همو پیامبران مردم را به سوی آن خوانده اند .

این امر در منطق قرآن ؛ اسلام (تسلیم بودن در برابر خداوند) نامیده شده است، چنانکه در سوره بقره ، آیه ۱۳۲ می فرماید:

یعقوب به فرزندان خود سفارش نمود خداوند برای شما این دین را انتخاب کرده است. پس البته با اسلام از دنیا بیرون روید .

در سوره آل عمران ، آیه ۶۷ می فرماید:

ص: ۱۹۱

ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، ولکن مسلمان حنیف بود.

همچنین در آیه ۱۳ سوره شوری به مسلمانان چنین خطاب می کند:

خداوند برای شما دینی قرار داده است که در پیش، به نوح و عیسی و موسی توصیه نموده بود.

هرچند احکام ادیان با هم اختلاف داشته، لیکن از آنجا که ماهیت و هدف و اصول کلی یکی بوده است؛ این اختلاف در وحدت ادیان تأثیری نداشته است، بلکه اختلاف آنها مانند اختلاف مرتبه ناقص یک چیز است با رتبۀ کامل آن.

جای تردید نیست که دین رفته رفته مراحل تکامل خود را پیموده تا اینکه در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله به کمال و تمامیت خود رسیده و دیگر نیازی به آمدن پیغمبر جدید نبوده است.

سخنان پیغمبر اکرم برای پیروانش، حجیت و قطعیت کامل داشت و طبق آیه قرآن؛

او از روی هوا و هوس سخنی نمی گوید و هر چه گوید از طرف خدا و به دستور اوست. (۱)

هرچه می فرمود از طرف خدا می فرمود. ایشان نه تنها اسمی از پیامبر و دین آینده نبرده، بلکه در روایات متعدد به پایان یافتن دوران

ص: ۱۹۲

تشریح و خاتمیت خویش تصریح نموده است.

در حدیث منزلت می فرماید:

ای علی ، نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی، جز اینکه هارون دارای مقام نبوت بود، ولی پس از من پیامبری نخواهد بود .

در حدیث دیگر می فرماید:

مَثَل من در میان پیامبران مانند آن است که کسی خانه بسیار خوب و زیبا و کاملی بسازد، ولی خشت آخرین را نگذارد . هر کس آن خانه را ببیند می گوید : خانو خوبی است، فقط جای این خشت باقی است. من همان خشت آخرینم و با من پیامبران ختم شدند.

علی محمّد با این اصل مسلم اسلامی مخالفت ورزیده و خود را ظهور مستقل خوانده، دوران اسلام را سپری شده دانسته و قرآن را منسوخ معرفی نمود.

سید علی محمّد می گفت:

ظهورات را نه ابتدایی است و نه انتهایی. الی ما لانهایه، شمس حقیقت طالع و غارب می گردد و از برای او بدئی و نهائیتی نبوده و نیست و لم یزل ولا یزال این شأن بوده و عندالله خواهد بود(۱) و قبل

ص: ۱۹۳

۱-۱ . بیان، واحد سوم، باب پانزدهم و نیز واحد چهارم، باب چهاردهم.

از آدم عوالم و اوادم مالانهایه بوده(۱) و بعد از من یظهره الله ظهورات دیگر خواهد بود مالانهایه (۲). هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل و مقام بلوغ آن می باشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد. چنانکه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد.(۳) هیئت اولیه در هر ظهور بعدی بنحو اقوی و اکمل از ظهور قبل ظاهر می شود. مثلاً آدم در مقام نطفه بوده و نقطه بیان در مقام جوانی دوازده ساله و من یظهره الله در مقام جوانی چهارده ساله.

سید علی محمّد برای اینکه راه را برای پیغمبر واپسین هموار سازد، درباره او بشارتها داده و مدیحه سرایی ها نموده و بارها پیروانش را سفارش می نمود که مواظب باشند هنگام ظهور من یظهره الله تأخیر و تعلل نورزند و همگی بی درنگ به او بگردند و الا نیست صرف خواهند بود.

او احتمال نمی داد که به این زودی ها کسی پیدا شود و دعوی من یظهره الله کند و دین او را نسخ نماید و نامش را از سر زبانها بیندازد. از این رو می گفت:

پس از این معلمها در مکتب خانه ها بچه ها را نزنند، زیرا من یظهره الله در میان آنان خواهد بود.

ص: ۱۹۴

۱-۱. بیان، واحد سوم، باب سیزدهم و نیز واحد چهارم، باب چهاردهم.

۲-۲. بیان، واحد چهارم، باب دوازدهم و نیز واحد هفتم، باب سیزدهم و نیز واحد نهم، باب نهم.

۳-۳. بیان، واحد سوم، باب سیزدهم و نیز واحد چهارم، باب دوازدهم.

و گاهی می گفت:

چون من یظهره الله به شکل من در اصلاّب پدرانش است خداوند به احترام او همه زمینها را پاک گردانید و گاهی از عدد غیاث (۱۵۱۱) یا مستغاث (۲۰۰۱) یا اسم الله الاغیث (۱۵۰۱) سخن می راند.

در باب هفدهم از واحد دوم بیان فارسی چنین گوید:

اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل می شوند ، احدی در نار نمی ماند ، الا آنکه کل مبدل می گردند به نور .

نیز در باب پانزدهم از واحد سوم بیان فارسی چنین گوید:

امید از فضل خداوند عطوف رؤف این است که در حین ظهور من یظهره الله به اوامر عالیّه خود در الواح خود، کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که یا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند.

غیر از اینها نیز عبارات زیادی در بیان هست که دلالت می کند بر اینکه جناب باب وعده ظهور من یظهره الله وعده می داده و می گفته که غیر خدا کسی از وقت ظهور او اطلاعی ندارد. هرچند پیش بینی می کرده که این فرد پس از سالیان درازی ، مثلاً هزار سال یا دو هزار سال، پیدا شود.

برخلاف نظر باب، گروهی از پیروان نگذاشتند آب کفن باب خشک شود و یکی پس از دیگری دعوی من یظهره اللهی کردند. همچون: میرزا اسدالله تبریزی که باب او را کاتب آیات ازل قرار داده و او را به

اسم الله الدیان لقب داده بود، و میرزا عبدالله غوغا و حسین میلانی و سید حسین اصفهانی و محمد نبیل زرنندی و شیخ اسماعیل و ملاهاشم و غیر اینها .

قائم یا مهدی موعود

فرق مختلف مسلمین بویژه شیعه عقیده دارد به این که پس از آنکه آلودگی و فساد و تباهی سراسر روی زمین را فراگرفت و آشوب و اغتشاش و اضطراب و نگرانی و ستم جای آسایش و آرامش و عدل را گرفت ؛ خداوند ، مصلح بزرگ و پیشوای بلندمرتبه ای را برمی انگیزد تا با تشکیل حکومت جهانی خود در سایه حق و عدالت به کالبد بی جان جوامع بشری روح تازه بخشد و درهای سعادت و صلح و صفا و آرامش را به روی بشریت بگشاید. اوضاع نکبت بار و نابسامان را سامان بخشد و وحشت و نگرانی را برطرف سازد .

نام مبارک این شخص نام رسول خدا صلی الله علیه و آله ، کنیه اش ابوالقاسم، فرزند برومند امام حسن العسکری علیه السلام و او دوازدهمین پیشوای شیعیان است که در سال ۲۵۵ هجری در روز نیمه شعبان ، هنگام طلوع فجر ، از رحم نرگس خاتون در شهر سامرا متولد شده و پس از فوت پدرش در سال ۲۶۰ از نظرها ناپدید گشته و خداوند او را برای چنان روزی ذخیره نموده است .

ص: ۱۹۶

علی محمد در آغاز جز باییت داعیه دیگری نداشت، یا آن را ابراز نمی کرد و تنها می گفت : من از طرف امام غایب به دعوت برخاسته ام و گفته های من از طرف اوست . گواه این سخن آنکه او در همان وقت خود به احکام اسلام عمل می نمود . چنانکه برای ادای مناسک حج به مکه رفت و نمازهای پنجگانه را می خواند . کتاب نقطه الکاف از نمازهای او به هنگام رفتن به آذربایجان داستان ها نقل می کند. همچنین پیروانش مانند ملا حسین بشرویه ای _ که عقل منفصل او و به اصطلاح باب الباب بود _ تا دم مرگ نمازهای شبانه روز را هرچند در ظاهر می خواندند . اولین کتابی هم که از قلم باب صادر شد ، احسن القصص است که در شرح و تفسیر سوره یوسف قرآن نوشته شده، و این خود گواه است بر این که او خود را پیرو قرآن می دانسته ، و گرنه معنی ندارد که کسی خود را پیامبر صاحب شریعت بداند و قرآن را کتاب منسوخ معرفی کند کتابش عبارت باشد از شرح یکی از سوره های قرآن و خود در آن کتاب حتی یک کلمه درباره نسخ قرآن و رسیدن دوران کتاب دیگر دم نزده باشد.

در همان کتاب درباره امام غایب ، ناله ها سر داده و نام او و نام پدرش را طبق معتقدات شیعیان محمد بن الحسن العسکری علیه السلام گفته و نیاکان او را تا علی بن ابی طالب علیه السلام شمرده است.

باید دانست که ادعای باییت در آن دوره چندان دشوار نبود . زیرا با

بدآموزی های شیخ احمد احسائی که به پیروان خود می گفت باید در هر دوره ای شیعه خالصی باشد که به حضور امام برسد و از او کسب فیض کند و آن را به مردم برساند؛ پذیرش بابت تا حدی هموار شده بود. او پیوسته جمله سمعت عن الحجة را می گفت و بدین وسیله به پیروان خود تلقین می کرد که به حضور حضرت می رسد و کسب فیض می نماید.

لیکن این مرد به این ادعا (بابت) کفایت نکرد و چنانکه نوشتیم در تبریز باصراحت کامل و سماجت عجیبی مدعی مقام مهدویت شد و پس از آن بارها می گفت: من همان مهدی موعود آل محمد هستم که مدت ها انتظار او را می کشیدید. وی می گفت:

حضرت حجت علیه السلام ظاهر شد به آیات و بینات، به ظهور نقطه بیان که عین ظهور نقطه فرقان است. (۱) اگر مؤمنین به رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم علیه السلام و بیان، همان ظهور رسول الله است به نحو اشرف در آخرت، و این کتاب بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین خود نشده، و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان می نمودند. آنچه خداوند بر عیسی نازل فرموده، تحفه ای بود من قبل الله از برای محمد رسول الله و آنچه بر رسول الله نازل فرموده تحفه ای بود من الله به سوی قائم آل محمد علیه السلام و آنچه در بیان متکون می شود تحفه ای است از قبل نقطه بیان به سوی من

ص: ۱۹۸

حسين علي هم در تأييد اين سخن مي گويد :

نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات، ادعای قائمیت نموده، الی حین قریب صد هزار نفر اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند. قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود، شهیدش نمودند و بر اطفای نورش همت گماشتند. (۲)

مقصود میرزا از آن نفس ، غلام احمد قادیانی است که در هندوستان ادعای مهدویت کرد و مقصودش از قائم حقیقی سید علی محمد باب است. میرزا با این سخن خواسته هم حقانیت باب و باطل بودن رقیبش غلام احمد را برساند و هم دلسوزی کند که مردم چگونه سخن شخصی را که باطل است به جان و دل پذیرفتند و حق را تنها گذاشته ، در حقش ستم روا داشتند .

او چون خواسته راه را برای مهدویت حضرت مبشر هموار سازد وارد تحقیقات علمی که تنها شایسته مقام ربوبیت و الوهیت وی می باشد گشته و با یک دلیل دندان شکن وجود حضرت محمد بن الحسن را از اساس منکر می شود و می گوید :

ص: ۱۹۹

۱-۱ . بیان، باب ۱۵ از واحد دوّم.

۲-۲ . اشراقات، ص ۱۶۴.

قسم به آفتاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشراق نموده ، لوجه الله می گویم تو آگاه نیستی . در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی از اناث بوده، چند از اهل عمائم با او اتفاق نموده و جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه جابلقا و جابلسا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربانی در ایام الهی محروم نمودند.

خود وی در کتاب احسن القصص و تفسیر کوثر و نیز در بیان فارسی، (محمّد بن الحسن) را در زمره امامان دوازده گانه شمرده و حتّی دوران غیبت صغرای او و نواب چهارگانه اش را پذیرفته و یکایک را نام برده است. همچنین میرزا جانی کاشانی که از بایان متعصب و معاصر باب بوده و نامش در این کتاب زیاد ذکر شده است ؛ در کتاب نقطه الکاف، در صفحه ۸۵ می نویسد :

خلاصه شمس ولایت در دوازده برج طالع گردید . اول آن شاه ولایت بوده و آخر ایشان محمّد بن الحسن العسکری بوده علیهم السلام .

و در صفحه ۸۶ همین کتاب تصریح کرده که :

تاریخ تولد حضرت قائم علیه السلام عدد «نور»، دوست و پنجاه و شش از هجرت می شود .

سپس دوره غیبت صغری و کبری و تاریخ نواب اربعه از حسین بن روح و دیگران را نقل می کند و می گوید:

دوره غیبت کبری هزار سال شد.

بعد می گوید:

علی محمّد همان محمّد بن الحسن العسکری است !

به همین سبب آیتی در کشف الحیل می گوید :

ص: ۲۰۰

بابی های قدیم معتقد بودند که حضرت حسن عسکری فرزند داشت، ولی بعدها منکر شدند.

آری، اول خیال می کردند می شود گفت محمّد بن الحسن العسکری علیه السلام وجود داشته و او همان علی محمّد باب است که بعدها خروج کرد. لیکن وقتی دیدند این سخن از بی پایگی به حدّ مسخره رسیده است، ناچار شدند بگویند که حسن عسکری اصلاً فرزندی نداشت و راوی وجود حضرت، تنها یک زن است.

هر کس اهل اطلاع باشد می داند که راوی وجود قائم یک زن نیست، بلکه روایاتی که تنها در کتابهای سنّیان درباره این موضوع نوشته شده خیلی بیش از همه نوشته های بها است. چنانکه برخی از آنها را بعضی از دانشمندان جمع کرده و فهرست نامه های بزرگی تألیف نموده اند.^(۱)

روایاتی که در کتابها و نوشته های شیعیان است خود چندین برابر روایات اهل تسنن بوده و ده ها مجلد شده است. تنها مطالعه جلد سیزدهم بحار الأنوار برای پی بردن به حقیقت کافی است.

ص: ۲۰۱

۱-۱. صدر (آیه الله)، سید صدر الدین، کتاب المهدی؛ صافی (آیه الله)، لطف الله، منتخب الاثر.

گذشته از این که همه ی فرقه های انحرافی یک نوع پیوند ماهوی با یکدیگر دارند و به اصطلاح: «الکفر مله واحده» در میان شیخیه و بابیه رابطه ای تنگاتنگ هست، زیرا شیخیه سرچشمه و منشأ بابیه می باشد.

«ادوارد براون» استاد دارالفنون «کمبریج» انگلستان در مقدمه ی محققانه ای که بر کتاب: «نقطه الکاف» نوشته، می نویسد:

میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریم خان کرمانی، که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست، هر دو از این فرقه (شیخیه) بودند.

بنابر این اصل و ریشه ی طریقه ی بابیه را در بین معتقدات و طریقه ی شیخیه باید جست و جو کرد. (۱)

آنگاه اصول عقاید شیخیه را می شمارد و با قاطعیت می گوید:

ص: ۲۰۳

۱-۱. ادوارد براون، مقدمه نقطه الکاف، ص «یح»، مطبعه بریل لیدن، هلند، ۱۹۱۰ م.

معاد جسمانی وجود ندارد و فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی می ماند جسم لطیفی است که به اصطلاح ایشان جسم هور قلیائی است. (۱)

سپس نتیجه می گیرد :

بنابر این شیخیه فقط به چهار رکن از اصول دین معتقدند ، از این قرار :

(۱) توحید ؛

(۲) نبوت ؛

(۳) امامت ؛

(۴) اعتقاد به شیعه ی کامل. (۲)

سپس می گوید :

ولی شیخیه در عوض یک اصل دیگر که آن را « رکن رابع » خوانند در باب اعتقاد به شیعه ی کامل که واسطه ی دائمی فیض بین امام و امت است ، بر اصول دین افزوده اند. (۳)

سپس می افزاید :

شکی نیست که شیخ احمد احسائی و بعد از او حاجی سید کاظم رشتی در نظر شیخیه « شیعه ی کامل » و واسطه ی فیض بوده اند .

ص : ۲۰۴

۱-۱ . همان ، ص « یط » .

۲-۲ . همان .

۳-۳ . همان .

بعد از فوت حاجی سید کاظم رشتی در سنه ۱۲۵۹ ق. ابتدا معلوم نبود که جانشین وی ، یعنی « شیعه کامل » بعد از او که خواهد بود ؟

ولی طولی نکشید که دو مدّعی برای این مقام پیدا شد :

یکی حاجی محمد کریم خان کرمانی ، که رئیس کلّ شیخیه متأخرین گردید .

و دیگر میرزا علی محمد شیرازی که خود را به لقب « باب » (یعنی : در) می خواند .^(۱)

بابی ها داستان ها ساخته اند از اینکه شیخ احمد و سید کاظم چه اشارات و ارشادات در مورد باب داشته اند ، مثلاً می گویند : سید کاظم در رساله « حجه البالغه » در مورد او گفته :

یا صغیر السنّ یا رطب البدن یا قریب العهد من شرب اللبن^(۲)

از خواص اصحاب رشتی نقل کرده اند که گوید :

روزی به خلوت جناب سید وارد شدم دیدم که حضرت باب در صدر مجلس نشسته و جناب سید در ظلّ رحمت آن حضرت مستظّل!^(۳)

در حالی که تنکابنی می نویسد :

من به درس رشتی می رفتم ، علی محمد نیز می آمد ، قلم و

ص: ۲۰۵

۱-۱ . همان .

۲-۲ . میرزاجانی ، نقطه الکاف ، ص ۱۰۳ .

۳-۳ . همان ، ص ۱۰۴ .

دواتی به همراه داشت ، هر رطب و یا بسی که او می گفت می نوشت و ریش خود را می تراشید .(۱)

باب اول خود را پیرو شیخ احمد وسید کاظم رشتی معرفی می کرد ، سپس لقب « ذکر » بعد لقب « باب » معادل رکن رابع برگزید ، و لذا بسیاری از شیخیه به او گرویدند .

سپس در تأویل پیش رفت ، تأویلات ملاحظه (اسماعیلیه) را پیش گرفت ، چون شیخیه با این تأویلات آشنا بودند پذیرفتند .

علمای شیخیه با او مقابله کردند و این تأویلات را رد کردند ، محمد کریم خان به قدری در ردّ باب تند رفت که حسین علی او را دجال نامید .(۲)

ادوارد براون نیز در این رابطه می نویسد :

شیخیه و باییه که خود از یک ریشه اند با یکدیگر مخالفت کردند و مناقشه ی سختی آغاز کردند ، تا حدّی که یکی از علمایی که در اواخر باب را در تبریز محاکمه کرد ، ملا محمد ممقانی بود که خود از شیخیه محسوب بود .(۳)

روی این بیان تردیدی نیست که ریشه ی عقاید باب را باید در تعالیم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی جست وجو کرد ولی برخی پا فراتر نهاده آیین او را معجونی از ادیان الهی و زمینی دانسته اند :

زعیم الدوله که قدیمی ترین کتاب را در ردّ باب نوشته ، عقاید

ص: ۲۰۶

۱- ۱ . تنکابنی ، قصص العلماء ، ص ۳۷ .

۲- ۲ . میرزا حسن نیکو ، فلسفه نیکو ، ج ۳ ، ص ۲۵ ، چ تهران ، ۱۳۰۶ ش .

۳- ۳ . ادوارد براون ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۷۳ .

علی محمد را ریشه یابی کرده می نویسد :

علی محمد دعوت خود را بر اساس معجونی از عناصر اسلامی ، نصرانی ، یهودی و بت پرستی تنظیم کرده ، خود را « باب » نامید ، سپس « نقطه » و ...^(۱)

او می نویسد : پس از انتشار کتاب « بیان » از او پرسیدند که کتاب شما چرا از نظر اعراب این همه غلط دارد ؟

در پاسخ گفت :

حروف و کلمات در گذشته معصیت کرده بودند پس از باب عقوبت به وسیله ی اعراب در بند کشیده شده بودند ، چون بعثت من برای رحمت به عالمیان بود ، همه گنهکاران ، از جمله حروف و کلمات را رها کردم!^(۲)

همزه وصل

در پایان لازم به نظر رسید که اشاره ای کوتاه به همزه وصل شیخیّه و بابیه شود ، او کسی جز « زرّین تاج » دختر ملا محمد صالح و عروس ملا محمد تقی برغانی نبود .

سید کاظم رشتی در نامه هایش به او « قرّه العین » خطاب می کرد و لذا در میان احباب به « قرّه العین » شهرت یافت.^(۳)

ص: ۲۰۷

۱-۱ . میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله ، مفتاح باب الابواب ، ص ۷۶ ، دارالکتاب العربی ، قاهره ، ۲۰۰۷ م .

۲-۲ . همان ، ص ۷۷ .

۳-۳ . شوقی افندی ، تاریخ نبیل ، ص ۶۵ ، المستقبل ، مصر .

صاحب ناسخ فصلی از عشوه گری هایش را برشمرده که ما صفحات کتاب را از نقل آن تنزیه می کنیم. (۱)

او به تدریج شمع جمع شد و محور حروف « حَیَّ » و چون در میان مردم رفتار نازیبایش منتشر شد ، باب او را « طاهره » نامید ، تا از آنچه در دشت « بَدَشْت » رخ داد ، گردی بر چهره او ننشیند .

آنگاه برای اینکه احباب که خود شاهد صحنه های فضاحت بار « بَدَشْت » بودند ، باور کنند ، گفت :

من چه گویم در مورد کسی که ذات کبریائی او را طاهره لقب داد ! (۲)

علی محمد باب کتابی دارد به نام « تفسیر سوره یوسف » این کتاب دستمایه ایست برای علی محمد که عشق درونش را در قالب تفسیر قرآن به معشوق و محبوب خود ابراز کند و اینک چند فراز :

(۱) ای قَرّه العین تو سپیده صبح پس از شب تار عاشورایی ، تو نماز و تر بعد از شَفَع هستی . خدا در امّ الکتاب اینگونه مقَدّر نموده ! (سوره ۲۵)

(۲) ای قَرّه العین خدا دو چشمه ی کوثر و کافور را در دو دست تو قرار داده ! (سوره ۲۲)

(۳) ای قَرّه العین خدا ترا برای من برگزیده ، پس به آنچه از

ص: ۲۰۸

۱-۱ . سپهر ، ناسخ التواریخ ، جلد قاجار ، ج ۳ ، ص ۲۱۹ ، اسلامیة ، تهران ، ۱۳۸۵ ق .

۲-۲ . تاریخ نبیل ، ص ۶۶ .

سوی خداوند اعلیٰ وحی می شود گوش فراده! (سوره ۷۸)

سرسپرده

نه تنها علی محمد بلکه همه ی احباب دل در گرو قرّه العین داشتند ، در این میان « میرزا صالح شیرازی » بیش از همه سرسپرده بود و در راه وصل به لیلی مجنون وار رفتار می کرد و لذا « قرّتیّه » مشهور شده بود. (۱)

قره العین عروس عمویش شهید ثالث بود و از پسرعمویش سه فرزند داشت ، و لذا عمو را مانع بزرگ این وصال می دید ، از این رهگذر قَاطم وار او را به قتل عمو تشویق نمود .

میرزا صالح قبلاً شیخی بود و بعداً در حومه ی مغناطیسی قرّه العین قرار گرفته به احباب پیوسته بود ، با جمعی به قزوین آمده ، نقشه ی قتل شهید را کشید .

مورّخان تصریح کرده اند که دستور قتل شهید توسط قرّه العین صادر شد به دست ملاصالح شیرازی به اجرا درآمد. (۲)

اوج فتنه گری

قره العین به عتبات رفته ، در کربلا- بساط فتنه گری راه انداخته و دلداگان رشتی را دور خود گردآورده ، با نگاه نافذ ، بیان جاذب و دیگر

ص: ۲۰۹

۱- ۱. مازندرانی ، ظهور الحق ، ص ۳۱۶ .

۲- ۲. میرخواند ، روضه الصّفا ، ج ۱۰ ، ص ۳۴۰ ، خیام ، تهران ، ۱۳۳۹ ش .

فنون شیطانی ، شمع محفل احباب شده ، مایه ی تسلی اصحاب در سوک سید رشتی گردیده بود .

اصحاب غذای بازار نمی خوردند ، زیرا اهالی کربلا بر اساس فتوای مراجع زمان شیخ احمد را لعن می کردند و آنها معتقد بودند که اگر کسی « شیعه کامل » را سب کند ناصبی و نجس می باشد .

از این رهگذر قره العین چاره ای اندیشید و گفت :

من مظهر فاطمه علیهاالسلام هستم ، چشم من حکم چشم او را دارد ، به هرچه من نظر کنم طاهر می شود ، آنچه از بازار می خرید بیاورید من نظر کنم تا حلال شود . (۱)

اگر بخواهیم دیگر مسائل مربوط به قره العین را نقل کنیم کتاب قداست خود را از دست می دهد و احیاناً روح شهید ثالث از ترسیم آن آزرده می شود .

از این رهگذر به همین مقدار بسنده کرده دفتر از گفته های پریشان می شویم .

شایسته به نظر می رسید که در پایان پیرامون فرقه هایی چون : بهایی ، ازلی و دیگر انشعابات شیخی و بابی سخن بگوییم ، ولی چون همه ی آنها پس از شهادت شهید ثالث به وجود آمده اند ، وارد این بحث نشدیم .

حوزه علمیه قم

علی اکبر مهدی پور

شعبان ۱۴۲۹ ق .

ص : ۲۱۰

آثار چاپ شده ی مؤلف

- ۱_ ابو ریحان بیرونی / چاپ دوّم / دارالتبلیغ اسلامی / قم.
- ۲_ اجساد جاویدان / چاپ دوم / نشر حاذق / قم.
- ۳_ ارزیابی تمدن غرب / چاپ سوّم / انتشارات رسالت / قم.
- ۴_ ارمغان صافی / چاپ اول / انتشارات دلیل ما / قم.
- ۵_ ارمغان مجلسی / چاپ یازدهم / انتشارات رسالت / قم.
- ۶_ اسرار نماز / چاپ چهارم / انتشارات رسالت / قم.
- ۷_ اعتقادات علامه ی مجلسی / چاپ دوّم / انتشارات رسالت / قم.
- ۸_ اماکن زیارتی منتسب به امام زمان / سلسله مقالات / انتظار / قم.
- ۹_ او خواهد آمد / چاپ یازدهم / انتشارات رسالت / قم.
- ۱۰_ با دعای ندبه در پگاه جمعه / چاپ اول / نشر موعود / تهران.
- ۱۱_ بانوی اسلام / چاپ اوّل / دارالتبلیغ اسلامی / قم.
- ۱۲_ تاریخ شیعه ی زیدیه / چاپ اوّل / دانشگاه شیراز.
- ۱۳_ تاریخ وهابیان / چاپ اول / نشر طوفان / تهران.
- ۱۴_ تاریخچه ی عاشورا / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.

- ۱۵ _ ترجمه ی مصوّر سوره ی رعد / به سه زبان / دفتر نشر / تهران.
- ۱۶ _ ترجمه ی مصوّر سوره ی الرّحمن / به چهار زبان / انتشارات اوس / استانبول.
- ۱۷ _ تشرفات در میان نفی و اثبات / سلسله مقالات / موعود / تهران.
- ۱۸ _ تشیع یا اسلام راستین / چاپ ششم / بنیاد بعثت / تهران.
- ۱۹ _ جزیره ی خضراء / چاپ دوازدهم / انتشارات رسالت / قم.
- ۲۰ _ جغرافیای کشورهای اسلامی / سلسله مقالات / نسل نو / قم
- ۲۱ _ چهل حدیث از غیبت فضل بن شاذان / چاپ اوّل / نشر حاذق / قم.
- ۲۲ _ چهل حدیث پیرامون نور یزدان / چاپ اوّل / نشر حاذق / قم.
- ۲۳ _ چهل حدیث پیرامون یوسف زهرا / چاپ اوّل / نشر حاذق / قم.
- ۲۴ _ چهل حدیث در مناقب اوّلین پیشوا / چاپ اوّل / انتشارات رسالت / قم.
- ۲۵ _ چهل حدیث در مناقب امّ ابیها / چاپ اوّل / انتشارات رسالت / قم.
- ۲۶ _ حضرت مهدی و رابطه العالم الاسلامی / ترکی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۲۷ _ دانشگاه امام صادق علیه السلام / چاپ اوّل / دارالتبلیغ اسلامی / قم.
- ۲۸ _ درسه عن حیاة فاطمه علیها السلام / عربی / چاپ اوّل / بحرین.
- ۲۹ _ در حریم حضرت معصومه علیها السلام / چاپ دوم / انتشارات رسالت / قم.
- ۳۰ _ راهنمای قبله / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۳۱ _ روزگار رهائی / چاپ سوّم / نشر آفاق / تهران.
- ۳۲ _ روزه در اسلام / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۳۳ _ رهبری در اسلام / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۳۴ _ زندگانی کریمه اهل بیت / نشر حاذق / قم.

- ۳۵_ زمینه سازان حکومت امام زمان / نشر توحید / تهران.
- ۳۶_ زیارت عاشورا و آثار معجز آسای آن / چاپ پنجم / انتشارات رسالت / قم.
- ۳۷_ زیارتنامه حضرت معصومه / چاپ دوم / نشر حاذق / قم.
- ۳۸_ سند حدیث کساء / چاپ دوم / انتشارات رسالت / قم.
- ۳۹_ سیری در ترجمه های قرآن / سلسله مقالات / نسل نو / قم.
- ۴۰_ سیمای مدینه / سلسله مقالات / میقات / تهران.
- ۴۱_ طول عمر امام زمان علیه السلام / چاپ سوم / انتشارات طاووس بهشتیان / قم.
- ۴۲_ عاشورا چه روزیست؟ / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۴۳_ علامه ی اقبال در مدینه / چاپ اول / دارالتبلیغ اسلامی / قم.
- ۴۴_ علی اول / چاپ دوم / نشر موعود / تهران.
- ۴۵_ علی و فلسفه ی الهی / چاپ اول / بنیاد علامه ی طباطبائی / قم.
- ۴۶_ قرآن معجزه ی جاویدان / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۴۷_ قربانیان الکلیم / سلسله مقالات / نسل جوان / قم.
- ۴۸_ کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام / انتشارات الهادی / قم.
- ۴۹_ کرامات معصومیه / چاپ دوم / انتشارات حاذق / قم.
- ۵۰_ کریمه اهل بیت / چاپ اول / انتشارات حاذق / قم.
- ۵۱_ معارف اسلامی / ترکی استانبولی / انتشارات زمان / استانبول.
- ۵۲_ میثم تمار / چاپ اول / انتشارات توحید / تهران.
- ۵۳_ میلاد نور / چاپ اول / مسجد صدریه / تهران.
- ۵۴_ نبراس الزائر / چاپ اول / انتشارات دلیل ما / قم.

۵۵_ نبراس الفائزين / چاپ اول / انتشارات مولود كعبه / قم.

۵۶_ نقش امام زمان در جهان هستی / چاپ سوم / دارالتبلیغ اسلامی / قم.

۵۷_ نقش روزه در درمان بیماریها / به هشت زبان / كعبه / تهران.

*

ص: ۲۲۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

